رِسالَةُ
مُرغِمُ الغُلاةِ

میرزا شریف بن رضا شیروانی

تحقیق و تصحیح: محمّد مهدی دلیر - سمانه زارعی

بسم الله الرحمن الرحيم

سرشناسه: شیروانی، شریف بن رضا، قرن ۱۳ق.
عنوان و نام پدیدآور: رسالة مرغم الغلاة/ میرزا شریف بن رضا شیروانی؛
تحقیق و تصحیح: محمدمهدی دلیر، سمانه زارعی.
مشخصات نشر: قم: نشر معارف اهل‌بیت الطاهرین ﷺ، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۱۸۰ص.
فروست: نشر معارف اهل‌بیت ﷺ؛ ۸۷.
شابک: ۰-۷۷-۵۶۶۳-۶۲۲-۹۷۸
فهرست نویسی: فیپا
موضوع: غلاة شیعه -- عقاید
Shi'ah extremists -- Doctrines
موضوع: غلاة شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
Shi'ah extremists -- Controversial literature
شناسه افزوده: دلیر، محمدمهدی، ۱۳۷۲-، مصحح
شناسه افزوده: زارعی، سمانه، ۱۳۶۸-، مصحح
شناسه افزوده: نشر معارف اهل‌بیت الطاهرین ﷺ
شناسه افزوده: بنیاد بین‌المللی امامت
رده‌بندی کنگره: BP۲۴۱
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۵۳۸
شماره کتابشناسی ملی: ۹۵۲۶۷۷۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیپا

بنیاد بین المللی امامت
Emamat International Foundation
مؤسسة الإمامة الدولية

رسالة

مرغم الغلاة

میرزا شریف بن رضا شیروانی
(زنده تا ۱۲۴۸ق)

تحقیق و تصحیح
محمدمهدی دلیر، سمانه زارعی

بنیاد بین المللی امامت | ۱۴۰۳

رسالة مُرغِمُ الغلاة

مؤلف: میرزا شریف بن رضا شیروانی (زنده تا ۱۲۴۸ق)
تحقیق و تصحیح: محمدمهدی دلیر؛ سمانه زارعی
ناشر: نشر معارف اهل‌بیت الطاهرین علیهم‌السلام
چاپ: اشراق
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳ش
شمارگان: ۵۰۰ نسخه

مرکز پخش:
قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۱
تلفن: ۰۲۵-۳۷۸۴۲۲۴۳

فهرست مطالب

[مطلب دوم: بیان و نقد دیدگاه غالیان در مخیربودن مخلوقات در قبول اوصاف در عالم ذرّ] / ۶۳

[مطلب سوم: بیان و نقد دیدگاه غالیان در خلق افعال] / ۷۱

سخن پژوهشکده

یَا مَعْشَرَ الشِّیعَةِ! کُونُوا النُّمْرُقَةَ الْوُسْطَی؛ یَرْجِعُ إِلَیْکُمُ الْغَالِي وَ یَلْحَقُ بِکُمُ التَّالِي.

این توصیهٔ امام محمد باقر علیه‌السلام به شیعیان است آن گاه که صراط مستقیم سعادت را برای ایشان ترسیم می‌نماید؛ صراط مستقیمی که در میانهٔ پرتگاه افراط و تفریط، انسان را به سوی نجات هدایت می‌کند و به عبارتی راه راستین ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام که به فرمودهٔ این امام همام در کنار اطاعت الهی، والاترین رستگاری ابدی را برای انسان رقم می‌زند.

بنابراین این راه و نگاهبانان آن را بایستی صحیح و بی‌کم‌وکاست و بی‌فزونی شناخت. افراط و تفریط هرکجا که باشد ریشه در جهل دارد و جاهل هرکجا که خیمه افکند، بر عهدهٔ عالِم است که خرمنش را بسوزاند و اگر چنین نکند خود خواهد سوخت؛ چراکه پیامبر رحمت که درود خدا و عالمیان بر او باد فرمود: **إِذَا ظَهَرَتِ اَلْبِدَعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ اَلْعَالِمُ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اَللَّهِ.**

داستان معرفت امام نیز همین گونه است. همیشه بوده‌اند گروهی که با اغراض مختلف، به دنبال آن بوده‌اند که راه هدایت را به بیراههٔ ضلالت سوق دهند و این اندیشه شوم را از طریق کتمان فضایل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام و یا از طریق بزرگ‌نمایی و غلو در شأن و جایگاه ایشان دنبال می‌نموده‌اند.

اما در سوی مقابل نیز عالمانی بوده‌اند که در کمین شیاطین به رصد نشسته و به وظیفهٔ الهی خویش عمل نموده‌اند. از این جمله است مرحوم شیروانی که رسالهٔ «مرغم الغلاة» او گواهی بر مراتب علم و فضیلت و زمان‌شناسی و بصیرت اوست. این رساله که پاسخی است به مجموعه‌ای از دیدگاه‌ها و شبهات غالیان، پس از تحقیق و تصحیح توسط فاضل ارجمند جناب آقای محمدمهدی دلیر، در قالب امروزین به مخاطب علاقه‌مند ارائه گردیده است.

البته اندیشهٔ غلو همواره در یک قامت و صورت جلوه‌گر نبوده و هر زمان به لباسی و در پوششی خود را نمایانده است و غالباً تلاش کرده است در ادبیات اصیل ولایت خود را نشان دهد. از این رو، بازشناسی خط غلو و دیدگاه‌های آن، گاه با دشواری‌ها و یا حتی نابسامانی‌هایی مواجه بوده است و کسانی با نام مقابله با غالیان، ناخودآگاه یا آگاهانه به ساحت مقامات ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام هجمه برده‌اند. یکی از ویژگی‌های این اثر که نویسندهٔ آن، خود از دانشمندان پرمایهٔ امامیه در قرن سیزدهم است، توجه به دقایق معارف وحیانی و رعایت مقامات اولیای الهی و حفظ آن از افراط‌گرایی غالیان است. البته چنان‌که پیدا است، ای بسا نویسنده نیز در تحلیل یادآوری خود با دشواری‌هایی روبه‌رو باشد، اما می‌توان این رساله را یکی از بهترین نگاشته‌ها در این موضوع دانست.

پژوهشکدهٔ امامت ضمن تقدیر از محقق گرامی، امید دارد که نشر این اثر گامی مفید در راستای احیای امر اهل‌بیت علیهم‌السلام و اندوخته‌ای ارزشمند برای مجموعهٔ دست‌اندرکاران به حساب آید و موجبات رضایت خداوند متعال و ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف را فراهم آورد.

در این جا بر خود لازم می‌دانم که از معاونت پژوهش پژوهشکده، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر روح‌الله کاظمی و قائم‌مقام بنیاد بین‌المللی امامت، جناب حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر فرید انصاری و همچنین آقایان علیرضا مختاری در ویرایش، نادر برقی در صفحه‌آرایی، سید محمدجعفر منجم‌زاده در نمونه‌خوانی و مسعود اقوام کرباسی مدیر اجرایی انتشارات که در شکل‌گیری این اثر نقش جدی داشته‌اند، تشکر نمایم.

محمدتقی سبحانی

رئیس پژوهشکدهٔ امامت

کلام مصحح

احیای این اثر در ابتدا به عنوان رسالهٔ علمی سطح ۳ حوزه، توسط خانم سمانه زارعی صورت گرفته است که اکنون پس از بازنگری در تصحیح، و همراه با مقدمه و تعلیقاتی جدید در قالب کتاب منتشر می‌شود. در پایان لازم است از آقای دکتر محمدرسول ملکی (استاد راهنمای این رساله)، و آقایان حجت‌الاسلام والمسلمین دکتر محمدتقی سبحانی، عمیدرضا اکبری و دکتر محمد سوری که در نشر این اثر ما را یاری کردند، کمال تشکر را داشته باشیم.
وَآخِرُ دَعوانا أَنِ الحَمدُ لِلهِ رَبِّ العالَمِینَ.

محمدمهدی دلیر

پیشگفتار

مروری بر آرای غالیان و پیشینهٔ نقدها بر آن

بنابر آخرین و تفصیلی‌ترین پژوهش‌ها در زمینهٔ آرای غالیان، که با استناد به منابع فِرَق‌نگاری و میراث اختصاصی غالیان شکل گرفته‌اند،[1] می‌توان محورهای زیر را از شاخص‌ترین عقاید و نشانه‌های فرقه‌های غالی شیعی برشمرد:[2]

۱. الوهیت یا خداانگاری امام علیه‌السلام، که باورهایی چون: حلول، تشبیه و ربوبیت غیرخداوند نیز به دنبال آن طرح می‌شود. همچنین نامحدودبودن علم امام نیز در همین راستا قابل تحلیل است.[3]

۲. بابیت و عقایدی مانند اعتقاد به نبوت ابواب امامان که نظام مراتبی غالیان نیز در همین راستا است.

۳. انگارهٔ تناسخ، و اعتقاد به اموری همچون تطورات اضداد در دوران‌های مختلف.

---

۱. اکبری، *نصیریه*، ص۳۰۳. درستی انتساب این باورها به غالیان در این تک‌اثر بررسی شده است. گفتنی است نویسنده عقایدی مانند تحریف قرآن را به عنوان باور اختصاصی غالیان نمی‌پذیرد. در فصل۳ این اثر آرای خاص نصیریان بر محور گزارش‌های منسوب به ایشان در منابع فرق‌نگاری دسته‌بندی شده است؛ اما گزارش جزئیات و تفصیل این عقاید بیش از همه به منابع اختصاصی خود این فرقه متکی است.

۲. غالیان در هر یک از این موارد مجموعه‌ای از مستندات نقلی یا عقلی را دست‌آویز خود قرار داده‌اند.

۳. توضیح آن‌که تنوع و فراوانی روایات علم امام به گونه‌ای است که در گسترهٔ شگرف و وصف‌ناپذیر این علم ویژه تردیدی باقی نمی‌گذارد، اما با این حال، دلایل متعددی از قرآن و دیگر روایات شاهد بر آن است که این علم، محدود و مسبوق به عدم بوده و به صورت تدریجی به امام افاضه می‌شود. نک: یارمحمدیان، *ازدیاد علم امام از دیدگاه کتاب و سنت*. یارمحمدیان نگرهٔ نامحدودبودن علم امام را در فصل ششم این اثر نقد و بررسی کرده است.

۴. تکفیر شیعه و «مقصر» دانستن ایشان، و تزکیهٔ برخی از سران غلو در کنار برائت از معارضان ایشان.

۵. اباحی‌گری و اعتقاد به برداشته‌شدن تکالیف از عارف، و نیز تقدیس برخی از ابزار لهو مانند شراب.

۶. انکار دچارشدن امام به بلاها و ناخوشی‌های بشری و قول به بقای پیامبر ﷺ و امامان علیهم‌السلام. این اعتقاد از جهتی در راستای خداانگاری امام است و از جهت دیگر با برخی از نگره‌های شبه‌فلسفی غالیان پیوند می‌یابد. براساس همین انگاره، برخی بلاها از مؤمن نیز نفی می‌شود.

۷. نظرهای فقهی ویژه مانند رواشمردن شهادت زور، عقایدی خاص در زمینهٔ حقوق برادران دینی و رویکردهای اشتراکی، و التزام به برخی از مناسک و احکام باطنی.

۸. برداشت بسیار وسیع از تقیه که البته در کنار رویکرد تند تأویل‌گرایی، به گسترش سندسازی نزد ایشان دامن زده است.

۹. عقاید التقاطی دیگر که برخاسته از ادیان مختلف است (مانند اعیاد و آداب زرتشتی و مسیحی آنان، تنزیه سلاطین و...).

بنابراین، عقاید ویژهٔ غالیان گسترده‌اند و محدود به امور شناخته‌شده‌تری مانند خداانگاری امامان علیهم‌السلام، تناسخ و اباحی‌گری نیستند تا همیشه به راحتی برای فرقه‌های دیگر قابل تشخیص باشد. هرچند خداانگاری امام و اباحی‌گری نیز گاه با پیچیدگی و رمزگویی مطرح می‌شوند که فقط اهل تخصص آن را درمی‌یابند. از جمله آرای غالیانه‌ای که همیشه با ادعای الوهیت امامان همراه نبوده، اعتقاد به آفرینندگی و رزق‌دهندگی امام و یا حضور فعال امام در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها است.

جریانی از غالیان که با عنوان مفوضه شناخته می‌شدند، مدعی بودند که امامان علیهم‌السلام را خدا نمی‌دانند؛ اما معتقد بودند خداوند شؤون خدایی مانند خلق و تدبیر عالم را به حجت‌های الهی وانهاده است.[1] مفوضه لزوماً به همهٔ باورهای غالیانهٔ پیش‌گفته باور نداشته‌اند و به

---

۱. برای نمونهٔ تحقیقات در معرفی این جریان، نک: دلیر، «تفویض غالیانه از جریان پیدایش تا سده ششم هجری؛ با تأکید بر منابع اعتقادی -روایی و فرق‌نگاری»، *تاریخ اسلام*، ص۷۵-۱۰۰.

تعبیری، موضعی در میانهٔ غالیان تألیهی (معتقدان به الوهیت امام) و امامیه داشته‌اند. شاید این در میانه بودنِ جریان تفویض، موجب می‌شده است که در طول تاریخ معمولاً در حد امامیه و یا فرقه‌های غالی هم‌چون نُصیریه یک‌پارچگی نیابند.

با این حال، همین در میانه بودن اهل تفویض، زمینه‌ساز ارتباط گهگاه با هریک از این فرقه‌ها و اثرپذیری از ایشان یا اثرگذاری بر آن‌ها بوده است.[1] از سویی تا سدهٔ پنجم با حجم زیادی از آثار امامی در رد بر غلو مواجهیم؛[2] اما از آن پس، کم‌تر چنین آثاری را شاهدیم. با توجه به این نکته، و همچنین پس از شدت‌گیری استتار و کتمان فرقه‌های غالی از سدهٔ پنجم، غلو تفویضی می‌توانسته است بر برخی از توده‌های امامیه اثری هرچند محدود بگذارد.

با فاصله‌گرفتن از قرون نخستین و از میان رفتن بسیاری از آثار انتقادی در مورد غلو و تفویض، و از سوی دیگر با گسترش گرایش‌های صوفیانه، از دورهٔ رجب بُرسی نگاه‌های تفویضی و انگارهٔ بی‌کرانی قدرت و علم امام، خصوصاً در عصر صفوی، در میان بخشی از جامعه همه‌گیر شد. این جریان حاشیه‌ای، رفته‌رفته به آن‌جا رسید که در دورهٔ قاجار توانست زمینهٔ فرقه‌ای یک‌پارچه با نام «شیخیه» را فراهم کند.

از آن عصر، ردیه‌نویسی بر غلو در میان گروه فقیهان و متکلمان امامی دوباره مورد توجه قرار گرفت. برای نمونه می‌توان از آثار زیر که در دوره قاجاریه نوشته شده است، یاد کرد:

رساله‌ای در بررسی اصالت خطبة البیان، اثر میرزای قمی (م۱۲۳۱ق).

کاشف الغلو وهادی أهل العلو، اثر محمدکاظم هزارجریبی[3] (زنده در ۱۲۳۶ق).

البارقة الحیدریة فی نقض ما أبرمه الکشفیة والردّ علی طریقة الشیخیة، اثر سید حیدر بن ابراهیم حسینی (م۱۲۶۵ق).

---

۱. شیخ صدوق برای گروهی از مفوضه تعبیر «المدلّسون أنفسهم في جملتنا» را به کار برده است. (صدوق، من‌لایحضره *الفقیه*، ج۱، ص۲۹۱).

۲. نک: صفری، *غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برایندها*، ص۱۹-۲۱؛ ملکیان، *الغلو فی مصطلح الملل و النحل و الرجال*، ص۷۷-۷۸.

۳. برای اطلاع از شخصیت علمی هزارجریبی و رساله وی در نقد غلو نک: جهانبخش، «هزارجریبی و دو رسالهٔ غلوستیزانه‌اش»، *مزدک‌نامه* (در ضمن مزدک‌نامه ۵)، ص۵۱-۱۱۰. در ابتدای این رساله چنین آمده: «این رساله‌ای است در نفی غلو، یعنی اسناددادن صفات خالق را به مخلوق». (جهانبخش، همان، ص۸۱).

هداية النصيرية، اثر محمدعلی حسینی میبدی (م۱۳۱۳ق).

هدية النملة الی مرجع الملّة، اثر ملا محمدرضا همدانی (م۱۳۱۸ق).

بوار الغالين، اثر محمدمهدی قزوینی (م۱۳۵۸ق).

عموم این آثار در رد بر شیخیه و برخی نیز در نقد رویکردهای غالیانهٔ صوفیه و اثر آخر نیز در نقد اهل حق است.

یکی از آثار این دوره، *مرغم الغلاة* نوشته میرزا شریف بن رضا شیروانی است. این اثر را می‌توان از قله‌های نگاه انتقادی به غلو در سده‌های اخیر برشمرد که با وجود اهمیت آن و نزدیکی مواضعش به عالمان نقّاد پیشین، کم‌تر شناخته شده است. شیروانی نقدهای خود را به‌ویژه بر شیخیه مطرح کرده است. ژرف‌اندیشی او در آرای رجب بُرسی نیز بسیار باارزش است. او تلاش کرده تا با استناد به آیات و اخبار و آرای امامیهٔ پیشین، نگره‌هایی مانند تفویض، بی‌کرانی علم امام و برخی مستندهای غالیان را به نقد بکشد.

شیروانی و آثار وی

تبریز، مرکز استان آذربایجان شرقی و زادگاه بسیاری از نام‌آوران و عالمان است. از جمله این نام‌آوران که کم‌تر نامی از وی شنیده شده، محمدشریف بن رضا شیروانی تبریزی است. او یکی از مروجان شریعت غرّاء و مجاهدان در تشیید مبانی دین مقدس اسلام[۱] در دورهٔ قاجاریه است که همانند شماری دیگر از بزرگان و اندیشمندان این سرزمین، ناشناخته مانده است.

محمدشریف، فرزند رضا شیروانی تبریزی[۲] مشهور به «حاج ملا شریف» از دانشمندان سدهٔ سیزدهم هجری به شمار می‌آید.[۳] هر چند از محل تولد و تاریخ وفات وی گزارشی در دست نیست، اما زیست وی بین سال‌های ۱۲۲۶ تا ۱۲۴۸ق[۴] اثبات‌پذیر است.

ملا شریف از شاگردان سید علی طباطبایی (م۱۲۳۱ق)، صاحب *ریاض المسائل*،[۵] و جدّ مادری سید جعفر افتخار الحکماء (م۱۳۱۸ ق)، از طبیبان نامی تبریز و پدیدآور چند اثر طبی است.[۶]

بنابر پاره‌ای منابع، وی در آغاز تحصیل در کاظمین، از شاگردان حاج محمد کاظم‌بیک

---

۱. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷.

۲. نک: آقابزرگ تهرانی، *الکرام البررة*، ج۲، ص۶۱۷. بیش‌تر اطلاعات در مورد شیروانی و آثار وی که در این قسمت گزارش شده، در این نشانی موجود است.

۳. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷.

۴. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۸، ص۲۷۳؛ رفاعی، *معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت* عليهم السلام، ج۱۱، ص۱۷۰.

۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۴، ص۲۵۰.

۶. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۸ و ج۱، ص۱۵۶.

دربندی در علم تجوید و قرائت قرآن بوده است.[۱] همچنین براساس گزارش احمد منزوی، شریف شیروانی سفیر محمد شاه قاجار در دربار عثمانی در استامبول بوده است؛[۲] هرچند در تبریز نیز در راستای اثبات امامت ائمه علیهم‌السلام فعالیت علمی داشته است.[۳]

سزاوار توجه است که نباید شخصیت وی با محمد بن حسن شیروانی معروف به «ملا میرزا» (م۱۰۸۹ق)، فقیه مشهور و نویسندهٔ حاشیه بر *معالم الاصول* خلط شود.[۴]

مصحح در تحقیق و تصحیح رسالهٔ «*مُرغم الغلاة*» شمار بسیاری از آثاری که به شرح حال دانشمندان متأخر پرداخته‌اند را دیده است؛ ولی جز موارد اندک، مطلب باارزشی در باب زندگانی مؤلف نیافت.

ملا شریف دارای تألیف‌های متعددی است که برخی از آن‌ها چاپ شده است و برخی دیگر هنوز در قالب نسخهٔ خطی در کتابخانه‌ها نگهداری می‌شود. شمار آثار وی براساس جستجوی مصحح بدین شرح است:

۱. *الصدف المشحون*: شاید بتوان آن را مشهورترین اثر مؤلف شمرد؛ به گونه‌ای که وی را به عنوان صاحب *صدف مشحون* شناسانده‌اند.[۵] این کتاب به روش *کشکول* شیخ بهایی[۶] و به زبان فارسی در دو جلد[۷] در موضوع‌های مختلف از جمله ادعیه و اذکار به نگارش درآمده است.[۸] از نگارش جلد اول در ۱۲۳۵ق فارغ شده است. در اواخر جلد دوم در سال ۱۲۴۸ق، از امام هادی علیه‌السلام حدیثی دربارهٔ شمار لعن و سلام زیارت عاشورا روایت کرده است.[۹] این نسخه سال ۱۳۱۴ق به چاپ رسیده است.

---

۱. اشکوری، *تراجم الرجال*، ج۲، ص۷۰۹.
۲. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۳۱، ص۷۷.
۳. نک: همان، ج۳۳، ص۷۹۵.
۴. نک: اردبیلی، *جامع الرواة*، ج۲، ص۹۲.
۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۴، ص۲۵۰.
۶. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۸.
۷. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۵، ص ۲۹.
۸. همان.
۹. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷؛ آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۵، ص۲۹؛ همو، *طبقات اعلام الشیعة*، ج۲، ص۶۱۷.

۲. *نور الأنوار فی اثبات امامة الأئمة الأطهار*: نسخه‌ای از این اثر نزد محمدعلی اردوبادی در نجف اشرف دیده شده که به دستور مولا محمدجعفر قاری «روضه‌خوان» در سال ۱۲۵۸ق رونویسی شده است.[۱]

این کتاب باب‌بندی شده است. باب اول در چند فصل به اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام، و سایر باب‌ها به اثبات امامت سایر ائمه علیهم السلام اختصاص یافته است.[۲]

مؤلف در آغاز این اثر چنین نوشته است: «هذا ما احتججت به فی التبریز لإثبات إمامة ولاة الله العزیز وسمّیته *بنور الأنوار فی مدح الأئمة الأطهار*». از این کتاب چهار نسخه در کتابخانه‌های مرعشی، شیخ علی حیدر مشهد و مدرسه ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تبریز موجود است.[۳]

۳. *الشهاب الثاقب لنواصب الأئمة الأطائب في مناقب أميرالمؤمنين علي بن أبي طالب علیه السلام*: نسخه‌ای از این کتاب نزد سید جلال‌الدین محدث ارموی در تهران که تاریخ کتابت آن مربوط به سال ۱۲۴۷ق می‌باشد، دیده شده است.

این کتاب در سه فصل، روضه و هشت مطلب نگاشته شده. فهرست فصل‌های آن عبارت است از: ۱. دربارهٔ عمر امام علیه السلام؛ ۲. دربارهٔ میلاد امام در کعبه؛ ۳. دربارهٔ ازدواج امام با حضرت فاطمه علیها السلام. در بخش روضه به اخبار پراکنده پرداخته شده است. فهرست مطالب بدین شرح است: ۱. در آیات مناقب امام علیه السلام؛ ۲. در اخبار مناقب امام علیه السلام؛ ۳. دربارهٔ معجزات امام؛ ۴. دربارهٔ زهد امام؛ ۵. در باب شجاعت امام؛ ۶. در فضل شیعیان ایشان؛ ۷. در فضل اولاد ایشان؛ ۸. در فضل زیارت ائمه علیهم السلام.[۴]

این نسخه هم‌اکنون در کتابخانهٔ مرعشی به شماره ۴۱۸۰ نگهداری می‌شود. دو نسخهٔ دیگر از این اثر در کتابخانه‌های مرعشی و مرکز احیای میراث اسلامی موجود است.[۵]

---

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۴، ص۳۵۹.

۲. همان.

۳. نک: رفاعی، *معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت* علیهم السلام، ج۱۰، ص۱۶۴؛ درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۳۳، ص۷۹۵.

۴. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۴، ص۲۵۰-۲۵۱.

۵. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۲۱، ص۲۷۳.

۴. *دوحة الأخبار في ذكر أخبار الأخيار وأخيار الأخبار الواردة فی بیان الآداب والسنن والخلق المذموم والمستحسن*: این کتاب در ۶۵ فصل در رجب ۱۲۲۶ق تألیف شده است. آقابزرگ تهرانی نسخه‌ای از این کتاب را نزد سید محمد بن نعمت‌الله موسوی که حواشی زیادی بر آن نوشته شده بود، دیده است.[۱] همچنین چهار نسخهٔ خطی از این اثر در کتابخانه‌های مجلس و مرعشی موجود است. روش نویسنده در این کتاب آن است که در بیش‌تر فصل‌ها، نخست آیه‌ای از قرآن آورده است؛ سپس دربارهٔ ادب و سنتی که بیان نموده و در آن آیه اشاره‌ای به آن شده، گفت‌وگو کرده است. گفتنی است که در فصل بیست‌ویکم، تصوف و صوفیان را سخت نکوهش کرده است.[۲]

۵. *مصباح القلوب*: در علم فقه.[۳]

۶. *مصباح الوصول إلی علم الأصول*: این کتاب سال ۱۲۲۸ق به نگارش درآمده است. بنابر گزارش آقابزرگ تهرانی نسخه‌ای از این کتاب نزد سید محمدرضا تبریزی در نجف اشرف دیده شده است.[۴] این کتاب در قواعد اصول فقه، با اشارهٔ بسیار مختصر به برخی از ادله، در یک مقدمه و هفت باب، و هر باب در چند فصل و مقصد و با عناوین «مصباح» نگاشته شده است. نویسنده در این کتاب از *قوانین* میرزای قمی و فاضل تونی نقل قول کرده است. پنج نسخهٔ خطی از این اثر در کتابخانه‌های الاهیات تهران، آستان قدس رضوی و مرعشی موجود است.[۵]

۷. *مفتاح القباب*: این کتاب در ۱۲۲۸ق نگاشته شده است.[۶]

۸. *التُحفة البهیة* در علم حساب:[۷] نام دیگر این کتاب *مقالید الحساب* است که نویسنده، آن را در مشهد برای فرزندش «رضا» به نگارش درآورده است. پنج نسخه از این

---

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۸، ص۲۷۲-۲۷۳؛ رفاعی، *معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت* ﷺ، ج۱۱، ص۱۷۰.
۲. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۱۴، ص۸۳۵.
۳. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۱، ص۱۱۶؛ تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷.
۴. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة* ، ج۲۱، ص۱۲۲.
۵. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۲۹، ص۸۲۸.
۶. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۱، ص۳۴۰.
۷. همان، ج۱۵، ص۲۹؛ تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷.

اثـر در کتابخانه‌هـای آسـتان قـدس رضـوی، ملـی تهران و طبسـی قـم نگهداری می‌شـود.[۱]

۹. *رسالة المساحة*: نسـخهٔ ایـن اثـر در ۱۲۵۸ق توسـط محمدجعفـر روضه‌خوان رونویسـی شـده و در ۱۳۱۴ق توسـط نـوهٔ نویسـنده، میـرزا جعفـر افتخارالحکمـای تبریـزی همـراه *الصـدف المشـحون* چـاپ شـده اسـت.[۲]

۱۰. *مقالیـد الأخبـار* در مواعـظ: ایـن اثر نیـز در پایان *الصـدف المشـحون* در ۱۳۱۴ق به چاپ رسیده است.[۳]

۱۱. *مقالیـد الرشـاد* در مواعـظ: و بـه زبـان فارسـی اسـت کـه احتمـال دارد بـا اثر پیشـین یکی باشـد. نسـخه‌ای از آن در کتابخانـه معصومیـه قـم نگهـداری می‌شـود.[۴]

۱۲. *قند و گل*: مثنوی و به زبان فارسی و در زمینهٔ اخلاق، و شکل‌گرفته از هفت دفتر است که نویسنده، آن را در اوایل جزء دوم *الصدف المشحون* جای داده است.[۵]

۱۳. *شـرح الرسـالة الشـریفة*: موضوع این کتاب برای ما روشـن نشـد، اما اصل کتاب، نگاشتهٔ محمدکاظم بیک دربندی، اسـتاد قرائت شـیروانی بوده اسـت.[۶]

۱۴. *علماء تبریز*: این اثر در معرفی عالمان تبریز نگاشـته شـده اسـت.[۷]

۱۵. *بلاغ منظرین*: به زبان فارسی است و در ۱۲۹۰ق رونویسی شده است. این اثر که موضوع آن روشن نیست، در کتابخانهٔ فرهنگستان علوم آذربایجان در باکو نگهداری می‌شود.[۸]

۱۶. *ردّ الغلاة*: این اثر به زبان عربی اسـت. در چهار فصل نگاشـته شـده اسـت و یک نسـخه از آن در کتابخانـه مجلـس نگهـداری می‌شـود. در ایـن رسـاله نکاتـی افزون بـر *مرغـم الغلاة* نیز

۱. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۷، ص۳۴۸.
۲. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۰، ص۳۶۷.
۳. تبریزی، *ریحانة الادب*، ج۳، ص۳۳۷؛ آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۲، ص۲.
۴. درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۳۱، ص۷۷.
۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۱۷، ص۱۷۲.
۶. اشکوری، *تراجم الرجال*، ج۲، ص۷۰۹.
۷. صدر، *تکملة أمل الآمل*، ص۶.
۸. فهرستگان نسخ خطی (https://scripts.nlai.ir)، مدخل «بلاغ منظرین».

دیده می‌شود؛ با اینکه بیش‌تر مطالب مشترک است.[۱]

۱۷. *اوصاف نبی*: به زبان فارسی. موضوع این کتاب نیز بنابر مقدمهٔ نویسنده، نقد باورهای غالیانه به‌ویژه تفویض خلق و رزق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام بوده که در این راستا مستندات غالیان را واکاوی کرده است. هم‌اکنون یک نسخهٔ خطی از این اثر در کتابخانه ملی تهران موجود است.[۲]

۱۸. رسالهٔ «*مُرغم الغلاة*»: از این رساله چندین نسخهٔ خطی در کتابخانه‌های کشور موجود است. نویسنده در این کتاب که سال ۱۲۴۵ق مشغول نگارش آن بوده است،[۳] در پی بررسی شبهه‌های غالیان و پاسخ‌گویی نقلی به آن‌ها است. مقصود از غُلات در این رساله، به طور خاص، «شیخیه» است، هرچند نقدهای بسیاری بر دیگر جریان‌های غالیانه نیز وارد کرده است. براساس دسته‌بندی نویسنده، این رساله شامل هفت شبهه[۴] و یک تنبیه (در مجموع هشت مطلب) می‌باشد.

نویسنده در ابتدای رساله، هدف و انگیزهٔ خود را از نگارش آن ذکر کرده و پس از آن، به بیان شبهه‌ها پرداخته است. در مطلب نخست، انگارهٔ دو ساحت داشتن ائمه علیهم السلام (جنبهٔ نورانیت و جنبهٔ بشریت) را به چالش کشیده است و در ضمن آن، تفاوت باور شیعه به خلقت نوری و این انگاره را بیان کرده است. در ادامه نیز اطلاق اسما و صفات الهی بر امامان علیهم السلام را که بر پایهٔ باورهای غالیانه بنا شده، نقد کرده است.

شبههٔ دوم، اعتقاد غالیان به مختیربودن بشر در قبول اوصاف و اعراض در عالم ذر است.

شبههٔ سوم به افعال بندگان اختصاص دارد؛ غالیان معتقدند که خالق افعال بندگان، خداوند است. نویسنده با استناد به آیه و حدیث، فاعل افعال را خود بندگان دانسته و بر این باور است که اعتقاد غالیان به اعتقاد به جبر می‌انجامد.

---

۱. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج۱۶، ص۳۹۷.

۲. نک: همان، ج۵، ص۴۰۲.

۳. شیروانی در فصل اول این اثر نوشته است: «از بدو بعثت إلی یَومنا هذا که تاریخ هزار و دویست و چهل و پنج هجری است...».

۴. البته بر اساس اختلاف نسخه‌ها، عنوان بخش هفتم «تنبیه» نیز درج شده است.

دو جسد داشتن انسان، یعنی جسد مغذی و مثالی (هورقلیا) و ممزوج‌بودن این دو، شبههٔ چهارم غالیان است که به عقیدهٔ نویسنده، زمینه‌ساز انکار معاد جسمانی شده است. تتمهٔ این بخش، دربردارندهٔ نقد باور غالیان به تکرارپذیری وجود امیرمؤمنان علیه السلام در زمان‌ها و قالب‌های متنوع می‌باشد.

از دیگر انحراف غالیان، تفسیر اشتباه از عبودیت مخلوق‌ها نسبت به ائمه علیهم السلام است. نویسنده ریشه این باور را اعتقاد به خالق‌انگاری امامان علیهم السلام شمرده و آن را در فصل پنجم نقد کرده است.

بنابر دیدگاه نویسنده، علم جامع و محیط ائمه علیهم السلام به همهٔ مخلوق‌ها و بی‌نیازی ایشان از وحی، بر پایهٔ اعتقاد به خالق‌بودن امامان علیهم السلام شکل گرفته است. در فصل ششم به‌خوبی ناسازگاری این انگاره با آیات صریح قرآن و احادیث معتبر و پرشمار نمایانده شده است.

از دیدگاه نویسنده، رجب بُرسی از نمایندگان فکری غالیان است. وی در فصل هفتم، شواهد گوناگونی از عبارت بُرسی را در تأیید این ادعا ارائه کرده است. نویسنده با بیان اینکه پاره‌ای از عبارت‌های شیخ احمد احسائی از جمله انگارهٔ وحدت‌وجود، مخالف ضروری اسلام است و کفر و شرک می‌باشد، در فصل هشتم به نقد سخنان وی پرداخته است.

نویسنده در پایان، با استناد به آیات و برخی روایات، تتمه‌ای مناسب در ضرورت پرهیز از غالیان و ترک هم‌نشینی و ارتباط اجتماعی با ایشان نگاشته است.

معرفی نُسخ مرغم الغلاة و روش تصحیح

نسخهٔ شمارهٔ ۴۷۱۴ کتابخانه مرعشی نجفی: این نسخه در کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، در یک مجموعه نگهداری می‌شود. این نسخه اولین کتاب از این مجموعه است که ۶۵ برگ آغازین آن را در بر دارد. ۱۳۰ برگِ سیزده سطری دارد و کامل است. این نسخه به خط نَستعلیق رونویسی شده و نامی از رونویس در آن دیده نمی‌شود. «ش» عنوان اختصاری این نسخه در متن است.

نسخهٔ شمارهٔ ۳۷۲۵ مؤسسه امام صادق علیه السلام: این نسخه در مؤسسه امام صادق علیه السلام در یک مجموعه نگهداری می‌شود. این نسخه، دومین کتاب از این مجموعه است که ۱۲۰ برگ هیجده سطری دارد (برگ ۳۱ الی ۱۵۱) و کامل است. این نسخه به خط نسخ، در اواخر سدهٔ سیزدهم توسط محمدرحیم بن ملا علی‌اکبر رونویسی شده است. این نسخه در متن با عنوان اختصاری «ص» معرفی شده است و نسبت به دو نسخهٔ دیگر، غلط‌های پرشماری دارد و به نظر می‌رسد بعد از آن دو رونویسی شده است.

نسخهٔ شمارهٔ ۱۵۵۱ مدرسه نمازی: این نسخه، چهارمین بخش از مجموعه‌ای با این شماره است که در کتابخانهٔ مدرسهٔ نمازی شهر خوی نگهداری می‌شود. صفحات ۱۰۳ تا ۱۹۷ این مجموعه متعلق به این کتاب است که به خط نستعلیق در ۹۴ برگ هیجده سطری و در سدهٔ سیزدهم رونویسی شده است. نام رونویس در شروع یا پایان آن یافت نمی‌شود. البته در حاشیهٔ صفحه ۱۱۷، متنی کوتاه آمده و در پایان آن نوشته است: «لمحرّر محمد موسوی». به این نسخه در متن با عنوان اختصاری «ن» اشاره شده است.[1]

متن نهایی این رساله برآیندی از هر سه نسخه است. با توجه به اینکه بیش‌تر اختلاف نسخه‌ها از اهمیت چندانی برخوردار نبود و شمار فراوانی از آن محصول اشتباه رونویس است، تنها برخی از مواردِ آن بازتاب داده شده است.

---

۱. نک: درایتی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، ج ۲۹، ص ۱۱۱-۱۱۲.

نکته‌های شایان توجه

❖ نک: اختصار «نگاه کنید به» است.

❖ در برخی موارد نوشتار واژه‌ها بر پایهٔ قواعد معاصر اصلاح شده است؛ مانند: «برخاستن» و «گزاردن» که گاهی در رسم الخط گذشته «برخواستن» و «گذاردن» درج می‌شده است.

❖ در مواردی که خواندن پایان کلمه نیازمند «یاء» نکره بوده، مطابق با رسم الخط امروز به آن افزوده شده است.

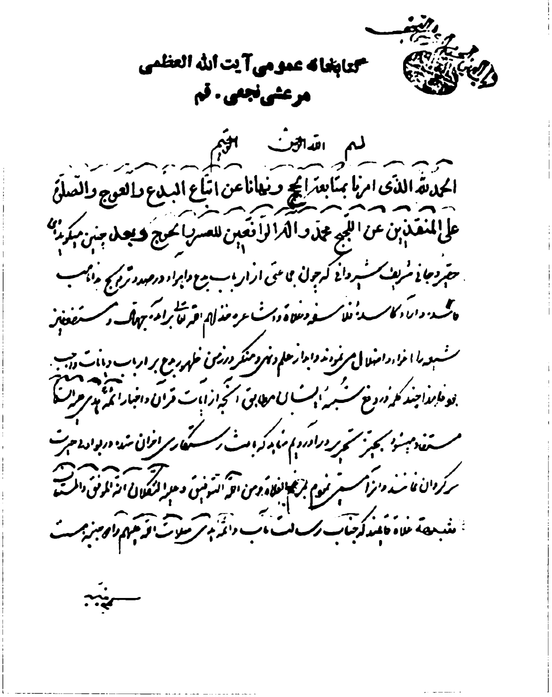
❖ جز مواردی اندک، متن عربی احادیث و نقل قول‌هایی که نویسنده ترجمهٔ آن‌ها را گزارش کرده، در پانوشت بازتاب داده شده است.

❖ () در متن، علامت برای افزونی‌های مصدر نسبت به متن رساله است.

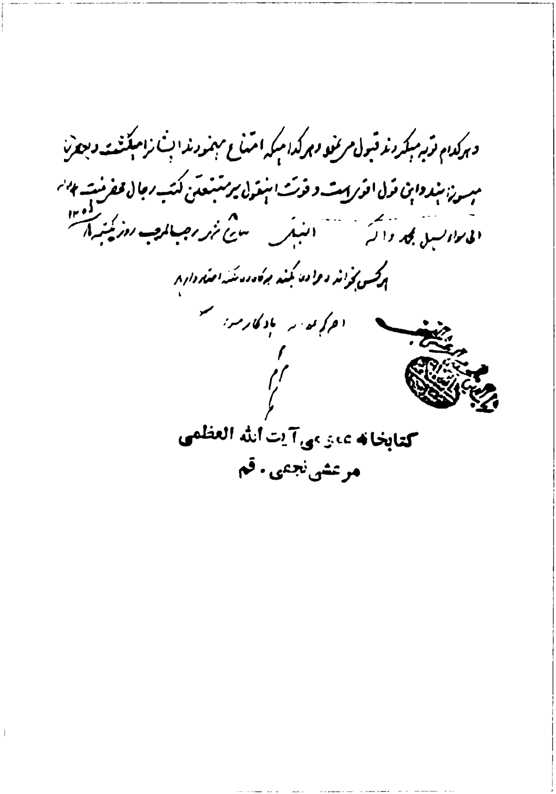
❖ اختلاف متن و مصدر در مواردی که بیش از اندازه متعارف بوده، در پاورقی تذکر داده شده است.

❖ علامت «–» و «+» برای تذکر کاستی یا فزونی سایر نسخه‌ها نسبت به نسخهٔ منتخب در متن است.

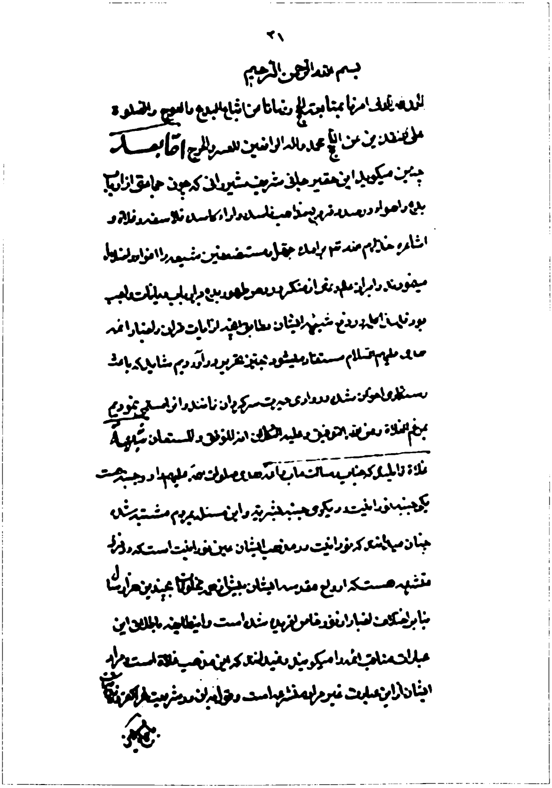
❖ رمزهای اختصاری در متن نویسنده، مانند «ع» باز شده و به صورت کامل درج شده است.



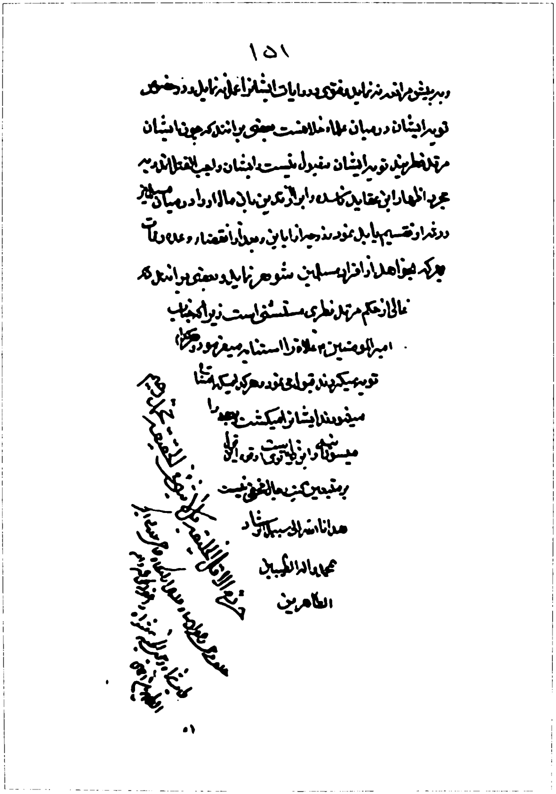
صفحه نخست از نسخهٔ «ش»



صفحه پایانی از نسخهٔ «ش»



صفحه نخست از نسخهٔ «ص»

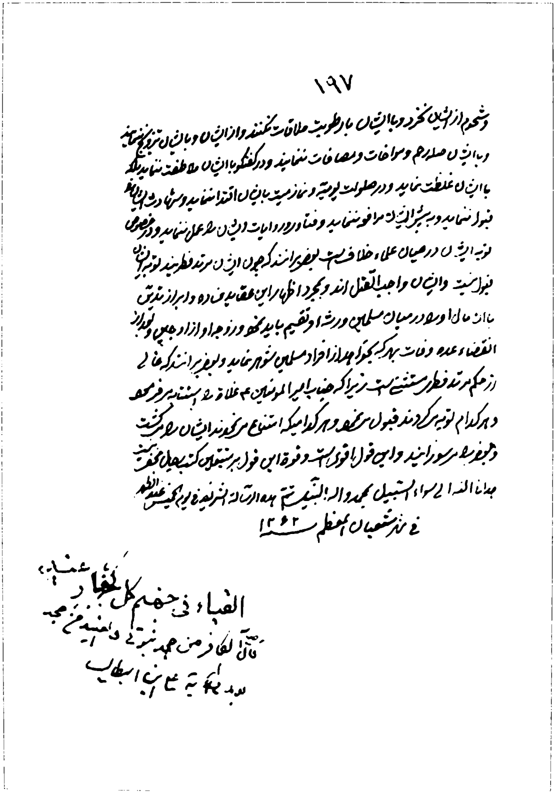

۱۵۱
و به پیش مراجعه ننمایند بفتوی و روایات ایشان اعلم نمایند و در خصوص
توبه ایشان در میان علما خلافست بعضی بر آنند که چون ایشان
مرتد فطری اند توبه ایشان مقبول نیست و ایشان واجب القتل اند و به
مجرد اظهار این عقاید کافر و ... در میان مسلمین
... ایشان از ... و علمای
هر که ... مسلمین ... بعضی بر آنند که
خالی از حکم مرتد فطری ... است زیرا که جناب
امیرالمؤمنین علیه السلام غلاة را استتابه میفرمود
توبه میکردند قبول میفرمود
...
هذا ما ...
محمد و آله ...
الطاهرین

صفحه پایانی از نسخهٔ «ص»

١٠٢ بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذی ارشدنا بهديه ونهانا عن اتباع البدع والعوج والصلوة على المقتدين من النبی محمد واله الراضين للعسر واليسر چنين ميگويد اين حقير رجائی شريف شيرازی که چون جماعتی از ارباب بدع واهواء در صدد ترويج مذاهب فاسده وآراء کاسده فلاسفه وغلاة واشاعره خذلهم الله تعالی برآمده جهال ومستضعفين شيعه را اغواء واضلال می‌نمودند وابراز علم ونهی منکر در زمن ظهور بدع بر ارباب ديانات واجب بود لهذا چند کلمه در دفع شبهه ايشان مطابق آنچه از آيات قرآن واخبار ائمه هدی عليهم السلام مستفاد می‌شود بحيز تحرير در آورديم شايد که باعث رستگاری اخوان شده در بوادی حيرت سرگردان نمانند وآن را مسمی نموديم بمرغم الغلاة ومن الله التوفيق وعليه التکلان انه الموفق والمستعان غلاة قائلند که جناب رسالتمآب وائمه هدی صلوات الله عليهم را دو جنبه هست يک جنبهٔ نورانيت وديگری جنبهٔ بشريت واين سخن بمردم مشتبه شده چنان می‌دانند که نورانيت در مذهب ايشان عبارت از نورانيت است که در نزد متشرعه هست که ارواح مقدسه ايشان پيش از همه مخلوقات بچندين هزار سال بنا بر احاديث واخبار از نور خاص آفريده شده وايشان ايضا باطلاق اين عبارت مناقب ائمه را ميگويند ونمی‌دانند که اين مذهب غلاة است ومراد ايشان از اين عبارت غير مراد متشرعه است وقول بآن در شريعت غراء کفر وزندقه است باجماع مسلمين ونص آيات واخبار وما بيان ميکنيم مراد الفرقة المخذوله را از عالم نورانيت بنحوی که در کتب ايشان نوشته شده با اجوبه آن پس ميگوييم که مراد ايشان از عالم نورانيت

صفحه نخست از نسخهٔ «ن»



۱۹۷

وشخصی از ایشان نخرد و با ایشان بار طوبت ملاقات نکنند و از ایشان و با ایشان تزویج ننمایند
و با ایشان صله رحم و مراسلات و مصافحات ننمایند و در گفتگو با ایشان ملاطفه ننمایند بلکه
با ایشان غلظت نمایند و در صلوات یومیه و نماز میت با ایشان اقتدا ننمایند و شهادت ایشان را
قبول ننمایند و به سلام ایشان مبادرت ننمایند و فتاوی و روایات ایشان را عمل ننمایند و در خصوص
توبه ایشان در میان علماء خلاف است بعضی بر آنند که چون ایشان مرتد فطری اند توبه ایشان
قبول نیست و ایشان واجب القتل اند و بمجرد اظهار این عقاید فاسده و ابراز زندقه
بائن مال او باید در میان مسلمین و ورثه او تقسیم باید نمود و زوجه او از او جدا و بعد از
انقضاء عده وفات بهر کس که بخواهد از افراد مسلمین شوهر نماید و بعضی بر آنند که غلاة
از حکم مرتد فطری مستثنی است زیرا که جناب امیر المؤمنین ع غلاة را استتابه فرمود
و هر کدام توبه کردند قبول فرمود و هر کدام که امتناع کردند ایشان را کشت
و بعضی را سوزانید و این قول اقوی است و فروع این قول در مطاوی کتب مفصلا مذکور است
هدانا الله الی سواء السبیل بمحمد و آله الطاهرین تمت [illegible] عفی عنه
فی شهر شعبان المعظم سنه ۱۲۶۲

ألقيا فی جهنم كل كفار عنيد
[illegible]

صفحه پایانی از نسخهٔ «ن»

[دیباچهٔ مؤلّف]

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحَمدُ للهِ الّذی أَمَرَنا بِمُتابعةِ الحُجَجِ، وَنَهانا عَن اتّباعِ البِدَعِ وَالعِوَجِ، وَالصّلاةُ عَلی المُنقِذینَ عَن اللُّجَجِ مُحمّد وَآلِهِ الرّافِعِینَ لِلعُسرِ وَالحَرَجِ.

امّا[1] بعد، چنین می‌گوید این حقیر جانی، شریف شیروانی که: چون جماعتی از ارباب بدع و اهواء در صدد ترویج مذاهب فاسده و آراء کاسدهٔ فلاسفه و غُلات و اشاعره خذلهم‌الله‌تعالی برآمده، جهّال و مستضعفین شیعه را اغواء و اضلال می‌نمودند، و ابراز علم و نهی از منکر در زمن[2] ظهور بدع بر ارباب دیانات واجب بود، فلهذا چند[3] کلمه‌ای در دفع شبههٔ ایشان مطابق آنچه از آیات قرآن و اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام مستفاد می‌شود به حیّز تحریر درآوردیم، شاید که باعث رستگاری اخوان شده، در بَوادی[4] حیرت سرگردان نمانند، و آن را مسمّی نمودیم به *مُرغِم الغُلاة*. ومِنَ الله التّوفیقُ وعلیه التّکلان إنّه الموفّقُ وَالمُستعانُ.

---

۱. ش: -اما.

۲. ص: دهر.

۳. ص: -چند.

۴. جمع بادیه.

[مطلب اول: بیان و نقد دیدگاه غالیان
در جنبهٔ نورانیت اهل بیت علیهم‌السلام و اطلاق اوصاف الهی بر ایشان]

شبهة

غُلات قائلند که جناب رسالت‌مآب و ائمهٔ هدی صلوات‌الله‌علیهم را دو جنبه هست: یکی جنبهٔ نورانیت[1] و دیگری جنبهٔ بشریت. و این مسأله به مردم مشتبه شده، چنان می‌دانند که نورانیت در مذهب ایشان عین نورانیتی است که در نزد متشرعه هست، که ارواح مقدسهٔ ایشان پیش از همهٔ مخلوقات به چندین هزار سال، بنابر اختلاف اخبار، از نور خاص آفریده شده است.[2]

---

۱. اصطلاح معرفتِ امام به «نورانیت» در روایات امامی به چشم نمی‌خورد؛ اما در متون غالیان فراوان دیده می‌شود. در نگاه غالیان، خداوند به دو صورت نورانی و بشری تجلی کرده است. غالیان نخستین چون مغیرة بن سعید، بیان بن سمعان، بزیع، و صائد از درک پروردگارشان (= امام صادق علیه‌السلام) به «نورانیت» سخن گفته‌اند. غالیان مخمّسی گفته‌اند که خدایشان (= پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) به «نورانیت» خود را نمایانده و دعوت به وحدانیتِ خود کرده است. آن‌ها همچنین درک به نورانیت را روبه‌روی درک به بشریت قرار داده‌اند و باور داشته‌اند که بالاترین درجهٔ ایمان، رؤیت خدایشان (= پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله) به نورانیت است. غالیان نُصیری نیز فراوان از معرفت خدایشان (= امیرمؤمنان علیه‌السلام) به نورانیت و ظهور و رؤیتِ او به نورانیت سخن گفته‌اند. برای تفصیل این بحث و مستند آن نک: خوروش، «اعتبارسنجی حدیث معرفت به نورانیت با نگاه به میراث حدیثی غالیان و امامیان»، نشریه *حدیث و اندیشه*، سرتاسر مقاله.

۲. نویسنده به خوبی بین تفاسیر غالیانه، و خلقت نوری امامان علیهم‌السلام که کلیت آن از باورهای اصیل امامیه است فرق گذاشته است؛ زیرا این انگاره در میراث روایی شیعه از ویژگی‌های غالیان یا متهمان به غلو نیست و جریان‌های مختلف حدیثی-کلامی شیعی آن را روایت کرده‌اند. (نک: توران، «جریان‌شناسی راویان روایات خلقت نوری اهل‌بیت علیهم‌السلام در دو مدرسه کوفه و قم»، *کلام اهل‌بیت* علیهم‌السلام، ص ۶۷-۱۰۰).

و این طایفه با[1] اطلاق این عبارت،[2] مناقب ائمه ﷺ را می‌گویند و نمی‌دانند که این مذهب غُلات است و مراد ایشان از این عبارت، غیر مراد متشرعه است و قول به آن در شریعت غرّاء، کفر و زندقه است به اجماع مسلمین و نص آیات و اخبار.

و ما بیان می‌کنیم مراد آن فرقهٔ مخذوله را از عالم نورانیت، به نحوی که در کتب ایشان نوشته شده با اجوبهٔ آن. پس می‌گوییم که: مراد ایشان از عالم نورانیت آن است که حقیقت محمدیه ﷺ را دو اعتبار است:

اول: بودن آن،[3] محل مشیت الهی؛ دوم: بودن آن، صادرِ اول از مشیت الهی. و آن به اعتبار اول، خالق مجموع مخلوق است و مخلوقات متقومند با آن[4] به تقوّم صدوری. و به اعتبار دوم، مادهٔ جمیع مخلوق است و مخلوقات مقوّمند با آن[5] به تقوّم رکنی؛ مثال اول آهنی است که در میان آتش گرم شده باشد، و مثال دوم سریر و خَشَب است.

و مراد غُلات آن است که ائمهٔ هدی ﷺ را با عالم نورانیت چنین باید شناخت که به اعتبار اول، ایشان[6] خالق و رازق و محیی و ممیتند، و تمامی اسماء الهی را به خدا اطلاق نمی‌توان کرد؛ زیرا که لازم می‌آید که خدا محل حوادث و معروض عوارض بشود و این اسامی مکرّمه را به ائمهٔ هدی ﷺ باید اطلاق نمود.

پس بنا به قواعد غُلات، جناب اقدس الهی بی‌واسطه، حقیقت محمدیه ﷺ را آفریده، و تمامی[7] عالم را به واسطهٔ حقیقت محمدیه ﷺ[8] آفریده؛ چنان‌که آتش می‌سوزاند بی‌واسطه، هرگاه متفرد باشد، و با واسطهٔ آهن، هرگاه اثر آن در میان آهن باشد.

و به اعتبار دوم، ائمهٔ هدی ﷺ ماده مجموع مخلوقاتند و تمامی اشیاء از ایشان آفریده

---

۱. ص: به.
۲. ص: عبارات.
۳. ص: -آن.
۴. ص: به آن.
۵. ص: به آن.
۶. ص: -ایشان.
۷. ص: تمام.
۸. ص: محمّد.

شده، اشیاء حسنه از شعاع ایشان، و اشیاء قبیحه از ظلمت ایشان. و اشیاء از حقیقت محمدیه صلی‌الله‌علیه‌وآله آفریده شده، چنان‌که تخت از چوب ساخته شده.

و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام را علل اربعه می‌دانند و می‌گویند که: ائمهٔ هدی علیهم‌السلام مصادیق ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾[1] هستند و مَثل اعلی هستند. و در قرآن مجید و ادعیه و اذکار، هرجا که لفظ[2] «رب» وارد شود و یا یکی از اسماء حسنی مذکور شود، مراد از آن ائمهٔ هدی است.

و حاصل اعتقاد ایشان آن است که جناب اقدس[3] الهی، مقدس است از جمیع ماسوای خود. و از جمله آنچه خدا از آن مقدس است، اطلاق الفاظ و عبارات است بر خدا؛ پس در هر جایی که به خدا اطلاق عبارتی بشود، پس آن عبارت برمی‌گردد و واقع می‌شود بر عنوان و دلیلِ خدا که آن ائمهٔ هدی است.

[نقد این دیدگاه غالیان در پنج وجه]

و ما جواب می‌گوییم که: این کلمات بِتمامها کفر و زندقه است؛ زیرا که:

[وجه اول: فقدان دلیل بر جواز]

اولاً: اطلاق اسماء الهی بر مخلوق، ممنوع و در شریعت غرّاء بر آن رخصتی وارد نشده. و فی الحقیقة این اطلاقات نسبت به ائمهٔ هدی علیهم‌السلام مثل اطلاقات نصاری است نسبت به حضرت عیسی علیه‌السلام، و شرک در صفات، مثل شرک در ذات است بلاتفاوت.

[وجه دوم: مخالفت با آیه و حدیث]

و **ثانیاً**: آیات وافی‌دلالات و اخبار صدق‌آیاتِ ائمهٔ هداة علیهم‌السلام، ادلهٔ صریحه است در اینکه خالق و رازق و مسمای سایر اسماء حسنی، جناب اقدس الهی است؛ مثل قوله تعالی:

---

۱. سورهٔ شوری، آیهٔ ۱۱.

۲. ن: -لفظ.

۳. ص: -أقدس.

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ﴾،[۱] ﴿واللهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ﴾،[۲] ﴿وإِنَّ اللهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ﴾،[۳] ﴿وهُوَ يُحيِي وَيُمِيتُ﴾،[۴] ﴿وهُوَ اللهُ الَّذِي لا إله إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ﴾.[۵]

و غیر این‌ها از آیاتی که بسیار است.

بلکه انکار این مراتب، انکار ضروری اسلام است، و حمل خالقیت و رازقیت بر خالقیت و رازقیت خدا به توسط ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، از باب «هَزَمَ الأميرُ الجُند» یعنی: «پراکنده نمود پادشاه لشکر را»، و حال آن‌که لشکر را لشکر پادشاه پراکنده نموده، مجاز است. و مادامی که حمل بر حقیقت ممکن است، مصیر بر مجاز، خلاف اصل است؛ زیرا که اصل در استعمال حقیقت است. و وقتی مصیر بر مجاز، جایز است که قرینهٔ صارفه از معنی موضوعٌ‌له موجود باشد؛ و چون نصی از ائمهٔ هدی علیهم‌السلام در این باب وارد نشده تا قرینهٔ مجاز باشد، پس حمل این افعال بر فعل خدا بلاواسطهٔ ائمه علیهم‌السلام متعین است.

و شیخ بزرگوار صدوق علیه‌الرحمة در کتاب *عقاید* خود، از زراره روایت نمود که گفت:

> عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که مردی از اولاد عبدالله بن سنان[۶] به تفویض قائل شده، حضرت فرمود که: تفویض چه چیز است؟ گفتم: می‌گوید که: به‌درستی که خدا جلّ‌جلاله خلق نمود محمد را و علی را، پس تفویض کرد به سوی ایشان، پس خلق کردند و رزق دادند و زنده گردانیدند و میرانیدند.[۷]
>
> پس حضرت فرمود: دروغ گفت دشمن خدا؛ هر وقتی که برگشتی به سوی او، بخوان بر او این آیه را که در سورهٔ رعد است:
>
> ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ

---

۱. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۲۵.

۲. سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۲.

۳. سورهٔ ذاریات، آیهٔ ۵۸.

۴. سورهٔ یونس، آیهٔ ۵۶.

۵. سورهٔ حشر، آیهٔ ۲۳.

۶. صحیح: عبدالله بن سبأ. (نک: صدوق، *الاعتقادات*، ص ۱۰۰؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج۲۵، ص۳۴۳).

۷. ص: می‌رانند.

الْواحِدُ الْقَهَّارُ﴾؛[1] یعنی: آیا گردانیدند ایشان از برای خدا شریک‌ها، آفریدند ایشان مثل آفریدن خدا، پس متشابه شد خلق بر ایشان؟ بگو: خدا آفرینندهٔ هر چیز است و او، یک و غالب است.

پس برگشتم به سوی آن مرد، پس خبر دادم من او را، پس گویا زدم به دهن او سنگی را.[2]

و شیخ احمد بن ابی‌طالب طبرسی در کتاب *احتجاج* روایت نمود که:

جماعتی از شیعه اختلاف نمودند، بعضی از ایشان می‌گفت که: خدای تعالی قدرت داد ائمه علیهم‌السلام را که بیافرینند و رزق بدهند، و بعضی از ایشان می‌گفت که: خلق و رزق مختص است به خدا، و قدرت ندارد جسم‌ها به آفریدن جسم‌ها. پس نوشتند در این مسأله به ابی‌جعفر محمد بن عثمان عمروی که سفیر بود در میان حضرت قائم علیه‌السلام و شیعهٔ آن حضرت، پس توقیعی از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمد که این است نسخهٔ آن:

بِسم الله الرّحمنِ الرّحیم. به‌درستی که خدای تعالی است آن کسی که آفرید اجسام را و تقسیم نمود ارزاق را، از برای اینکه خدا نیست جسم و نه حلول‌کننده در جسم، نیست چون مثل او چیزی، و او است شنونده و بیننده. اما ائمه علیهم‌السلام پس ایشان سؤال می‌کنند از خدا، پس می‌آفریند خدا. و سؤال می‌کنند از خدا، پس رزق می‌دهد خدا از برای قبول‌نمودن سؤال ایشان و از برای بزرگ‌داشتن مر حق ایشان را.[3]

---

۱. سورهٔ رعد، آیهٔ ۱۶.

۲. صدوق، *الاعتقادات*، ص ۱۰۰: «وَرُوِيَ عَنْ زُرَارَةَ، أَنَّهُ قَالَ قُلْتُ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَجُلاً مِنْ وُلْدِ عَبدِاللهِ بْنِ سَبَأٍ يَقُولُ بِالتَّفْوِيضِ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا التَّفْوِيضُ؟ قُلْتُ: يَقُولُ: إِنَّ اللهَ ﷻ خَلَقَ مُحَمَّداً صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَعَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ فَوَّضَ الْأَمْرَ إِلَيْهِمَا، فَخَلَقَا، وَرَزَقَا، وَأَحْيَيَا، وَأَمَاتَا. فَقَالَ: كَذَبَ عَدُوُّ اللهِ! إِذَا رَجَعْتَ إِلَيْهِ فَاقْرَأْ عَلَيْهِ الْآيَةَ الَّتِي فِي سُورَةِ الرَّعْدِ: ﴿أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾. فَانْصَرَفْتُ إِلَى الرَّجُلِ، فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَأَنَّمَا أَلْقَمْتُهُ حَجَراً، أَوْ قَالَ: فَكَأَنَّمَا خَرِسَ».

۳. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۴۷۱: «أَبُوالْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الدَّلَّالُ الْقُمِّيُّ، قَالَ: اخْتَلَفَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشِّيعَةِ فِي أَنَّ اللهَ ﷻ فَوَّضَ إِلَى الْأَئِمَّةِ علیهم‌السلام أَنْ يَخْلُقُوا وَ يَرْزُقُوا. فَقَالَ قَوْمٌ: هَذَا مُحَالٌ لَا يَجُوزُ عَلَى اللهِ تَعَالَى؛ لِأَنَّ الْأَجْسَامَ لَا يَقْدِرُ عَلَى خَلْقِهَا غَيْرُ اللهِ ﷻ، وَقَالَ آخَرُونَ: بَلِ اللهُ أَقْدَرَ الْأَئِمَّةَ عَلَى ذَلِكَ وَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ، فَخَلَقُوا وَرَزَقُوا، وَتَنَازَعُوا فِي ذَلِكَ نِزَاعاً شَدِيداً، فَقَالَ قَائِلٌ: مَا بَالُكُمْ لَا تَرْجِعُونَ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ، فَتَسْأَلُوهُ عَنْ ذَلِكَ لِيُوضِحَ لَكُمُ الْحَقَّ فِيهِ؟ فَإِنَّهُ الطَّرِيقُ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ، فَرَضِيَتِ الْجَمَاعَةُ بِأَبِي جَعْفَرٍ وَسَلَّمَتْ وَأَجَابَتْ إِلَى قَوْلِهِ، فَكَتَبُوا الْمَسْأَلَةَ وَأَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ جِهَتِهِ تَوْقِيعٌ نُسْخَتُهُ: إِنَّ اللهَ تَعَالَى هُوَ الَّذِي خَلَقَ الْأَجْسَامَ وَقَسَمَ الْأَرْزَاقَ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ بِجِسْمٍ وَلَا حَالٍّ فِي جِسْمٍ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ☜

و شیخ بزرگوار رئیس‌المحدثین صدوق علیه‌الرحمة روایت نموده در کتاب *عیون اخبار الرضا* از آن حضرت که فرمود:

به‌درستی که خدا تفویض کرده امر دین خود را به پیغمبر خود با قول خدا: ﴿ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾؛[۱] یعنی: آن چیز را که آورده به شما پیغمبر؛ پس بگیرید آن را؛ و آن چیز که نهی نموده شما را از آن، پس برگردید. اما آفریدن و رزق‌دادن، پس نداده خدا به پیغمبر خود.[۲]

مترجم می‌گوید که: این حدیث شریف، موافق مذهب اشخاصی است که قائلند به تفویض احکام شرعیه به جناب رسالت‌مآب ﷺ. و بنا به مذهب اکثر علما که به تفویض قائل نیستند،[۳] معنی این حدیث آن است که خدا واسطه نمود پیغمبر خود را در امر دین، که احکام شرعیه به واسطهٔ آن حضرت به مردم برسد؛ و اما در امر خلق و رزق، پس خدا بی‌واسطهٔ پیغمبر یا غیر آن خلق نموده و رزق داده.

و بنابر این معنا، تفویض، اعم می‌شود از واگذاشتن امر را به کسی یا واسطه نمودن کسی در ایجاد آن امر؛ به این معنا که خدای ﷻ خلق نماید و واسطه مثل محل و آلت بوده باشد؛ مثل آب بردن از نهر و عمل‌نمودن نجار با مِنشار و سایر آلات خود.

و چون به عموم تفویض قائل شدیم، پس اخبار ناهیه از تفویض، از همهٔ اقسام آن ناهی خواهد بود، و قول به همهٔ اقسام تفویض مَنهی خواهد بود. پس کسی را نمی‌رسد که بگوید: اخبار ناهیه در خصوص تفویض است و آن عبارت است از معنی اول تفویض، پس اخبار ناهیه، تفویض به معنی ثانی را شمول ندارد.

و نیز روایت نموده شیخ مزبور در کتاب *عقاید* خود از امام رضا علیه‌السلام که آن حضرت در

☜ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. وَأَمَّا الْأَئِمَّةُ عليهم‌السلام، فَإِنَّهُمْ يَسْأَلُونَ اللهَ تَعَالَى فَيَخْلُقُ، وَيَسْأَلُونَهُ فَيَرْزُقُ إِيجَاباً لِمَسْأَلَتِهِمْ وَإِعْظَاماً لِحَقِّهِمْ». (همچنین نک: طوسی، *الغیبة*، ص۲۹۳).

۱. سورهٔ حشر، آیهٔ ۷.

۲. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۲، ص۲۰۲: «عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام: مَا تَقُولُ فِي التَّفْوِيضِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوَّضَ إِلَى نَبِيِّهِ ﷺ أَمْرَ دِينِهِ فَقَالَ: ﴿ما آتاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَما نَهاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾، فَأَمَّا الْخَلْقُ وَالرِّزْقُ فَلَا».

۳. صافی، *ولایت تکوینی و ولایت تشریعی*، ص۱۲۳.

دعای خود می‌گفت که:

خداوندا، به‌درستی که من تبرا می‌کنم به سوی تو از کسانی که ادعا نمودند از برای ما، آن چیزی را که نیست از برای ما حق. خداوندا، به‌درستی که من بیزاری می‌جویم به سوی تو از کسانی که گفتند در حق ما، سخنی را که نگفتیم ما، آن سخن را در حق خود.

خداوندا، از برای تو است حق و از تو است فرمان، و به تو بندگی می‌کنیم ما و از تو استعانت می‌کنیم ما. خداوندا، تو آفرینندهٔ مایی و آفرینندهٔ پدران اولین مایی[1] و آفرینندهٔ پدران آخرین مایی.

خداوندا، لایق نیست ربوبیت، مگر تو را و صالح نیست خدایی، مگر تو را؛ پس لعن نما نصاری را که کوچک نمودند بزرگی تو را، و لعنت بکن آنان را که قائلند به قول ایشان از بندگان تو.

پروردگارا، به‌درستی که ما بندگان توایم، و اولاد بندگان توایم. مالک نیستیم ما از برای نفس‌های خود، نفعی را و نه ضرری را، و نه مردن را و نه زندگی را، و نه برخاستن از قبر را.

پروردگارا، هر که گمان نماید به اینکه ما خدایانیم، پس ما به سوی تو از او تبراکنندگانیم. و هر که گمان نماید اینکه به‌درستی که به سوی ماست آفریدن و بر ماست رزق‌دادن، پس ما به سوی تو، از ایشان تبراکنندگانیم مثل بری‌شدن عیسی از نصاری.

خداوندا، به‌درستی که ما نخواندیم ایشان را به سوی آن چیزی که گمان می‌کنند، پس مؤاخذه مکن ما را به سبب آن چیزی که می‌گویند ایشان. ای پروردگار من، مگذار بر روی زمین از کافرها، راه‌رونده‌ای را. به‌درستی که تو هرگاه بگذاری ایشان را در زمین، گمراه می‌کنند ایشان بنده‌های تو را و نمی‌زایند ایشان مگر فاجر و کافر را.[2]

---

۱. ص: -و آفرینندهٔ پدران اولین مایی.

۲. صدوق، *الاعتقادات*، ص۹۹-۱۰۰: «اللَّهُمَّ إِنِّي ابْرَا إِلَيْكَ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا فِينَا مَا لَمْ نَقُلْهُ فِي أَنْفُسِنَا، اللَّهُمَّ لَكَ الْخَلْقُ وَمِنْكَ الْأَمْرُ، و﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾، اللَّهُمَّ أَنْتَ خَالِقُنَا وَخَالِقُ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَآبَائِنَا الْآخِرِينَ، اللَّهُمَّ لَا تَلِيقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ، وَلَا تَصْلُحُ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ، فَالْعَنِ النَّصَارَى الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَتَكَ، وَالْعَنِ الْمُضَاهِينَ لِقَوْلِهِمْ مِنْ بَرِيَّتِكَ. اللَّهُمَّ إِنَّا عَبِيدُكَ وَأَبْنَاءُ عَبِيدِكَ، لَا نَمْلِكُ لِأَنْفُسِنَا ضَرّاً وَلَا نَفْعاً وَلَا مَوْتاً وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُوراً، اللَّهُمَّ مَنْ زَعَمَ أَنَّنَا أَرْبَابٌ فَنَحْنُ إِلَيْكَ مِنْهُ بِرَاءٌ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ إِلَيْنَا الْخَلْقَ وَعَلَيْنَا الرِّزْقَ فَنَحْنُ إِلَيْكَ مِنْهُ بِرَاءٌ كَبَرَاءَةِ عِيسَى ﷺ مِنَ النَّصَارَى، اللَّهُمَّ إِنَّا لَمْ نَدْعُهُمْ إِلَى مَا يَزْعُمُونَ، فَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا يَقُولُونَ وَاغْفِرْ لَنَا مَا يَزْعُمُونَ. ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِراً كَفَّاراً﴾».

و شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده از [یزید بن] عُمیر بن معاویه که او گفت:

داخل شدم بر حضرت امام رضا علیه السلام در مرو و عرض نمودم که: یابن رسول‌الله، روایت شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده: «لا جَبرَ ولا تَفویضَ، بَل أمرٌ بَینَ أمرَین»؛ این حدیث چه معنا دارد؟ پس آن حضرت فرمود که:

هر که گمان نماید به‌درستی که خدا می‌کند فعل‌های ما را، پس عذاب نماید ما را بر آن افعال، پس به‌تحقیق قائل شده است به جبر. و هر که گمان نماید اینکه به‌درستی که خدای عزّوجلّ تفویض نمود امر آفریدن و رزق‌دادن را به حجت‌های خود، پس به‌تحقیق که قائل شده است به تفویض. و قائل‌شونده به جبر، کافر است و قائل‌شونده به تفویض، مشرک است.[1]

و نیز در آن کتاب روایت نموده که توقیعی از ناحیهٔ مقدسه بیرون آمد در دست محمد بن علی بن هلال کرخی که:

یا محمد بن علی، به‌تحقیق که اذیت نمود ما را جاهلان شیعه و احمق‌های ایشان و آن کسی که پر پشه سنگین‌تر از دین اوست. پس شاهد می‌گیرم من خدا را، آن‌چنان خدایی که نیست خدا مگر او، و کافی است او از حیثیت شهادت. و شاهد می‌گیرم رسول او را که محمد است، و ملائکهٔ خدا را و پیغمبران او را و اولیای او را.[2] و شاهد می‌گیرم تو را و هر آن کسی را که بشنود این کتاب مرا. به‌درستی که من بیزارم به سوی خدا و به سوی رسول خدا، از کسی که بگوید: به‌درستی که ما ائمه می‌دانیم غیب را، یا شریک می‌شویم با خدا در ملک او، یا جا بدهد ما را در جایی که غیر آن جایی است که راضی شده است آن جا را خدا از برای ما و خلق نموده است خدا ما را از برای آن جا، یا بِگُذرانَد ما را از آن چیزهایی که تفسیر کردم من آن را از برای تو.

و شاهد می‌گیرم من شما را بر اینکه به‌درستی که هر کسی که بریٔ می‌شویم ما از او، پس به‌درستی که خدا بریٔ می‌شود از او، و بریٔ می‌شود ملائکهٔ خدا و پیغمبران خدا

---

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۱۴.

۲. ص: -که محمد است و ملائکه خدا را و پیغمبران او را و اولیای او را.

و اولیای خدا. تا آخر توقیع شریف.[۱]

پس مستفاد از آیات و اخبار آن است که این صفات و اسماء، مختص جناب اقدس الهی است، و اطلاق این‌ها بر ائمهٔ هدی علیهم السلام جایز نیست، و ائمهٔ هدی از قائلین این مذهب تبرا نموده و بر ایشان لعنت نموده‌اند. بلکه القاب خود ائمهٔ هدی نیز توقیفی است؛ چنان‌که شیخ کلینی رحمه الله در اصول *کافی* روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که:

> راضی نمی‌شود به اطلاق لقب «امیرالمؤمنین» بر خود، کسی بعد از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام، مگر کافری.
>
> راوی عرض کرد که: در رجعت، حضرت قائم را به لقب امیرالمؤمنین می‌توان تسمیه نمود؟ حضرت فرمود که: نه، بلکه به خطاب «یا بقیّة الله» مخاطب خواهند نمود.[۲]

پس اطلاق اسماء مختصهٔ خدا مثل خالق و رازق و غیرهما بر ائمهٔ هدی علیهم السلام حرام، بلکه کفر و زندقه خواهد بود.

و در *تفسیر* [منسوب به] امام حسن[۳] عسکری علیه السلام در حدیث طویلی وارد شده که امام محمد باقر علیه السلام فرموده که:

> روزی جناب رسول‌الله صلی الله علیه و آله شنیدند که کسی می‌گفت: مَا شَاءَ الله وَمَا شَاءَ مُحمدٌ صلی الله علیه و آله، و کسی دیگر می‌گفت: مَا شَاءَ الله وَمَا شَاءَ عَلِيٌ. پس آن حضرت فرمود که:
>
> لَا تَقْرِنُوا مُحَمَّداً وَلَا عَلِيّاً بِاللهِ عزّوجلّ؛ یعنی: مقارن مکنید ذکر محمد و علی را به ذکر

---

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۷۴: «يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍ، قَدْ آذانَا جُهَلَاءُ الشِّيعَةِ وَحُمَقَاؤُهُمْ وَمَنْ دِينُهُ جَنَاحُ الْبَعُوضَةِ أَرْجَحُ مِنْهُ. فَأُشْهِدُ اللهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَكَفى بِهِ شَهِيداً وَرَسُولَهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَمَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ علیهم السلام، وَأُشْهِدُكَ وَأُشْهِدُ كُلَّ مَنْ سَمِعَ كِتَابِي هَذَا أَنِّي بَرِيءٌ إِلَى اللهِ وَإِلَى رَسُولِهِ مِمَّنْ يَقُولُ: إِنَّا نَعْلَمُ الْغَيْبَ وَنُشَارِكُهُ فِي مُلْكِهِ أَوْ يُحِلُّنَا مَحَلّاً سِوَى الْمَحَلِّ الَّذِي رَضِيَهُ اللهُ لَنَا وَخَلَقَنَا لَهُ أَوْ يَتَعَدَّى بِ... عمّا قَدْ فَسَّرْتُهُ لَكَ وَبَيَّنْتُهُ فِي صَدْرِ كِتَابِي، وَأُشْهِدُكُمْ أَنَّ كُلَّ مَنْ نَتَبَرَّأُ مِنْهُ؛ فَإِنَّ اللهَ يَبْرَأُ مِنْهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ أَوْلِيَاؤُهُ».

۲. کلینی، *الکافی*، ج۲، ص۳۶۰: «عَنْ عُمَرَ بْنِ زَاهِرٍ، عَنْ أَبِي عَبدِاللهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام: يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: لَا؛ ذَاكَ اسْمٌ سَمَّى اللهُ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَتَسَمَّى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ؟ قَالَ: يَقُولُونَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللهِ، ثُمَّ قَرَأَ: ﴿بَقِيَّتُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾».

۳. ص: - حسن.

خدای ﷻ، و لکن بگویید که: ما شاءَ اللهُ ثُمَّ ما شاءَ مُحَمَّدٌ، ما شاءَ اللهُ ثُمَّ (ما) شاءَ عَلیٌّ.[1] به‌درستی که مشیت خداست؛ مشیت قاهره‌ای که مساوی نمی‌شود با او هیچ چیزی. و نیست محمد رسول خدا، در برابر دین و قدرت خدا، مگر مثل پشه که بگردد در این مملکت‌های واسعه. و نیست علی در برابر دین و قدرت خدا، مگر مثل پشه در میان این مملکت‌ها. و با وجود این، به‌درستی که فضل خدا بر محمد و علی فضلی است که وفا نمی‌کند به آن همهٔ فضل و لطف خدا، که بر همهٔ مخلوق هست از اول دهر تا آخر آن.[2]

پس با عدم اذن جناب رسول خدا در تقارن ذکری، و با عدم رضای آن حضرت در اینکه مشیت خدا را با مشیت ایشان مقارن همدیگر ذکر نمایند، چگونه راضی و مشروع می‌شود که صفات مختصهٔ خدا را بر پیغمبر و ائمهٔ هدی ﷺ اطلاق نمایند و قائل شوند که چون خدای ﷻ معروض عوارض مختلفه و محل حوادث نمی‌تواند شد، فلهذا محل این صفات ائمهٔ هدی ﷺ خواهند بود؟! و نمی‌فهمند که جناب اقدس الهی، خالق این صفات است،

---

۱. ابن غضائری، محمد بن قاسم استرآبادی راوی تفسیر منسوب به *امام عسکری* ؈ را به ضعف و کذب متهم کرده و متنی را که وی روایت نموده، «منکر» خوانده است. (نک: ابن غضائری، *الرجال*، ص۹۸). شماری از حدیث‌پژوهان معاصر نیز با ارائهٔ شواهد گوناگون، سند این تفسیر را مجعول شمرده، مجموع متن آن را غیراصیل می‌دانند. (نک: شوشتری، *الاخبار الدخیلة*، ج۱، ص۱۵۲؛ مددی، *نگاهی به دریا*، ج۱، ص۲۹۷-۳۲۳ و...).

قابل توجه آن‌که گزارشی مشابه با این روایت و البته بسیار مختصرتر و بدون آن‌که نامی از امیرمؤمنان ؈ در آن باشد، در منابع اول اهل سنت نقل شده است. (نک: احمد بن حنبل، *المسند*، ج۳۸، ص۳۸۴؛ دارمی، *المسند*، ج۳، ص۱۷۶۹؛ ابن ماجه، *السنن*، ج۳، ص۲۵۲؛ طحاوی، *شرح مشکل الآثار*، ج۱، ص۲۱۸-۲۲۱).

این مسأله که نسبت میان این دو متن چه بوده؛ آیا هر دو متنی مستقل هستند یا این‌که متن شیعی، برگرفته از متن سنی است، در خور تأمل است؛ مخصوصاً با نظر به این‌که یکی از انتقاداتی که به تفسیر منسوب به امام عسکری ؈ از سوی محققان پیش‌گفته طرح گردیده، آن است که درون‌مایهٔ شماری از گزارش‌های آن، از نقل‌های اهل سنت گرفته شده و به همراه افزونی‌ها و رنگ و لعابی شیعی در این تفسیر عرضه گردیده است.

همچنین پر واضح است که مقصود از این گزارش‌های سنی، تصرف و ولایت تکوینی رسول خدا ﷺ نیست؛ زیرا اول اینکه در پاره‌ای از این روایات، نهی از در کنار هم نهادن مشیت خدا و مشیت فردی دیگر حتی غیر از رسول خدا ﷺ هم وارد شده است، و روشن است که دست‌کم در زمان شکل‌گیری این روایات کسی به ولایت تکوینی اشخاص عادی باور نداشته است. دوم، بعید می‌نماید که صحابه (بر فرض صحت روایات) از تعبیر «ما شاءَ اللهُ وَما شاءَ مُحَمَّدٌ» ولایت تکوینی را قصد کرده باشند.

۲. امام عسکری ؈، *التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکري* ؈، ص۲۰۹. با اندک اختلاف.

نه اینکه این صفات عارض ذات باری تعالی می‌شوند. و مع‌ذلک این صفات به صفات ذات برمی‌گردد؛ مثلاً سمیع و بصیر راجع به علم است، و خالق و رازق[1] راجع به قدرت است الی غیر ذلک.

و شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده از حضرت امام رضا علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که:

هر که بگذراند امیرمؤمنان را از بندگی خدا، پس او از جماعتی است که بر ایشان غضب شده و از گمراهانند؛ یعنی از طایفهٔ نصاری و ترسایند. و فرمود جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام که:

نگذرانید ما را از مرتبهٔ بندگی؛ یعنی صفات مختصهٔ خدا را بر ما اطلاق نکنید. پس بگویید در شأن ما آنچه بخواهید؛ یعنی از صفات اولیاء و کرامات و معجزات. و چنان راه نروید که ساق‌های شما در هم پیچیده شود؛ و پرهیز کنید از اینکه غلو نمایید در ما، مثل غلو نصاری در حضرت عیسی علیه‌السلام؛ پس به‌درستی که من بیزارم از غلوکنندگان.

پس مردی برخاست و عرض کرد که: یابن رسول‌الله، به‌درستی که اختلاف نمودند مردم در وصف خدا؛ پس وصف بکن خدا را از برای ما. پس حضرت امام رضا علیه‌السلام وصف کرد خدا را با نیکو وصفی، و بزرگ شمرد خدا را و تنزیه نمود از آنچه لایق خدا نیست.

پس آن مرد گفت: پدر[2] و مادرم فدای تو باد یابن رسول‌الله! با من هست کسی که نسبت می‌دهد خودش را به دوستی شما و گمان می‌کند که این صفات، همه صفات علی است و اوست رب العالمین!

چون شنید این سخن را[3] جناب امام رضا علیه‌السلام، بلرزید بندهای او و عرق ریخت و فرمود: سُبحانَ الله عَمّا یَقولُ الظالمُونَ الکافرونَ! یعنی: پاک و منزه است خدا، از آن چیزی

---

۱. همراهی صفات «سمیع» و «بصیر» با صفات «خالق» و «رازق» درست نمی‌نماید؛ چه این‌که «سمیع» و «بصیر» از صفات ذاتند و «خالق» و «رازق» از صفات فعل.

۲. ص: پدرم.

۳. ص: این سخن را شنید.

که می‌گویند ظالمان و کافران. آیا جناب امیرالمؤمنین علیه السلام با خورندگان نمی‌خورد و با نوشندگان نمی‌نوشید و با جماع‌کنندگان جماع نمی‌کرد و با حدث‌کنندگان حدث نمی‌کرد؟! و بود با همهٔ این صفات، نمازگزارنده، خضوع‌کننده، و در پیش خدای عزوجل ذلیل‌شونده و آه‌کننده و توبه‌کننده. آیا پس کسی که این است صفت او، می‌شود خدا؟! پس هرگاه بوده باشد این چنین کس خدا، پس نیست از شما کسی، مگر اینکه او خدا است از برای مشارکت او با او در این صفاتی که دلالت‌کننده است بر حدوثِ هر متصف با این صفات.

پس گفت آن مرد: یابن رسول‌الله، ایشان گمان می‌کنند اینکه علی چون ظاهر نمود از نفس خود معجزاتی را که قادر نیست بر آن غیر خدا، دلالت کرد بر اینکه او خداست؛ و چون ظاهر نمود خود را به مردم در صفات مخلوقاتِ عاجز، ملتبس کرد با این بر ایشان، و امتحان کرد ایشان را تا بشناسند ایشان او را، و تا بوده باشد ایمان‌آوردن ایشان به آن حضرت، اختیاری و از پیش نفس خودشان.

پس فرمود جناب امام رضا علیه السلام:

اول چیزی که هست در اینجا، این است که ایشان جواب ندارند بر کسی که منقلب نماید این دلیل را بر ایشان. پس بگوید: چون ظاهر شد از علی علیه السلام احتیاج و فاقه، دلالت کرد بر اینکه هر کسی که احتیاج صفت او باشد و شریک بشود او را در این صفات، ضعیف‌های محتاج‌ها، نمی‌باشد معجزات، فعلِ او. پس معلوم نمود این دلیل به‌درستی که آن چیزی که ظاهر کرد او از معجزات، جز این نیست که بوده فعل قادری که شباهت ندارد به مخلوقین، نه فعل کسی است که مخلوق و محتاج و شریک ضعیفانند در صفات ضعف.[1]

[وجه سوم: مخالفت با اجماع]

و ثالثاً: اجماع علمای اسلام، بلکه ضرورت اسلام منعقد شده بر اینکه قائل به این عقاید فاسده، غالی و کافر و نجس است؛ چنان‌که علامه مجلسی رحمه الله در کتب خود تصریح به کفر

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۳۸-۴۳۹.

صاحب این عقاید نموده.[1] و در کتب رجال، بعضی از روات اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام که به بعضی از این عقاید قائل شده، تکفیر شده[اند].

و شیخ مفید در *عقاید* خود فرمود که:

غُلات از متظاهرین به اسلام که تجاوز نموده‌اند در ائمه از حد، ضُلال و کفارند، و امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قتل و سوزانیدن[2] ایشان امر نمود، و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام به اِکفار ایشان حکم نمودند. و [مفوضه صنفی از غلاتند که][3] ایشان اعتراف دارند به حدوث ائمه و نفی قِدم از ایشان، و نسبت خلق و رزق را به ائمه می‌دهند.[4]

و شیخ صدوق رحمه‌الله در *عقاید* خود غُلات را تکفیر نموده.[5] و شیخ نجاشی و شیخ کشی و غیرهما از مشایخ رجال به سبب این عقاید، جماعتی از روات را تکفیر نموده و اخبار ایشان را رد نموده‌اند؛ مثل محمد بن سنان و نوفلی و محمد بن علی شلمغانی و احمد بن هلال کرخی و هلالی و بلالی و سریعی[6] و نُمیری.

و شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده که در خصوص ابوطاهر محمد بن علی بن هلال و حسین بن منصور [حلاج] و شلمغانی و سریعی و نمیری و بلالی از ناحیهٔ مقدسه توقیع رفیع بیرون آمد در دست شیخ ابوالقاسم بن روح که حضرت قائم علیه‌السلام از ایشان تبرا نمود و به ایشان لعن نمود.[7]

---

۱. مجلسی، *بحار الانوار*، ج۲۵، ص۳۴۶.

۲. فارغ از حکم سوزاندن با آتش و وضعیت اعتبار احادیث مرتبط با آن، بنا بر گزارشی امیرالمؤمنین علیه‌السلام غُلات را با دود به هلاکت رسانید؛ نه با سوزاندن. (نک: کشی، *الرجال*، ص۱۰۳).

۳. عبارت داخل دو قلاب در نسخه‌ها نیست، ولی با توجه به متن *تصحیح الاعتقادات* برای تکمیل معنای متن افزوده شد. (نک: مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۱۳۳-۱۳۴).

۴. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۱۳۱: «وَالغُلاةُ مِنَ الْمُتَظاهِرینَ بِالإسلامِ هُمُ الَّذینَ نَسَبوا أمیرَالمُؤمنینَ وَالأئِمَّةَ مِن ذُرِیتِهِ علیهم‌السلام إلَی الأُلوهِیةِ وَالنُّبُوَة، وَوَصَفوهُم مِنَ الْفَضلِ فِی الدِّینِ وَالدُّنیا إلَی ما تَجاوَزوا فِیهِ الْحَدَّ وَخَرَجوا عَنِ الْقَصدِ، وَهُم ضُلّالٌ کُفّارٌ، حَکَمَ فیهِم أمیرَالمُؤمنینَ علیه‌السلام بِالْقَتلِ وَالتَّحریقِ بِالنّارِ، وَقَضَتِ الأئِمَّةُ علیهم‌السلام عَلَیهِم بِالإکفارِ وَالْخُروجِ عَنِ الإسلامِ».

۵. صدوق، *الاعتقادات*، ص ۹۷.

۶. ظاهراً «شریعی» درست است. (نک: طوسی، *الغیبة*، ص۳۹۷ و ۴۱۱).

۷. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۷۳-۴۷۴.

[وجه چهارم: مخالفت با سیرهٔ اصحاب ائمه ﷺ و عالمان دین]

و رابعاً: از ابده بدیهیات است که از بدو بعثت الی یومنا هذا که تاریخ هزار و دویست و چهل و پنج هجری است، اصحاب ائمهٔ هدی ﷺ و تابعین ایشان مذهبی داشتند که از پیشوایان خود اخذ نموده بودند، و تمامی اقوال متعلقه به احکام را که از ائمه رسیده بود ضبط نموده، قریب چهارصد اصل نوشته بودند.[1] و بعد از ایشان محمدون ثلاثه ﷺ کتب اربعه را تألیف نموده، تأسیس اساس شریعت نموده بودند.

و قبل از ایشان و بعد از ایشان علمای اعلام و فضلای کرام عَلَیهِم رِضوانُ المَلِكِ العَلّام با آن مهارت و حذاقت ایشان در فهم اخبار و کمال احتیاط ایشان در اخذ اصول و جرح و تعدیل روات آن، و شدت ورع و کثرت تقوای ایشان، و نهایت اعتنای ایشان به ترویج سنن و رفع بدع، این اسماء مقدسه را بجز از خدا به کسی از انبیاء عظام و اوصیاء کرام نسبت ندادند. و دائماً مذهب ایشان آن بود که منتسبین این عقاید باطله را تکذیب و تکفیر می‌نمودند، و بعضی از علما را مثل حافظ رجب بُرسی و صاحب *مُجلِی*[2] تکذیب نموده، نسبت به غلو می‌دادند.

چنان‌که علامه مجلسی ﷺ در *عقاید* خود نوشته که:

وَلا عِبرةَ بِما رَواهُ البُرسي؛[3] یعنی: اعتبار نیست به آنچه رجب بُرسی روایت نموده.

و جناب میرزا ابوالقاسم قمی صاحب *قوانین* ﷺ در رسالهٔ فارسی خود نوشته که:

به روایات رجب بُرسی اعتبار نیست، و به اخبار متفرده *قرة العیون* فیض اعتبار نیست.[4]

و خود رجب بُرسی در *مشارق الانوار* خود نوشته که:

---

۱. نک: ابن شهرآشوب، *معالم العلماء*، ص۶۰ و ۶۱؛ شهید اول، *ذکری الشیعة*، ص۵۹.

۲. مقصود *المُجلي لمرآة المُنجي* در تصوف و فلسفه اثر ابن ابی‌جمهور احسائی عالم صوفی‌مشرب است. (نک: آقابزرگ تهرانی، *الذریعة*، ج۲۰، ص۱۳؛ امین، *اعیان الشیعة*، ج۹، ص۴۳۴). این‌که دقیقاً کدام عالم و در چه دوره‌ای به وی نسبت غلو داده، روشن نیست؛ اما افندی در مورد وی چنین نوشته است: «التَصَوُّفُ المُفرِطُ قَد أَبطَلَ حَقَّهُ». (افندی، *ریاض العلماء*، ج۶، ص۱۴).

۳. مجلسی، *الاعتقادات*، ص۲۶.

۴. در نقل قولی که در ادامه از میرزای قمی گزارش کرده، اشاره به چنین نکته‌ای یافت می‌شود.

علمای شیعه مرا تکفیر می‌نمایند و به غلو نسبت می‌دهند، از جهت اینکه مناقب ائمه را می‌گویم.[۱]

الحاصل، یکی از دو امر لازم است: یا تکفیر علمای سابقهٔ الی یومنا هذا، یا تکفیر قائلین این طریقهٔ محدثهٔ مخترعه؛ و چون اول جایز نیست بالإجماع والضرورة، پس دوّم متعین خواهد بود.

[وجه پنجم: بطلان ادلهٔ اقامه‌شده]

و خامساً: این طایفه در اثبات مطالب خودشان بجز از شُبَه فلاسفه در اثبات عقول عشره و خرافات صوفیه و مزخرفات اشاعره که بطلان آن‌ها از ضروریات اسلام و مذهب است، دلیلی ندارند. و با وجود اینکه شناختن ائمه را با عالم نورانیت در مذهب خودشان از ارکان دین و ایمان خود می‌دانند و همهٔ علمای اسلام را در خصوص معرفت ائمه علیهم‌السلام مقصر می‌دانند، دلیلی از اخبار ائمه علیهم‌السلام ندارند.

و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام احکام استیاک و جماع و تبرز و دخول و خروج مساجد و خلا را بیان فرموده‌اند و در دین نقصی نگذاشته‌اند، و حکمی از احکام خدا نمانده است که عموماً و خصوصاً نرسانیده باشند. پس هرگاه این عقاید فاسده در مذهب ایشان اعتباری داشت و بر مردم لازم بود که آن را بدانند و اعتقاد نمایند، چگونه جایز بود که ائمهٔ هدی آن را به مردم نرسانند و دین ناقص بماند؟! و حال آن‌که حضرت باری عزّاسمه فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾؛[۲] یعنی: امروز کامل نمودم من از برای شما، دین شما را. پس معلوم شد که این عقاید از مزخرفاتی است که نباید به آن اعتنا نمود.

و این طایفهٔ مخذوله در همه جا متمسکند به آیات و اخبار متشابهه و احادیث ضعیفهٔ غیر معموله؛ مثل خطبة البیان و خطبهٔ طتنجیه. و ما بیان می‌کنیم ادلهٔ ایشان را با تأویلات آن‌ها ان شاء الله تعالی.

---

۱. نک: برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص ۲۴؛ همو، *مشارق الامان*، ص ۳۱.

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.

[نقد خطبة البیان و خطبهٔ طتنجیه]

اما خطبة البیان[1] و خطبهٔ طتنجیه،[2] پس بودن آن‌ها از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت نیست. و در کتب معتبره که ضبط رسائل و خطب جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در آن‌ها شده، اثری از آن‌ها معلوم نیست؛ مگر در *مشارق* رجب بُرسی که او نیز متهم به غلو، بلکه غالی صریح است؛ چنان‌که این مدعا از کتاب خود او ظاهر است.[3]

و جناب علامة العلماء المتأخرین، میرزای صاحب *قوانین* رحمه الله رسالهٔ مفرده در این باب نوشته. و بعضی از عبائر آن که شاهد ماست، این است که عین آن را می‌نویسیم:

> و مجمل کلام که مقتضای مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّه لَا یُتْرَكُ كُلُّه است، آن است که: اولاً انتساب این خطبه به آن جناب بر حقیر ثابت نشده، و در کتاب[4] احدی از کتب معتبرهٔ امامیه ندیده‌ام. و رؤسای شیعه که مدار مذهب امامیه بر ایشان است و عمدهٔ اخبار و آثار اهل‌بیت علیهم السلام از ایشان رسیده، أعني: شیخ بزرگوار عالی‌مقدار ثقة‌الاسلام محمد بن یعقوب کلینی، و رئیس‌المحدثین و فقیه أئمة[5] الطاهرین، محمد بن بابویه القمی، و مؤسس احکام شریعت و مهذب اصول و فروع در مذهب شیعه، محمد بن نعمان المفید البغدادی، و زبدة آل طه و یس و فخرالعلویین، سیدنا الاجل المرتضی، و شیخ الفرقة المُحقّة، شیخ ابی جعفر طوسی قدس‌الله‌ارواحهم، هیچ یک این خطبه را ذکر نکرده‌اند.

---

۱. ظاهراً نخستین کسی که به نام این خطبه اشاره کرده است، حسین بن حمدان خصیبی پیشوای نُصیریه است. (علوی، *المناقب*، ص۱۸۴). بنا بر تحقیق بیدآبادی متن این خطبه مورد توجه اسماعیلیان بوده است. (بیدآبادی، «*نگاهی به خطبة الافتخار و خطبهٔ تطنجیه*»، *علوم حدیث*، ص۷۰). ازاین‌رو، حدیث‌شناس ماهری چون علامه مجلسی در مورد اخباری که در آن خالقیت اهل‌بیت علیهم السلام مطرح شده چنین نوشته است: «وَما وَرَدَ مِنَ الأَخبارِ الدّالّة عَلَی ذلِكَ كَخُطبَةِ البَیانِ وَأَمثالِها فَلَم یُوجَد إلَّا فِي كُتُبِ الغُلاةِ وَأشباهِهِم». (مجلسی، *بحار الانوار*، ج۲۵، ص۳۴۸). محقق معاصر، سید جعفر مرتضی عاملی نیز به نقد سندی و متنی این خطبه پرداخته است. (نک: عاملی، *بیان الأئمة وخطبة البیان فی المیزان*، ص۳۹).

۲. عنوان خطبهٔ تطنجیه/ ططنجیه/ تطنجین پیش از همه، در آثار سران نصیریه در کنار یادکرد از خطبة البیان یافت شد. (نمونه: جلّی، *الأندیة*، ص۳۳۱؛ نیز نک: اکبری، *نصیریه*، بخش۳-۴-۳).

۳. نویسنده در بخشی مجزا به نقد عبارات بُرسی پرداخته است.

۴. «کتاب» زائد است.

۵. ص: «الأئمة».

و همچنین مشرّف السیادة[1] السید الجلیل الرضی نوّرالله مرقده که جامع *نهج البلاغه* است، و همت ایشان مصروف این بود که منتخبات خطب و رسائل امیرالمؤمنین را ذکر کنند، این را نقل نکرده‌اند. و همچنین در کلام احدی از علمای مُعتنین که به او اعتماد باشد، ندیدم.

بلی، این خطبه و نظیر آن از کلماتی که مشابه به آن است در کلام بعضی از متصوفه هست؛ از آن جمله، در کتاب *مناقب* حافظ رجب بُرسی، بسیاری از (عبارات) خطبة البیان و خطبهٔ دیگر، موسومه به خطبه طتنجیه و غیرآن هست. و امثال آن دو عبارت یعنی: «أَنَا الخَالِقُ وَأَنَا الرَّازِقُ»[2] در آن بسیار هست، مثل: «أنا عِندي مَفاتيحُ الغَيبِ»؛ لکن کلام در صحت سند آن‌هاست، و در نزد حقیر ثابت نشده که این کلام از حضرت امیر علیه السلام باشد. بلی، در *قرة العیون*، نسبت خطبة البیان و طتنجیه را به آن حضرت داده، و ظاهراً اعتماد او به کتاب حافظ رجب بُرسی باشد.

و آیات قرآنی و اخبار ائمهٔ معصومین[3] علیهم السلام دلالت می‌کند که این صفات مختص جناب اقدس الهی است.

و روایت کرده عبدالله بن مغیرة و گفت که: در نزد امام موسی کاظم علیه السلام بودم که یحیی بن عبدالله بن حسن گفت که: فدای تو شوم، این جماعت گمان می‌کنند که تو غیب می‌دانی. حضرت فرمود که: سُبحانَ الله! سُبحانَ الله! دست بگذار بر سر من؛ پس والله باقی نماند در بدن من مویی و نه در سرم مگر اینکه به پا خاست. نه، والله نیست اینکه ما می‌دانیم، الا به روایت یا به وراثت از رسول‌الله صلی الله علیه و آله.[4]

و ابوبصیر عرض کرد به حضرت صادق علیه السلام که: این جماعت سخنی می‌گویند. حضرت فرمود: چه می‌گویند؟ گفت که: می‌گویند که تو علم داری به قطره‌های باران و عدد ستاره‌ها و برگ درخت‌ها و وزن آنچه در دریاست و عدد خاک. پس آن حضرت سر خود

---

۱. در مصدر: «شرف السادة».

۲. ص: الرزّاق.

۳. ن: هدی.

۴. مفید، *الامالی*، ص۲۳؛ کشی، *الرجال*، ص۲۹۸.

را بلند کرد به آسمان و فرمود: سبحان الله! سبحان الله! نه، والله نمی‌داند این را به غیرخدا.[۱]

تمام شد عین عبارت میرزا.[۲]

[دیگر ادلهٔ غالیان]

و اما اخباری که ایشان به آن مستنِد شده‌اند، از آن جمله، خبری است که شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده از حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود که:

جناب امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: مگذرانید ما را از مرتبهٔ بندگی، پس بگویید در شأن ما آنچه بخواهید. و چنان راه نروید که ساق‌های شما در هم پیچیده شود.[۳]

و از آن جمله، خبری است که آن حضرت در بعضی از رسائل خود به معاویهٔ غاویه نوشته که:

ما صنایع خداییم و مردم بعد، صنایعند از برای ما.[۴]

و از آن جمله، خبری است که در بعضی روایات وارد شده که:

نازل نمایید ما را از ربوبیت و بگویید در شأن ما آنچه خواستید.[۵]

و از آن جمله، خبری است که روایت نموده‌اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به سحرهٔ منصور دوانقی فرمود که:

أنا حُجّةُ الله الّذي أبطَلَ سحرَ آبائِكُم في زَمَنِ مُوسى؛[۶] یعنی: منم حجت خدای آن‌چنانی که باطل نموده سحر پدران شما را در زمان حضرت موسی علیه السلام.

---

۱. قمی، *رساله‌ای در بررسی اصالت خطبة البیان*، ص۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۴ و ۱۵۳.

۲. البته نگارنده چند بخش پراکنده از رسالهٔ میرزای قمی را برگزیده و گاهی با اندک تصرفاتی در کنار هم آورده است.

۳. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۳۸: «لَا تَتَجاوَزُوا بِنَا الْعُبُودِيَّةَ، ثُمَّ قُولُوا فِينَا مَا شِئْتُمْ وَلَنْ تَبْلُغُوا، وَإِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ كَغُلُوِّ النَّصَارَى، فَإِنِّي بَرِيءٌ مِنَ الْغَالِينَ». روشن نیست نویسنده عبارت «چنان راه نروید که ساق‌های شما در هم پیچیده شود» را در کدامین مصدر دیده و ادامه این حدیث پنداشته است.

۴. رضی، *نهج البلاغة*، ص۳۸۶: «فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَالنَّاسُ بَعدُ صَنَائِعُ لَنَا».

۵. ظاهراً این حدیث نقل به معنا شده است (نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص۲۳۶، ۲۴۱؛ امام عسکری علیه السلام، *التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري* علیه السلام، ص۵۰؛ اربلی، *کشف الغمة*، ج۲، ص۱۹۷). برای بازشناسی اصالت این حدیث و نقد دلالت آن بر مقصود غالیان نک: جهانبخش، *سه گفتار در غلوپژوهی*، ص۲۳-۱۶۴.

۶. ابن حمزه طوسی، *الثاقب فی المناقب*، ص۲۰۸. البته در مصدر چنین است: «فِي أَيَّامِ مُوسَى».

و از آن جمله، الفاظی است که در بعضی از زیارات و ادعیه وارد شده، مثل اطلاق «وجه الله» و «ید الله»[1] و «عین الله» و «اُذن الله» و «جنب الله»[2] بر جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

و از آن جمله، دعایی است که شیخ کفعمی در جملهٔ ادعیهٔ ماه مبارک رجب ذکر نموده، و در آن دعا هست که:

لا فَرقَ بَینَك وبَینَها إلّا أنّهم عِبادُك (وَخَلقُكَ)، رَتقُها وفَتقُها[3] بِیَدِك، بَدؤُها مِنكَ وعَودُها إلَیك؛[4] یعنی: فرق نیست در میان تو و ائمه، مگر اینکه به‌درستی که ایشان بندگان تواند. رتق و فتق امور ایشان در دست تو است. اول ایشان از تو است و برگشت ایشان به سوی تو است.

[نقد تمسک به حدیث اول: قولوا فینا ما شئتم]

و ما جواب می‌گوییم که: ما نیز به مضمون حدیث اول معتقدیم و به‌هیچ‌وجه به مطلوب غُلات دلالت ندارد؛ زیرا که حدیث مذکور دلالت دارد مطابقةً بر اینکه جایز نیست گذرانیدن ائمهٔ هدی علیهم‌السلام از مرتبهٔ بندگی. سیّما به انضمام قول امام علیه‌السلام که فرمود: چنان راه نروید که ساق‌های شما بر هم پیچیده شود؛ یعنی در ذکر مناقب از حد شرعی مگذرید و بر مورد نصوص انجماد نمایید و قیاس ننمایید. خصوصاً با ملاحظه آخر این خبر که در این نزدیک‌ها گذشت که: پرهیز کنید و نفس خود را نگاه بدارید از اینکه غلو نمایید در ما، مثل غلو نصاری در حضرت عیسی علیه‌السلام. تا آخر حدیث.[5]

و معذلک قول امام علیه‌السلام که: بگویید در شأن ما آنچه بخواهید، معارض است با اخباری که اصح است از آن از جهت سند، و اوضح است از جهت دلالت. از آن جمله، خبری است که شیخ بزرگوار صدوق رحمه‌الله روایت نموده در *عیون اخبار الرضا*، و خلاصهٔ معنی آن این است که:

---

۱. ص: - ید الله و.

۲. ابن شاذان، *الفضائل*، ص۸۳؛ کشی، *الرجال*، ص۲۱۱؛ بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۲۵۹.

۳. در مصدر: «فَتقُها وَرَتقُها».

۴. طوسی، *مصباح المتهجد*، ج۲، ص۸۰۳؛ کفعمی، *المصباح*، ص۵۲۹. این دعا که به امام عصر علیه‌السلام نسبت داده شده، به جهت اشکال‌های متعدد متنی و سندی مورد نقد و انکار برخی از محققان حدیث‌شناس قرار گرفته است. (نک: شوشتری، *الاخبار الدخیلة*، ج۱، ص۲۶۳؛ خوئی، *معجم رجال الحدیث*، ج۸، ص۸۷).

۵. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۳۸.

اعتبار مکنید به هر چه مخالفین ما در مناقب ما روایت می‌کنند. و کم‌تر چیزی که بیرون می‌کند مرد را از دین خود، آن است که به حصاة[۱]، نواة[۲] بگوید و به نواة، حصاة بگوید.[۳]

و مع‌ذلک اِسناد صفات مختصهٔ خدا به ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، گذرانیدن ایشان است از مرتبهٔ بندگی؛ مثل گذرانیدن نصاری حضرت عیسی را از مرتبهٔ عبودیت به مرتبهٔ ربوبیت. و با عدم تقیید این عبارت، لازم می‌آید که اطلاق نبی و رسول بر جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام صحیح و جایز باشد، و این باطل و کفر است اجماعاً.

[نقد تمسک به حدیث دوم: نحن صنایع ربّنا]

و جواب از خبر دویّم آن است که آن، دلالت بر مطلوب خصم ندارد اصلاً، مگر به حذف حرف جرّ در «لنا»، و این حذف است به غیرضرورت؛ یا قائل شویم به زیادتی آن، و آن نیز خلاف اصل است. بلکه معنی متبادر خبر مزبور آن است که ما مصنوعات خداییم، یعنی خدا ما را آفریده، نه از برای عزت کسی دیگر، و مردم مصنوعات خدایند از برای نفع و عزت ما.[۴] پس این خبر از باب «لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ»[۵] خواهد بود.

---

۱. حصاة: سنگریزه.

۲. نواة: هسته.

۳. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۱، ص۳۰۴.

۴. «صنائع» جمع «صنیعة» و در این‌جا به معنای پرورش‌یافته است نه آفریده. زبیدی می‌نویسد: «هُو صَنِيعِي وَصَنِيعَتِي؛ أي: اصْطَنَعْتُه وَرَبَّيْتُهُ وَخَرَّجْتُهُ وَأَدَّبْتُهُ». (زبیدی، *تاج العروس*، ج۲۱، ص۳۶۶). ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «صَنيعةُ المَلِكِ مَن يَصطَنِعُهُ المَلِكُ وَيَرفَعُ قَدرَهُ». (ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج۱۵، ص۱۹۴). کاربرد در این معنا در بین عرب بسیار رایج است؛ به عنوان نمونه: «هذا صَنِيعةٌ مِن صَنائِعِ بَني أُمَيَّة يقتل تَحتَ راياتِ آل الزُّبَيرِ». (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج۷، ص۹۵). «وَ قَد كانَ مُسلِمُ بنُ عَمرو الباهِلي مِن صَنائِعِ مُعاويَة وَابنِه يَزيد». (مسعودی، *مروج الذهب*، ج۳، ص۱۰۸). «وَهؤلاءِ كُلُّهم عُمّالُنا وَصَنائِعُنا. وَيُقالُ إنَّ البَصرَةَ كانت صنائع ثَلاثة رجال عَبدُالله بن عامر وزياد والحجّاج، فَرَجُلانِ مِن أَنفُسِنا وَالثّالِثُ صَنيعُنا». (ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغة*، ج۱۵، ص ۲۵۹). «وَأَغلَقَ الخادِمُ أَبوابَ دارِ الخَليفَةِ، وَكانُوا كُلُّهم صَنائِعَ المُقتَدِرِ». (ابن خلدون، *التاريخ*، ج۳، ص۴۷۴). «يُؤثِرونَ بِهِ أَبناءَهُم وَصَنائِعَ دَولَتِهِم». (همان، ج۱، ص۲۱۱). برای توضیح بیش‌تر در این خصوص نک: عرب و طباطبایی، «آفریدگان یا پرورش‌یافتگان؟ بررسی تحلیلی روایت نحن صنایع الله»، *حدیث پژوهی*، ص۲۲۵-۲۵۴.

۵. ابن شهرآشوب، *المناقب*، ج۱، ص۲۱۷؛ برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۴۵؛ فیض کاشانی، *الوافی*، ج۲، ص۷۲.

و مع‌ذلک جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام این لفظ مبارک را به معاویهٔ غاویه نوشته و آن ملعون از جهت تفضیح آن جناب، به هر حشیشی تشبث می‌کرد و می‌خواست که محل جلیل آن جناب را از قلوب ناس ساقط نماید؛ حتی اینکه اموال بسیاری به بعضی از منافقین اصحاب می‌داد تا در ذم آن حضرت وضع اخبار نماید؛[1] پس چگونه می‌شد که آن ملعون خط مبارک آن حضرت را که با مهر مبارک ایشان مزین بود، دستاویز خود ننماید و از برای تفضیح آن جناب در ادعای خالقیت آن حضرت، این مدعا را به مردم نرساند؟![2]

[نقد تمسک به حدیث سوم و چهارم]

و جواب از حدیث سیّم به نحوی است که در جواب حدیث اول گفتیم.

و جواب می‌گوییم از خبر چهارم که: معنی حدیث آن است که منم حجت خدایی که آن خدا باطل نمود سِحر پدران شما را در زمن موسی علیه‌السلام؛ نه اینکه آن حجت باطل نموده. پس موصول، صفت خداست؛ نه صفت حجت.

[نقد تمسک به الفاظ زیارات در انتساب صفات خبریه]

و اما الفاظی که در زیارات و دعوات وارد شده، تمامی آن‌ها در اخبار و کتب علما مؤوّل است. و ما می‌گوییم که: «عین» در لغت به معنی «ربیئه» یعنی «دیده‌بان» آمده است. پس معنی «عین الله» آن است که جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام دیده‌بان خداست در احکام شریعت و آن را محافظت می‌نمایند از تحریف مبطلین.[3] و به معنی «حفظ» نیز آمده؛ چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿تَجْرِي بِأَعْيُنِنا﴾[4] و ﴿لِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾[5] به معنی حفظ آمده است.

---

۱. ر.ک: ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج۴، ص۶۳.

۲. چنان‌که عالم سنی و ردیه‌نگار بر امامیه، عبدالعزیز دهلوی (م۱۲۳۹ق) در مقام شمارش طعن‌های ناصبیان بر امیر مؤمنان علیه‌السلام نوشته است: «و از آن جمله آن است که تکلم نمود به آن‌چه مُشعِر است به دعوی الوهیت، کما ثبت عنه ذلك في خطبة البيان». (دهلوی، *تحفهٔ اثناعشریه*، ص۴۷۱). و به حدیث مورد بحث استشهاد نکرده است؛ در حالی که اگر در این حدیث حتی اِشعاری به الوهیت بود، استناد به آن برای تخریب شخصیت امیر مؤمنان علیه‌السلام از خطبة البیان که انتسابش نادرست است، سزاوارتر بود.

۳. حاشیه ن: «الفاظی که در زیارات و دعوات وارد شده نازل به منزله است، مثل الحجر یمین الله. لمحرّره محمّد موسوی».

۴. سورهٔ قمر، آیهٔ ۱۴.

۵. سورهٔ طه، آیهٔ ۳۹.

و «جنب» در لغت به معنای «طاعت» آمده است، چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يا حَسْرَتى عَلى ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ﴾[۱] به معنای طاعت است؛ و شیخ صدوق در توحید خود به این معنا تصریح نموده.[۲] پس معنی «جنب الله» آن است که طاعت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام، طاعت خداست.

و «ید» در لغت استعمال شده است بر سبیل مجاز از باب ذکر محل و ارادهٔ حالّ. پس معنی «ید الله» آن است که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام نعمت خداست بر مردم که به سبب ارشاد آن حضرت به بهشت می‌رسند. و تأیید می‌کند این معنی را آیهٔ مبارکهٔ: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾؛[۳] زیرا که مراد از نعمت در این آیه، ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و «وجه» و «اُذن» چون از لوازم اجسام است و اضافهٔ آن‌ها بر خدا جایز نیست، پس حمل بر معانی حقیقیه متعذر، و مصیر به مجاز لازم است. پس معنای «وجه الله» و «اُذن الله» آن است که توجه به ائمهٔ هدی علیهم السلام و عرض مطالب به ایشان، توجه و عرض است به خدا؛ از برای اینکه ایشانند حجت‌های حضرت باری و امنای شریعت غرّاء. پس توجه به ایشان توجه است به خدا، و شنوانیدن مطالب به ایشان، عرض و شنوانیدن است به خدا.

و «وجه» در آیات و اخبار به معنی «دین و جزاء» نیز آمده است؛ چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾[۴] در خبر معتبر به «دین» تفسیر شده، و شیخ صدوق در توحید این خبر را روایت نموده.[۵] پس معنی «وجه الله» دین الله خواهد بود. یعنی جناب امیرالمؤمنین علیه السلام کسی است که جناب اقدس الهی به سبب اطاعت و عصیان او جزا خواهد داد. و عرفان آن حضرت دین، و انکار او کفر است.

و شیخ صدوق رحمه الله در توحید، این الفاظ را از باب «روح الله» و «بیت الله» و «ناقة الله» گرفته

---

۱. سورهٔ زمر، آیهٔ ۵۶.

۲. صدوق، *التوحید*، ص ۱۶۵.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳.

۴. سورهٔ قصص، آیهٔ ۸۸.

۵. صدوق، *التوحید*، ص۱۴۹-۱۵۳.

است؛ و از جهت اختصاص ایشان به خدا، مثل اختصاص اشیاء مزبوره از جهت احترام این اطلاقات شده باشد.[۱]

الحاصل، با تعذر حقیقت، ارتکاب مجاز لازم است، پس تأویلات مسطوره متعین است.

[نقد تمسک به دعای رجبیه]

و جواب می‌گوییم از دلالت دعای رجب، بعد از تسلیم سند آن:

اولاً: استثناء مستوعب، حجت نیست در نزد علمای اصول رضوان‌الله‌علیهم.[۲] و استثناء در این مقام بر سبیل استیعاب است؛ زیرا که نفیِ جنسِ «فَرق»، دال است بر نفیِ مجموعِ آحاد آن. و با اثبات عبودیت و رتق و فتق، چیزی از افراد منفیّهٔ جنس باقی نماند. و این در حقیقت مثل «لا عَشرة إلّا عشرة» است.

و ثانیاً: این مسألهٔ عظیمه که بنا به اعتقاد ایشان، دین و مذهب منوط بر آن است، چگونه می‌شود که با خبر واحدی که مخالف اصول مذهب و دین است ثابت شود؟! بلکه ثبوت این‌گونه مطالب نمی‌شود، مگر با ادلهٔ قطعیه.

و ثالثاً: در امثال این مقام از اخبار متشابهه، تقدیر و تأویل ضرور است تا خروج از دین لازم نیاید. پس تقدیر دعای مزبور، آن باشد که فرق نیست در میان تو و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام در وجوب اطاعت و ابداء خوارق عادت، جز اینکه ایشان بندگان تواند و حل‌وعقد امور ایشان در دست تو است.

یعنی تأثیر ایشان در مثل احیاء اموات و خوارق عادات، مستند به تو است. بلکه فی الحقیقة، آن‌ها افعال تو است که از برای اثبات ولایت ایشان، در دست ایشان ظاهر می‌نمایی؛ چنان‌که این معنا در کلام امام رضا علیه‌السلام منصوص است.[۳]

الحاصل، ارباب دیانات[۴] را لازم است که متشابهات آیات و اخبار را به طرف محکمات

---

۱. صدوق، *التوحید*، ص۱۶۴.

۲. نک: حلی، *تهذیب الوصول*، ص۱۳۹؛ کرکی، *جامع المقاصد*، ج۹، ص۲۹۹.

۳. نک: طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۳۹.

۴. ص: بینات.

کشیده، با آن‌ها تفسیر نمایند تا مطابق اصول و قواعد مذهب بوده باشد؛ نه اینکه محکمات را با متشابهات تفسیر نموده، قائل [به] اقوال فاسده و خارج از قواعد مذهب عدلیه شوند.

و جناب اقدس الهی فرموده: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَةِ﴾؛[1] یعنی: اما آن کسانی که در دل‌های ایشان شبهه و میل از حق هست، پس تابع می‌شوند ایشان چیزی را که متشابه است از قرآن، از برای طلب‌نمودن فتنه. و مؤمن نباید تابع شُبَه شیطانی و وساوس نفسانی بشود؛ بلکه در وقت عروض شبهه به خدا پناه برده، متشبث بشود به محکمات آیات و اخبار و عقاید اجماعیه و ضروریات طریقهٔ اهل‌بیت علیهم السلام، و فهم خود را مقدم ننماید به اَفهام علمای اخبار و فضلای کبار.

و ایحاء شیاطین، مطالب ردیه و عقاید خبیثه را در بعضی موارد ممکن است؛ چنان‌که صریح آیهٔ مبارکه است، قال الله تعالی: ﴿إِنَّ الشَّياطِينَ لَيُوحُونَ إِلى أَوْلِيائِهِمْ لِيُجادِلُوكُمْ﴾؛[2] یعنی: به‌درستی که شیاطین هرآینه وحی می‌کنند به دوستان خودشان، از برای مجادله‌کردن ایشان با شما. یعنی کلمات خبیثه را شیاطین به دوستان خود پنهان و مخفی می‌رسانند و در قلوب ایشان وسوسه می‌کنند تا اینکه ایشان مجادله نمایند با شما.

[تمسک غالیان به قیاس در جواز اطلاق صفات الهی بر اهل‌بیت علیهم السلام و نقد آن]

و جواب می‌گوییم از قول ایشان که می‌گویند: «چون جناب امیرالمؤمنین علیه السلام قسیمُ الجنّةِ و النّار است، پس چه می‌شود که قاسم الارزاق نیز بشود؟» به اینکه: این قیاس است و قیاس جایز نیست؛ و اول منصوص است، بلکه ضروری مذهب است، بلکه ضروری اسلام است.

و علمای سنیان در کتب اخبار خودشان، در خصوص قسمت [کردن] آن حضرت بهشت و دوزخ را، اخبار مستفیضه نقل نموده‌اند؛ چنان‌که ابن حجر در *صواعق محرقه* روایت نموده که جناب رسالت‌مآب صلی الله علیه و آله فرمودند:

یا عَلِي أَنتَ قَسِيمُ الجَنّةِ وَالنّارِ، تَقُولُ: هذا لِي وَهذا لَكَ؛[3] یعنی: ای علی تو

۱. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۷.

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۱۲۱.

۳. ابن حجر، *الصواعق المحرقة*، ج۲، ص۳۶۹. و با اختلاف اندک در تعابیر نک: خلّال، *السنة*، ج۳، ص۵۱۰.

قسمت‌کنندهٔ بهشت و دوزخی، می‌گویی به آتش: این کس از برای من است و این کس از برای تو است.

پس غیرمنصوص را به منصوص قیاس نمی‌توان کرد؛ بلکه حرمت قیاس از ضروریات مذهب شیعه است، و سنّی[ها] نیز در اصول عقاید، قیاس را جایز نمی‌دانند. پس حرمت آن در اصول از ضروریات دین، و مذهب اهل‌بیت طاهرین است، و اخبار مستفیضه بلکه متواتره در خصوص حرمت و عدم حجیت قیاس وارد شده است.

از آن جمله، خبری است که شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام به ابوحنیفه فرمودند که:

يَا نُعْمَانُ إِيَّاكَ وَالْقِيَاسَ، فَإِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ رَسُولَ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: مَنْ قَاسَ شَيْئاً مِنَ الدِّينِ بِرَأيِهِ قَرَنَهُ الله تعالى مَعَ إِبْلِيسَ؛ فَإِنَّهُ أَوَّلُ مَنْ قَاسَ حَيْثُ قَالَ: ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾. فَدَعُوا الرَّايَ وَالْقِيَاسَ. فَإِنَّ دِينَ الله لَمْ يُوضَعْ على الْقِيَاسِ.[1]

یعنی: ای نعمان خود را نگاه بدار از قیاس‌نمودن. پس به‌درستی که پدر من روایت نمود به من از پدران خود که به‌درستی که رسول خدا فرمود: هر که قیاس نماید چیزی را از دین برای خود، در زنجیر می‌بندد او را خدای تعالی با ابلیس. پس به‌درستی که او است اول کسی که قیاس نمود؛ زیرا که گفت به خدا که: خلق نمودی تو مرا از آتش و خلق نمودی تو او را از خاک. پس ترک نمایید شما رأی و قیاس را. به‌درستی که دین خدا بنا گذاشته نشده است بر قیاس.

و نیز روایت نمود که آن حضرت به ابی‌حنیفه فرمود که:

نظر نما در قیاس خودت، هرگاه تو بوده باشی قیاس‌کننده. کدام یک اعظم است در نزد خدا: قتل نفس بزرگ‌تر است یا زنا بزرگ‌تر است؟ ابوحنیفه عرض نمود که: قتل اعظم است. حضرت فرمود که: پس چگونه راضی شد خدا در قتل، به دو نفر شاهد و راضی نشد در زنا، مگر به چهار نفر؟!

بعد از آن، آن حضرت فرمود که: آیا نماز افضل است یا روزه؟ ابوحنیفه گفت که: بلکه

---

۱. صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۹۲ و با اختلاف اندک در تعابیر نک: طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۳۶۰.

نماز افضل است. حضرت فرمود که: پس واجب است بنابر قیاس تو بر حائض، قضانمودن نماز گذشتهٔ خود در حال حیض، نه قضای روزه؛ و حال آن‌که واجب نموده خدای تعالی بر حائض، قضای روزه را، نه نماز را.

بعد از آن حضرت فرمود که: آیا بول نجس‌تر است یا منی؟ ابوحنیفه گفت که: بول اقذر است.[1] حضرت فرمود که: واجب می‌شود بنابر قیاس تو اینکه واجب شود غسل از بول‌کردن، نه از منی؛ و حال آن‌که واجب نموده است خدای تعالی غسل را از آمدن منی، نه از آمدن بول.[2]

الحاصل، قیاس حرام است، و در حکایت خوارق عادات از انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام، انجماد باید نمود به موضع نص و محل یقین.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که قیاس‌نمودنِ وجود جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در مقامات عدیده و مجالس متغایره، به وجود آن حضرت در نزد موتی از مؤمنین و منافقین، چنان‌چه در روایت وارد شده، جایز نیست؛ زیرا که اول غیرمنصوص و دوّیم منصوص است؛ چنان‌که در روایت حارث همدانی[3] و غیر آن از اخبار معتبره که شیخ کلینی و غیره روایت نموده،[4] وارد شده.

و همچنین است حکم تقلب آن حضرت در صور و اشکال مختلفه در ازمنهٔ سابقه؛ زیرا که با وجود اینکه این قول مستلزم تناسخ است، نصی در این خصوص وارد نشده؛ بلکه عموم اخبار ناهیه از قول به تناسخ با عموم خود، شامل حکم مزبور است. پس قیاس آن،

---

۱. ص: -اقذر است.

۲. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۳۶۱: «فَانْظُرْ فِي قِيَاسِكَ إِنْ كُنْتَ مُقِيساً أَيُّمَا أَعْظَمُ عِنْدَ اللهِ الْقَتْلُ أَوِ الزِّنَا؟ قَالَ: بَلِ الْقَتْلُ، قَالَ: فَكَيْفَ رَضِيَ فِي الْقَتْلِ بِشَاهِدَيْنِ وَلَمْ يَرْضَ فِي الزِّنَا إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ؟ ثُمَّ قَالَ لَهُ: الصَّلَاةُ أَفْضَلُ أَمِ الصِّيَامُ؟ قَالَ: بَلِ الصَّلَاةُ أَفْضَلُ. قَالَ عليه‌السلام: فَيَجِبُ عَلَى قِيَاسِ قَوْلِكَ عَلَى الْحَائِضِ قَضَاءُ مَا فَاتَهَا مِنَ الصَّلَاةِ فِي حَالِ حَيْضِهَا دُونَ الصِّيَامِ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللهُ تَعَالَى عَلَيْهَا قَضَاءَ الصَّوْمِ دُونَ الصَّلَاةِ. قَالَ لَهُ عليه‌السلام: الْبَوْلُ أَقْذَرُ أَمِ الْمَنِيُّ؟ قَالَ: الْبَوْلُ أَقْذَرُ. قَالَ عليه‌السلام: يَجِبُ عَلَى قِيَاسِكَ أَنْ يَجِبَ الْغُسْلُ مِنَ الْبَوْلِ دُونَ الْمَنِيِّ، وَقَدْ أَوْجَبَ اللهُ تَعَالَى الْغُسْلَ مِنَ الْمَنِيِّ دُونَ الْبَوْلِ». همچنین نک: صدوق، *علل الشرائع*، ج۱، ص۸۷.

۳. قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۲۶۶؛ مفید، *الامالی*، ص۳؛ طوسی، *الامالی*، ص۴۸؛ طبری، *بشارة المصطفی*، ص۴.

۴. برقی، *المحاسن*، ج۱، ص۱۷۴-۱۷۸؛ کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۳۴۰-۳۵۵.

به آمدن آن حضرت در رجعت و در صورت «دابّة الأرض»،[۱] با منصوصیت این‌ها در اخبار معتبره، جایز نیست.

[نقد علیت مادی اهل‌بیت علیهم‌السلام در آفرینش]

و ما جواب می‌گوییم از علت مادیه بودن ائمهٔ هدی علیهم‌السلام مخلوقات را، به اینکه: دلیلی در این خصوص نیست بجز از اخباری که دال است به اینکه انوار مقدسهٔ ایشان علیهم‌السلام تقطیر نمود، و ارواح انبیاء و اوصیاء[۲] و شیعیان از قطرات آن آفریده شد.[۳] و این خاص است به ارواح مزبوره؛[۴] و مدعای آن جماعت، عام است به جمیع مخلوقات؛ و دلیل خاص، اثبات مدلول عام را نمی‌تواند نمود.

و مع‌ذلک، لازم می‌آید که انوار مقدسه علیهم‌السلام، مادهٔ کفار و فساق و شیطان و جبت و طاغوت و اشباه ایشان از اشیایی که ذکر آن‌ها خلاف ادب است بوده باشند؛ زیرا که مفروض این است که مادهٔ جمیع اشیاء است، و از جمله اشیاء است حیوانات طاهره و غیرطاهره، و اعیان نجاسات و غیرها، معاذ الله عن القول بذلك!

[نقد قول به ارجاع ضمائر در قرآن به اهل‌بیت علیهم‌السلام]

و از جمله اقوال شنیعه و کلمهٔ کفر این طایفه آن است که قائلند بر اینکه ضمایر به خدا راجع نیست، و جناب اقدس الهی در قرآن مجید در هر مقامی که ضمیری ذکر نموده، مرجع آن ائمهٔ هدی است؛ زیرا که لازم می‌آید خدا معروض عوارض بشود. پس متفرع می‌کنند بر این قاعدهٔ خبیثهٔ خودشان، که در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾،[۵] مخاطب ائمهٔ هدی است، و مصلی را واجب است که در نماز خود، ائمهٔ هدی را قصد نماید.

---

۱. قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۱۳۰؛ فرات، *التفسیر*، ص۳۷۳؛ استرآبادی، *تأویل الآیات*، ص۳۷۷.

۲. ص: اولیاء.

۳. برای نمونه نک: مجلسی، *بحار الانوار*، ج۲۵، ص۲۲.

۴. ش: +همه.

۵. سورهٔ حمد، آیهٔ ۵.

و خطابی که به حضرت موسی علیه السلام شده که: ﴿إِنِّي أَنَا اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ﴾،[1] متکلم به این کلمه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. و همچنین است مرجع ضمیر ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾[2] و ﴿لَهُ الْمَثَلُ الأَعْلى﴾[3] و ﴿أَلا إِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾[4] و﴿ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ﴾.[5]

و نیز قائلند که لفظ «رب» در هر جای قرآن وارد شود، مراد از آن، جناب امیرالمؤمنین است؛ حتی در قول خدا که فرموده: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ﴾.[6]

و نیز قائلند که جناب اقدس الهی منتهای غایت نمی‌شود، پس در نیت نماز «قربة الی الله» را قصدنمودن صحیح و جایز نیست؛ بلکه باید نیت نمود که نماز می‌گزارم «قُربةً الی الأئمّة».

الحاصل، اعتقاد این طایفهٔ مخذوله آن است که جناب اقدس الهی را از اطلاق جمیع عبارات تقدیس باید نمود، حتی از اطلاق لفظ جلاله و غیره. پس محل تمامی این اسماء و صفات، جناب ائمهٔ هدی علیهم السلام خواهد بود. پناه می‌بریم به خدا از این عقاید فاسده و کلمات مکفّره!

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۳۰.

۲. سورهٔ شوری، آیهٔ ۱۱.

۳. سورهٔ روم، آیهٔ ۲۷.

۴. سورهٔ شوری، آیهٔ ۵۳.

۵. سورهٔ اخلاص، آیهٔ ۱.

۶. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۴۳.

[مطلب دوم: بیان و نقد دیدگاه غالیان در مخیربودن مخلوقات در قبول اوصاف در عالم ذرّ]

شبهة

این فرقهٔ مخذوله را[1] معتقَد آن است که جناب اقدس الهی همهٔ مخلوقات را در عالم ذر مخیر فرموده در قبول اوصاف و اعراض. و ذکوریت ذکور[2] و انوثیت اِناث[3] و زمانت زمین‌گیران و صحت اصحا و مرض مَرضی و فقر فقرا و توانگری اغنیاء و جنون مجانین و عاقلی عقلا و طهارت حیوانات طاهره و نجاست سگ و خوک، و اسلام مسلم و کفر کفار و غیرذلک همه به اختیار خودشان بوده. و حضرت باری عزّاسمه مخلوقات را در میان صفات مذکوره مخیر نموده، و خودشان آنچه در آن‌هاست به اختیار خودشان قبول نموده‌اند. و اگر حضرت باری جلّ‌شأنه بی‌تخییر ایشان، این صفات را به ایشان داده بود، ظلم لازم می‌آمد و ظلم قبیح است.

[نقد این دیدگاه در پنج وجه]

و ما این مزخرفات را با چندین وجه جواب می‌گوییم:

---

۱. ص: -را.

۲. ص: -ذکور.

۳. ص: -اناث.

[وجه اول: عدم استلزام ظلم]

اول آن‌که: افعال حضرت حکیم و علیم منوط است بر مصالح و حِکم خفیّه. و بالضرورة معلوم است که تفضیل بعضی را به بعضی دیگر، از جهت انتظام نظام عالم یا از جهت مصلحتی که بر ما مخفی است، مستلزم ظلم نخواهد بود؛ بلکه عین عدل و مقتضای حکمت خواهد بود.

[وجه دوم: مخالفت با آیات قرآن کریم]

دویّم آن‌که: حضرت باری عزّاسمه در کلام مجید فرموده: ﴿لِلّهِ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ (يَخْلُقُ ما يَشاءُ) يَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ إِناثاً وَيَهَبُ لِمَنْ يَشاءُ الذُّكُورَ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْراناً وَإِناثاً وَيَجْعَلُ مَنْ يَشاءُ عَقِيماً﴾؛[1] یعنی: از برای خداست مُلک آسمان‌ها و زمین، می‌بخشد خدا به هر کسی که بخواهد اناث، و می‌بخشد به هر که بخواهد ذکور، یا جفت می‌کند از برای ایشان نرها و ماده‌ها را، و می‌گرداند هرکس را که بخواهد عقیم.

و اِسناد اشیاء مذکوره به خدا، منافی تخییر و تکلیف است.

و نیز اسناد داده به خود، تفضیل بعضی را به بعضی در رزق و فرمود: ﴿اللّه فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ﴾؛[2] یعنی: خدا زیادتی داده بعضی از ایشان[3] را بر بعضی دیگر در رزق. و فرموده: ﴿اللّه يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَيَقْدِرُ﴾؛[4] یعنی: خدا وسعت می‌دهد رزق را از برای هر کسی که بخواهد و تنگ می‌کند از برای هر کسی که بخواهد. و فرموده: ﴿وَلَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ وَلكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ﴾؛[5] یعنی: اگر می‌گسترانید خدا رزق را از برای بندگان خود، البته افساد می‌نمودند در زمین، و لکن فرود می‌آورد خدا به اندازه، آنچه را که بخواهد.

و در *تفسیر صافی* از قمی از امام جعفر صادق علیه‌السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود که:

هرگاه می‌کرد خدا، یعنی بسط را، هرآینه می‌کردند ایشان، یعنی بغی را؛ و لکن گردانیده

---

۱. سورهٔ شوری، آیهٔ ۴۹-۵۰.

۲. سورهٔ نحل، آیهٔ ۷۱.

۳. صحیح: «بعضی از شما». بر اساس متن هر سه نسخه، آیه به صورت «بَعضَهُم» نوشته شده بود که اصلاح شد.

۴. سورهٔ رعد، آیهٔ ۲۶.

۵. سورهٔ شوری، آیهٔ ۲۷.

شدند محتاج، بعضی به بعضی. و بنده نمود ایشان را از این جهت؛ و اگر می‌گردانید همهٔ ایشان را اغنیاء، هرآینه بغی می‌نمودند.[۱]

و نیز روایت نموده که در حدیث قدسی وارد شده:

به‌درستی که از بندگان من کسی هست که اصلاح نمی‌کند او را مگر بی‌نیازی، و اگر فقیر نمایم او را، هرآینه فاسد می‌کند فقر، او را. و به‌درستی که از بندگان من هست کسی که اصلاح نمی‌کند او را مگر فقر، و اگر بی‌نیاز گردانم او را، هرآینه فاسد[۲] می‌کند بی‌احتیاجی، او را؛ با علم خودم به قلب‌های ایشان.[۳]

[وجه سوم: تنافی با دعا برای تغییر احوال]

سیّم: بر فرض تکلیف و تخییر، لابد است از اینکه آنچه مخلوق، خودشان قبول نمودند، همان خواهد شد و تغییر مختار، مخلوق نخواهد شد. پس ادعیه مأثوره از برای توسیع ارزاق و تذکیر اولاد و معالجهٔ امراض بی‌ثمر خواهد شد. و همچنین اخبار وارده در خواص آب نیسان[۴] و تکالیف وقت جماع بی‌معنی خواهد شد.

و بنابر فرض مذکور، چون مخلوق اوصاف را خودش اختیار نموده، پس حرف‌زدن در وقت جماع باعث خَرَس ولد،[۵] و نظرکردن به محل جماع باعث کوری،[۶] و جماع در محاق باعث

---

۱. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۴، ص۳۷۶: «لَوْ فَعَلَ لَفَعَلُوا، وَلَكِنْ جَعَلَهُمْ مُحْتَاجِينَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ، وَاسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ، وَلَوْ جَعَلَهُمْ كُلَّهُمْ أَغْنِيَاءَ لَبَغَوْا». همچنین نک: قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۲۷۶.

۲. ن: فساد.

۳. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۴، ص۳۷۶: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَى، وَلَوْ أَفْقَرْتُهُ لَأَفْسَدَهُ، وَإِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يُصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ، وَلَوْ أَغْنَيْتُهُ لَأَفْسَدَهُ، وَذَلِكَ أَنِّي أُدَبِّرُ عِبَادِي لِعِلْمِي بِقُلُوبِهِم». چنان‌که پیدا است، قسمت پایانی حدیث در متن، کامل و درست ترجمه نشده است. نک: همان، ج۳، ص۱۸۹؛ کلینی، *الکافی*، ج۴، ص۷۴؛ صدوق، *التوحید*، ص۴۰۰.

۴. در روایتی، مطلق آب باران دارای خصوصیات درمانی معرفی شده است (برقی، *المحاسن*، ج۲، ص۵۷۴)؛ اما در خصوص آب باران در ماه نیسان که از ماه‌های رومی است در پاره‌ای از احادیث عامی توصیفاتی وارد شده است. (نک: ابن طاووس، *مهج الدعوات*، ص۳۵۵-۳۵۷).

۵. کلینی، *الکافی*، ج۱۱، ص۱۳۷؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۳، ص۵۵۶ و ج۴، ص۳۵۷.

۶. حمیری، *قرب الإسناد*، ص۱۴۱؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۳، ص۵۵۲.

سقط،[1] و از طرف پشت باعث بلادت،[2] و در شب جمعه باعث علم،[3] و در پشت بام باعث مُرائی‌بودن ولد[4] نخواهد شد. و حال آن‌که مراعات مطالب سابقه از برای تأثیرات مذکوره، مذهب اهل‌بیت علیهم‌السلام است.

[وجه چهارم: مخالفت با روایت امام باقر علیه‌السلام در کتاب کافی]

چهارم: خبر حَسن کالصحیح است که شیخ ابو[جعفر محمد بن] یعقوب کلینی رحمه‌الله در *اصول کافی* از حبیب سجستانی روایت نموده که گفت:

شنیدم از امام محمد باقر علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که: به‌درستی که خدای عزوجل چون بیرون آورد ذریت آدم علیه‌السلام را از پشت او، تا بگیرد بر ایشان میثاق را به خدایی از برای او، و به پیغمبری از برای هر پیغمبر، پس بود اول کسی که گرفت خدا از برای او بر انبیاء میثاق را به نبوت او، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله.

بعد از آن فرمود خدای عزوجل به آدم علیه‌السلام: نگاه بکن چه چیز می‌بینی؟ حضرت فرمود: پس نگاه کرد آدم علیه‌السلام به سوی ذریت خود و حال آن‌که ایشان بودند ذرّ، به‌تحقیق که پُر کرده بودند ایشان آسمان را. گفت آدم علیه‌السلام: ای پروردگار من، چه بسیار کردی ذریت مرا، و از برای چه کار خلق نمودی ایشان را؟ پس چه چیز اراده می‌کنی از ایشان، به سبب گرفتن تو میثاق را بر ایشان؟

فرمود خدای عزوجل: تا عبادت بکنند مرا و شریک قرار ندهند به من چیزی را، و ایمان بیاورند به رسولان من و تابع بشوند ایشان، رسولان مرا.

گفت آدم علیه‌السلام: ای پروردگار من، پس چه باعث است بر من که می‌بینم بعضی از ذرّ را بزرگ‌تر از بعضی دیگر، و بعضی از ایشان که از برای اوست نور بسیار، و بعضی از ایشان که از برای اوست نور کم، و بعضی از ایشان نیست از برای او نور اصلاً؟

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱۱، ص ۱۴۰؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج ۳، ص ۴۰۳.

۲. بلادت: کُندذهنی.

۳. صدوق، *الامالی*، ص ۵۶۹: «یا علي فَإنْ جَامَعْتَهَا لَیْلَةَ الْجُمُعَةِ وَکَانَ بَیْنَکُمَا وَلَدٌ فَإنَّهُ یَکُونُ خَطِیباً قَوَّالاً مُفَوَّهاً»؛ شعیری، *جامع الأخبار*، ص ۱۰۴: «وَإنْ جَامَعْتَهَا لَیْلَةَ الْجُمُعَةِ، فَإنْ قُضِيَ وَلَدٌ یَکُونُ فَقِیهاً».

۴. صدوق، *الامالی*، ص ۵۶۹.

پس گفت خدای ﷻ: همچنین خلق کردم من ایشان را تا امتحان نمایم ایشان را در همهٔ حالات ایشان.

گفت آدم ﷺ: ای پروردگار من، پس اذن می‌دهی مرا در سخن‌گفتن تا حرف بزنم من؟

فرمود خدای ﷻ: حرف بزن، پس به‌درستی که روح تو از روح من است و طبیعت تو به‌خلاف کینونت[۱] من است.

گفت آدم ﷺ: ای پروردگار من، پس اگر بودی تو که خلق نموده بودی ایشان را بر یک صورت و بر یک رنگ و بر یک عُمر و بر رزق‌های برابر، تعدی نمی‌کرد بعضی از ایشان بر بعضی، و نمی‌شد در میان ایشان با هم حسدنمودن و بغض‌نمودن و نه اختلاف در چیزی از چیزها.

گفت خدای ﷻ: ای آدم با روح من[۲] حرف زدی و به ضعف طبیعت خود گفتی سخنی[۳] را، که نیست علم از برای تو به آن. و منم آفرینندهٔ داننده. با علم خودم، مخالفت دادم در میان خلق ایشان، و با خواهش خودم، امضا می‌کنم در ایشان امر خودم را، و به سوی تدبیر من و تقدیر من برمی‌گردند ایشان. نیست تبدیل از برای خلق من.

جز این نیست که خلق نمودم من جن و انس را تا اینکه ایشان مرا عبادت بکنند؛ و آفریدم من بهشت را از برای کسی که عبادت بکند مرا و اطاعت بکند مرا از ایشان و تابع شود پیغمبران مرا. و باکی ندارم.

و آفریدم من آتش را از برای کسی که کافر شود به من و نافرمانی نماید مرا و تابع نشود پیغمبران مرا، و باکی ندارم. و آفریدم تو را و آفریدم ذریت تو را از غیرحاجت از من به سوی تو و به سوی ایشان؛ و جز این نیست آفریدم تو را و آفریدم ایشان را، تا امتحان نمایم ایشان را کدام یک از شما بهتر است از حیثیت عمل در دار دنیا در زندگی شما و پیش از مردن شما. و از این جهت است آفریدم دنیا را و زندگی را و مرگ را و طاعت را و معصیت را و بهشت را و دوزخ را.

---

۱. ص: کینونیت.

۲. یعنی: به واسطه قدرت روحی که من به تو عطا کرده‌ام.

۳. ص و ش: سخن.

و همچنین اراده نمودم در تقدیر خودم و تدبیر خودم و به علم خودم که نافذ است در ایشان، مخالفت نمودم در میان صورت‌های ایشان و جسم‌های ایشان و رنگ‌های ایشان و عمرهای ایشان و رزق‌های ایشان و طاعت ایشان و معصیت ایشان.

پس گردانیدم من از ایشان بعضی را شقی و بعضی را سعید، و بعضی را بینا و بعضی را نابینا، و بعضی را کوتاه و بعضی را بلند، و بعضی را خوش‌شکل و بعضی را بدشکل، و بعضی را عالم و بعضی را جاهل، و بعضی را بی‌نیاز و بعضی را فقیر، و بعضی را مطیع و بعضی را عاصی، و بعضی را صحیح و بعضی را مریض، و بعضی را زمین‌گیر و بعضی را بی‌عاهة.

پس نظر می‌کند صحیح به سوی کسی که باعاهت است، پس حمد می‌کند مرا بر عافیت خودش. و نظر می‌کند کسی که باعاهت است به سوی کسی که صحیح است، پس می‌خواند مرا و سؤال می‌کند مرا اینکه عافیت دهم من او را. و صبر نماید بر بلای من، پس ثواب دهم من او را با بخشش بزرگ خودم.

و نظر کند غنی به سوی فقیر، پس حمد کند مرا و شکر نماید مرا. و نظر کند فقیر به سوی غنی، پس بخواند مرا و سؤال نماید مرا. و نظر کند مؤمن به سوی کافر، پس حمد نماید مرا بر آن چیزی که هدایت کرده‌ام من او را. پس از این جهت است که آفریدم من ایشان را تا اینکه امتحان نمایم ایشان را در حالت خوشی و ناخوشی، و در چیزی که عافیت می‌دهم ایشان را، و در چیزی که مبتلا می‌نمایم ایشان را، و در چیزی که می‌دهم من ایشان را، و در چیزی که من ایشان را منع می‌کنم.

و منم خدای و پادشاه قادر[1]، و بر من است اینکه امضا نمایم همهٔ آن چیزها را که مقدر نموده‌ام من، به طریقی که تدبیر نموده‌ام. و بر من است اینکه تغییر بدهم من از آن، آنچه را که خواسته‌ام من، به سوی آن چیزی که خواسته‌ام؛ و مقدم بدارم از آن، آن چیزی را که مؤخر نموده‌ام، و مؤخر نمایم آن چیزی را که مقدم نموده‌ام از آن. و منم خدایی که فعالم آن چیزی را که اراده نمایم. سؤال کرده نمی‌شوم من، از آن چیزی که می‌کنم و من سؤال می‌کنم مخلوق خودم را از آن چیزی که ایشان می‌کنند.[2]

---

۱. ص: قادری.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۳، ص ۲۵–۲۸؛ صدوق، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۰.

[وجه پنجم: مخالفت با روایت رسول خدا ﷺ در کتاب احتجاج]

پنجم: خبری است که شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده که عبدالله بن امیّه مخزومی از جناب رسالت‌مآب ﷺ سؤالاتی نموده و آن حضرت جواب می‌دادند. و از جمله اجوبهٔ آن جناب این بود که فرمود:

جز این نیست، امر از برای خداست، می‌کند هرچه بخواهد و حکم می‌کند هرچه اراده نماید. و خدا حمدکرده‌شده است. و نیست از برای تو و از برای احدی اعتراض‌نمودن مر خدا را با لِم و کیف، یعنی با چرا و چگونه.

آیا تو نمی‌بینی به‌درستی که خدا چگونه فقیر کرده است بعضی را، و غنی نموده بعضی را؟ و عزیز نموده بعضی را، و ذلیل نموده بعضی را؟ و تندرست نموده بعضی را، و بیمار نموده بعضی را؟ و بلندمرتبه نموده بعضی را، و پست‌مرتبه نموده بعضی را؟ و همهٔ ایشان کسانی‌اند که طعام می‌خورند.

بعد از این نیست از برای فقرا که بگویند: چرا فقیر نمودی ما را و غنی نمودی ایشان را؟ و نیست از برای پست‌مرتبه‌ها که بگویند: چرا پست‌مرتبه نمودی ما را و بلندمرتبه نمودی ایشان را؟

و نیست از برای زمین‌گیران که بگویند: چرا زمین‌گیر نمودی ما را و تندرست نمودی ایشان را؟ و نیست از برای ذلیل‌ها که بگویند: چرا ذلیل نمودی ما را و عزیز نمودی ایشان را؟ و نیست از برای بدصورت‌ها که بگویند: چرا بدصورت نمودی ما را و خوش‌صورت نمودی ایشان را؟ بلکه اگر می‌گفتند این کلام را، بودند ایشان ردکننده بر خدای خود، و با خدا در احکام او، نزاع‌کننده و به خدا کافرشونده.

و البته می‌بود جواب خدا به ایشان که: منم پادشاهِ پست‌مرتبه‌کننده و بلندمرتبه‌کننده و غنی‌کننده و فقیرکننده و عزیزکننده و ذلیل‌کننده[1] و صحیح‌کننده و بیمارکننده، و شمایید بندگان. نیست از برای شما، مگر تسلیم از برای من و انقیاد هر حکم مرا. پس اگر تسلیم کنید، می‌باشید شما بندگان ایمان‌آورنده، و اگر امتناع نمایید،

۱. ص: -ذلیل‌کننده.

می‌باشید کافرشونده و با عقوبات من هلاک‌شونده. تا آخر حدیث.[۱]

مترجم می‌گوید که: معنی آفریدن طاعت و معصیت، و گردانیدن مطیع و عاصی و شقی و سعید، دانستن آن‌هاست که علما آن را «خلق تقدیری» می‌نامند. و تحقیق خلق تقدیری و تکوینی در معنی حدیث، آخر مبحث آتی خواهد آمد؛ ان شاء الله تعالی.

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۱، ص ۳۱: «فَإِنَّمَا الْأَمْرُ لِلّٰهِ تَعَالَى، يَفْعَلُ ما يَشاءُ وَيَحْكُمُ ما يُرِيدُ، وَهُوَ مَحْمُودٌ، وَلَيْسَ لَكَ وَ لَا لِأَحَدٍ الِاعْتِرَاضُ عَلَيْهِ بِلِمَ وَكَيْفَ. أَلَا تَرَى أَنَّ اللهَ كَيْفَ أَفْقَرَ بَعْضاً، وَأَغْنَى بَعْضاً، وَأَعَزَّ بَعْضاً، وَأَذَلَّ بَعْضاً، وَأَصَحَّ بَعْضاً، وَأَسْقَمَ بَعْضاً، وَشَرَّفَ بَعْضاً، وَوَضَعَ بَعْضاً، وَكُلُّهُمْ مِمَّنْ يَأْكُلُ الطَّعَامَ؟ ثُمَّ لَيْسَ لِلْفُقَرَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَفْقَرْتَنَا وَأَغْنَيْتَهُمْ، وَلَا لِلْوُضَعَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ وَضَعْتَنَا وَشَرَّفْتَهُمْ، وَلَا لِلزَّمْنَى وَالضُّعَفَاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَزْمَنْتَنَا وَأَضْعَفْتَنَا وَصَحَّحْتَهُمْ، وَلَا لِلْأَذِلَّاءِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ أَذْلَلْتَنَا وَأَعْزَزْتَهُمْ، وَلَا لِقِبَاحِ الصُّوَرِ أَنْ يَقُولُوا: لِمَ قَبَّحْتَنَا وَجَمَّلْتَهُمْ، بَلْ إِنْ قَالُوا ذٰلِكَ كَانُوا عَلَى رَبِّهِمْ رَادِّينَ، وَلَهُ فِي أَحْكَامِهِ مُنَازِعِينَ، وَبِهِ كَافِرِينَ، وَلَكَانَ جَوَابُهُ لَهُمْ: أَنَا الْمَلِكُ الْخَافِضُ الرَّافِعُ الْمُغْنِي الْمُفْقِرُ الْمُعِزُّ الْمُذِلُّ الْمُصَحِّحُ الْمُسْقِمُ، وَأَنْتُمُ الْعَبِيدُ لَيْسَ لَكُمْ إِلَّا التَّسْلِيمُ لِي وَالِانْقِيَادُ لِحُكْمِي، فَإِنْ سَلَّمْتُمْ كُنْتُمْ عِبَاداً مُؤْمِنِينَ، وَإِنْ أَبَيْتُمْ كُنْتُمْ بِي كَافِرِينَ وَبِعُقُوبَاتِي مِنَ الْهَالِكِينَ».

[مطلب سوم: بیان و نقد دیدگاه غالیان در خلق افعال]

شبهة

این فرقهٔ غاویه قائل شده‌اند که افعالی که از بندگان صادر می‌شود، اصل فعل از ایشان است و خالق افعال ایشان خدا است. و عادت حضرت باری عزّاسمه جاری شده بر خلق افعال عباد، مقارن فعل عباد. و چون این مسأله از غوامض مسائل است، فلهذا بسط جزئی در این مقام ضرور است. بدان که در این مسأله اهل قبله را چهار قول است:

اول: مذهب جهم بن صفوان است که از قدمای علمای عامه عمیاء است. و او قائل شده است که خدا فاعل فعل بنده است و بنده را در فعل خود دخلی نیست.

دویّم: مذهب ابوالحسن علی بن ابی‌البشر الاشعری است. و او از جهم، متأخرتر است، و از رؤسای علمای عامه است و اتباع او را «اشاعره» می‌نامند. و او قائل است که بنده نسبت به افعال خود از طاعت و معصیت، فاعل و کاسب است، و خدا خالق آن افعال است. و این عین مذهب غُلات است که در این عصر [به آن] قائل شده‌اند.

سیّم: مذهب واصل بن عطا است که او نیز از علمای عامه است، و اتباع او را «معتزله» می‌نامند. و او قائل است که عباد در افعال خود از خیر و شر مستقلند و حضرت باری را در فعل ایشان مدخلیتی نیست اصلاً.

و این طایفه را در اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام «مفوضه» می‌نامند؛ زیرا که به تفویض افعال عباد بر عباد قائل شده‌اند؛ چنان‌که اشاعره را در اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام «مُجبّره» نامیده‌اند؛

زیرا که ایشان به جبر عباد قائل شده‌اند. و در اخبار، اطلاق «مفوضه» بر جماعتی نیز شده که قائلند به تفویض خلق و رزق بر جناب امیرالمؤمنین ﷺ، چنان‌که ذکر آن سابقاً گذشت.

چهارم: مذهب فرقهٔ ناجیهٔ اثناعشریه است، کَثَّرَهُم الله تعالی وَخَذَلَ مُخالِفِیهِم. که ایشان عدلیه و شیعه و پیروان ائمهٔ هدی ﷺ می‌باشند. و قائلند که عباد فاعل افعال خودند از خیر و شر، و جناب اقدس الهی را در فعل ایشان مدخلیتی نیست، بجز از توفیق در طاعت و خذلان در معصیت؛ به این معنی که هرگاه بنده اراده و عزم طاعت نماید، حضرت باری عزّاسمه اسباب طاعت را از برای او مهیا و آماده می‌نماید و به او اذاقهٔ حلاوت عبودیت می‌نماید؛ پس بنده صبر می‌نماید به مشاقّ عبادات به نحوی که غیرموفقان نتوانند صبر نمود.

و هرگاه اراده و عزم معصیت نماید، جناب اقدس الهی در میان او و معصیت حائل نمی‌شود؛ به این معنی که او را بر ترک معصیت مجبور نمی‌گرداند، پس آن بنده را خذلان عارض می‌شود و معصیت در نظر او قبیح نمی‌نماید. پس توفیق، بنده را در فعل طاعت، و خذلان، در ترک معصیت، مسلوب الاختیار نمی‌نماید؛ بلکه با وجود توفیق و خذلان، بنده در فعل طاعت و ترک معصیت و نقیض آن‌ها مختار می‌باشد.

الحاصل، مذهب شیعه آن است که فعل از بنده و خلق آن از خدا نیست، چنان‌که اشاعره قائلند، و به ایشان نیز تفویض نشده که خدا هیچ مدخلیتی نداشته باشد، چنان‌که معتزله قائلند؛ بلکه فعل از بنده، و توفیق و خذلان از خدا است.

[نقد دیدگاه اشاعره و معتزله در خلق افعال]

و عمدهٔ ادلهٔ اشاعره آن است که بنده هر فعلی را می‌کند یا مرجحی دارد یا ندارد. اگر فعل بنده مرجحی نداشته باشد، ترجیح بلامرجح لازم می‌آید، پس معلوم است که فعل بنده مرجحی دارد. و آن مرجح، یا فعل خود بنده است یا فعل خدا است. و اول، مستلزم تسلسل است و آن باطل است. و دویّم مُثبِت مطلوب است؛ زیرا که مرجح، سبب فعل است، و وجود سبب، مستلزم وجود مسبَّب است.

و به بعضی آیات و اخباری که دلالت می‌کند بر اینکه خدا خالق خیر و شر است و همهٔ

اشیاء با اختیار خداست نیز مستمسک شده‌اند. و ذکر آن‌ها با اجوبهٔ آن‌ها، بعد از ذکر ادلهٔ شیعه مذکور خواهد شد؛ ان شاءالله تعالی.

و عمده ادلهٔ معتزله، عدم جواز جبر و ظلم است به خدا. پس هرگاه بنده فعلی را به عمل بیاورد و خدا آن فعل را بیافریند، جبر لازم می‌آید و آن قبیح است.

و جواب اشاعره به دو وجه است:

اول: به طریق معارضه؛ و می‌گوییم: حضرت باری عزّاسمه فعلی که می‌کند یا مرجح دارد یا ندارد؛ و ثانی مستلزم ترجیح بلامرجح است. و اول، یا فعل خود باری است یا فعل بنده. و اول، مستلزم تسلسل است؛ پس معلوم شد که مرجح فعل باری، فعل بنده است؛ و این مستلزم آن است که حضرت باری در فعل خود مجبور باشد.

و آنچه در اینجا جواب است تا اثبات اختیار از برای خدا بشود، همان جواب اشاعره است تا اثبات اختیار از برای بنده بشود.

دویّم: می‌گوییم که: ارادهٔ مختار، مرجح فعل او است. و فاعل مختار بعد از ارادهٔ فعل، محتاج به مرجح دیگر نمی‌باشد؛ و الا لازم می‌آید که در وقت توارد افعال متعدده و طرق متکثره و الوان مأکولات، انسان به جهت احتراز از ورود مناقشه ترجیح بلامرجح، یکی از آن‌ها را اختیار نتواند نمود؛ و این باطل است بالضرورة.

و جواب معتزله آن است که:

اولاً: قول به مذهب اشاعره مستلزم جبر است؛ اما بنابر مذهب شیعه ظلمی و قبیحی لازم نمی‌آید؛ زیرا که توفیق و خذلان، بنده را در فعل طاعت و معصیت مجبور و مضطر نمی‌کند. و لزوم ظلم در صورتی است که این‌ها بنده را مسلوب‌الاختیار نماید.

و ثانیاً: قول به تفویض، مستلزم سلب سلطنت خداست. خواه تفویض به معنی استقلال بنده باشد در فعل خود؛ به این معنی که توفیق و خذلان مدخلیت نداشته باشد؛ چنان‌که این تفسیر مذهب مشهور علما است. و خواه به معنای واگذاشتن افعال باشد به سوی عباد؛ به این معنی که خدا را در افعال عباد، حکمی از احکام خمسه نباشد و [حکم] افعال، مفوض

به اختیار عباد باشد؛ چنان‌که این تفسیر،[۱] مذهب شیخ مفید و شیخ احمد بن فهد[۲] است.

و مع‌ذلک تفویض به معنی اخیر، منافی اوامر و نواهی نیز هست؛ زیرا که تفویض، مناقض امر و نهی است. فلهذا این دو شیخ جلیل که تفویض را به این معنی تفسیر نموده‌اند، با ورود اوامر و نواهی جواب داده‌اند، و امر بین الأمرین را به امر و نهی الهی تفسیر نموده‌اند؛ چنان‌که شیخ مفید ﷺ در *عقاید* خود، کلامی فرموده که ترجمهٔ آن این است:

> تفویض عبارت است از رفع حظر از خلق در افعال ایشان، و مباح‌نمودن است از برای ایشان، آن چیزی را که بخواهند از اعمال. و این قول زنادقه و اصحاب اباحات است.
>
> و واسطه در میان قول به جبر و قول به تفویض که مذهب شیعه است، آن است که خدا قدرت داد خلق را بر افعال خودشان و تمکین داد ایشان را از عمل‌های خودشان و از برای ایشان حدود قرار داد، و نهی نمود ایشان را از قبایح، با زجر و تخویف و وعد و وعید.
>
> و نیست اِقدار و تمکین خدا ایشان را در اعمال خودشان، جبرکنندهٔ ایشان را بر اعمال. و تفویض ننموده به سوی ایشان اعمال را؛ از برای منع‌نمودن خدا ایشان را از اکثر آن عمل‌ها و وضع‌نمودن خدا حدود از برای ایشان در اعمال. و امر نمود ایشان را به اعمال حسنه و نهی نمود ایشان را از اعمال قبیحه، پس این است فاصله در میان جبر و تفویض.[۳] تمام شد عبارت شیخ.

و این تفسیر اگرچه به‌خلاف مشهور است، لکن فی ذاته عیبی ندارد و بعضی اخبار نیز مؤید این قول است. و تفویض به این معنی می‌تواند مذهب کسی بشود که قائل است بر اینکه در نفس الامر، خدا حکمی ندارد، بلکه احکام الهی بِتمامها تابع رأی مجتهد است.

---

۱. ص: تفصیل.

۲. حلی، *عدة الداعی*، ص۳۲۵.

۳. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۴۷: «التَفوِیضُ هُوَ القَولُ بِرَفعِ الحَظْرِ عَنِ الخَلقِ فِي الأَفعالِ وَالإِباحَةِ لَهُم مَعَ ما شَاؤُوا مِنَ الأَعمَالِ، وَهَذَا قَولُ الزَنَادِقَة وَأَصحَابِ الإِبَاحَاتِ؛ وَالوَاسِطَةُ بَینَ هَذَینِ القَولَینِ أَنَّ اللهَ تَعَالی أَقدَرَ الخَلقَ عَلَی أَفعَالِهِم وَمَكَّنَهُم مِن أَعمَالِهِم وَحَدَّ لَهُم الحُدُودَ فِي ذَلِكَ وَرَسَمَ لَهُم الرُسُومَ وَنَهاهُم عَنِ القَبائِحِ بِالزَجرِ وَالتَخوِیفِ، وَالوَعدِ وَالوَعِیدِ، فَلَم یَكُن بِتَمكِینِهِم مِنَ الأَعمَالِ مُجبِراً لَهُم عَلَیها، وَلَم یُفَوِّض إِلَیهِم الأَعمَالَ لِمَنعِهِم مِن أَكثَرِها، وَوَضَعَ الحُدُودَ لَهُم فِیها، وَأَمَرَهُم بِحُسنِها، وَنَهَاهُم عَن قَبِیحِها، فَهَذَا هُوَ الفَصلُ بَینَ الجَبرِ وَالتَفوِیضِ».

[شرح دلایل دیدگاه امامیه در شش وجه]

و ادلهٔ فرقهٔ ناجیه در اثبات مذهب خودشان چند وجه است:

[وجه اول: استلزام نفی تکالیف]

اول آن‌که: هرگاه خالق افعال عباد، خدا باشد، تکالیف شرعیه از ایشان ساقط می‌شود؛ زیرا که جواز تکلیف، فرع اقتدار مکلف است. و چون بنابر این شد که خدا خالق افعال عباد باشد، پس خلق خدا متمم افعال عباد خواهد بود، و مکلف بر اتمام افعال خود قدرت نخواهد داشت. و تکلیف بر غیرمقدور، تکلیف مالایطاق خواهد بود. و چون تکلیف بر غیرمقدور محال است، پس تکالیف شرعیه از مکلفین ساقط خواهد بود.

[وجه دوم: تنافی با عدل الهی]

دویّم آن‌که: بر فرض مذکور لازم می‌آید که خدا ظالم باشد، تعالی الله عن ذلك؛ زیرا که هرگاه خدا خلق نماید در عباد، معاصی را و کفر را، و باز ایشان را به سبب آنچه در ایشان خلق نموده عذاب نماید، مستلزم ظلم است. و شبهه‌ای نیست که بنابر فرض مذکور، فرقی نیست در میان خلق‌نمودن کفر در کافر و فسق در فاسق، و خلق‌نمودن لون و بلندی و کوتاهی در ایشان. و چنان‌که تعذیب سیاه و سفید از برای رنگ ایشان، و بلند و کوتاه از برای مقدار قامت ایشان ظلم است، همچنین تعذیب از برای کفر و فسق نیز ظلم است.

و مجرد فعل مکلف در معاصی، فارق نمی‌شود؛ زیرا که مفروض آن است که فعل مکلف، بدون خلق خدا تمام نمی‌شود.

[وجه سوم: تنافی با وجدان تفاوت بین افعال اختیاری و اضطراری]

سیّم آن‌که: بالبدیهة فرق است در میان حرکات اختیاریه ما چون برجستن، و در میان حرکات اضطراریه ما چون از بام افتادن. و بنابر فرض مذکور، در میان این دو حرکت فرقی نخواهد بود؛ زیرا که چنان‌که ما در افتادن از بام بی‌اختیاریم، هم‌چنان در برجستن نیز بی‌اختیاریم. از جهت اینکه حرکت و برجستن را خدا در میان ما خلق نموده و ما در آن مستقل نیستیم؛

و عدم تفرقه فیما بین این دو حرکت، باطل است بالضرورة.

[وجه چهارم: تنافی با استحقاق مدح و ذم]

چهارم آن‌که: بنابر فرض مذکور، مدح محسن و ذم مُسیء قبیح خواهد بود؛ زیرا که مدح و ذم در فعل خود ایشان می‌شود. و بنابر فرض مذکور، احسان و اسائه را خدا در ایشان آفریده و بالاستقلال فعل خود ایشان نبوده تا مستحق مدح و ذم بوده باشند. و مدح و ذم ایشان در این صورت نمی‌شود، مگر مثل مدح و ذم کسی، از جهت احسان و اسائهٔ کسی دیگر؛ و این قبیح و باطل است بالبدیهة.

[وجه پنجم: مخالفت با آیات]

پنجم: آیات قرآنی است، مثل: ﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَه﴾؛[1] یعنی: آن‌چنان خدایی که نیکو کرد هرچیزی را، که خلق کرد آن را. هرگاه خدا خالق افعال عباد باشد، لازم می‌آید که خلق شر نموده باشد؛ زیرا که بعضی از افعال ایشان شر است مثل معاصی. و مذهب شیعه آن است که تمامی افعال خدا خیر صِرف است و خدای ﷻ خلق شر ننموده. چنان‌که علامه حلی ﷺ در *استقصاء النظر*[2] و میرزای[3] صاحب *قوانین* تَغَمّدهُ‌الله‌بغُفرانِه در رسالهٔ فارسیه خود، و شیخ مفید ﷺ در *عقاید* خود[4] تصریح نموده‌اند که مجموع افعال خدا، منوط به حِکم و خیر محض است.

و شیخ طبرسی ﷺ در *احتجاج*، حدیث طولانی که متضمن سؤالات زندیق و اجوبهٔ حضرت امام جعفر صادق ﷺ است روایت نموده، و از جمله اجوبهٔ آن حضرت این بود که فرمود که:

> همهٔ سباع ضاره و جانوران ترساننده و کرم و پشه و مارها و عقرب‌ها از برای حکمت و مصلحت است. آیا نیست چنین که گمان می‌کنی که عقرب‌ها نفع می‌کند از درد مثانه و سنگ مثانه از برای کسی که بول می‌نماید در فراش؟ و به‌درستی که بهترین

---

۱. سورهٔ سجده، آیهٔ ۷.

۲. حلی، *استقصاء النظر*، ص۵۹.

۳. ص: مرزای.

۴. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۴۹-۵۰.

تریاق از گوشت‌های افعی‌ها ساخته می‌شود؛ و گوشت افعی‌ها را هرگاه بخورد جذام‌دار، سبب نفع او می‌شود؟ و گمان می‌کنی به‌درستی که کرم سرخی که یافته می‌شود در زیر زمین، نفع می‌دهد ناخوشی آکله را؟

زندیق گفت: بلی. آن حضرت فرمود:

اما پشه، پس بعضی سببش این است که آن گردانیده شده است رزق‌های مرغان. و اهانت نموده با آن خدا، پادشاه جباری را که تمرد می‌کرد بر خدا.

پس بعد از کلامی، آن حضرت فرمودند که:

به‌درستی که ما اگر می‌دانستیم هر چیزی را که خدا خلق کرده است او را، از برای چه خلق کرده است، هرآینه می‌شدیم ما برابر با خدا در علم او، و می‌دانستیم هر آن چیزی را که خدا می‌داند، و مستغنی می‌شدیم از خدا، و می‌شدیم ما و خدا در علم برابر. تا آخر حدیث.[1]

و نیز فرموده: ﴿ما تَرى فِي خَلْقِ الرَّحْمانِ مِنْ تَفاوُتٍ﴾؛[2] یعنی: نمی‌بینی تو در مخلوق خدا، از اختلاف و عدم تناسب. یعنی: آفریدن خدا موافق حکمت است و چنین نیست که بعضی از اجزای ضروریهٔ مخلوق فوت شده باشد.

و شبهه‌ای نیست که افعال عباد، مشتمل بر اختلاف و عدم تناسب است؛ مثل معصیتی که بنده می‌کند، مناسب حکمت و امر الهی نیست. هرگاه بنابر این باشد که خدا خالق افعال عباد باشد، لازم می‌آید که مخلوق خدا مختلف، و با حکمت غیرمتناسب باشد، و حال آن‌که آیهٔ مبارکه نفی تفاوت نموده.

---

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۴۲: «قَالَ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللهِ، أَلَهُ شَرِيكٌ فِي مُلْكِهِ أَوْ مُضَادٌّ لَهُ فِي تَدْبِيرِهِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا هَذَا الْفَسَادُ الْمَوْجُودُ فِي الْعَالَمِ مِنْ سِبَاعٍ ضَارِيَةٍ وَهَوَامَّ مَخُوفَةٍ، وَخَلْقٍ كَثِيرٍ مُشَوَّهَةٍ، وَدُودٍ وَبَعُوضٍ وَحَيَّاتٍ وَعَقَارِبَ، وَزَعَمْتَ أَنَّهُ لَا يَخْلُقُ شَيْئاً إِلَّا لِعِلَّةٍ لِأَنَّهُ لَا يَعْبَثُ؟ قَالَ: أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ الْعَقَارِبَ تَنْفَعُ مِنْ وَجَعِ الْمَثَانَةِ وَالْحَصَاةِ وَلِمَنْ يَبُولُ فِي الْفِرَاشِ، وَأَنَّ أَفْضَلَ التِّرْيَاقِ مَا عُولِجَ مِنْ لُحُومِ الْأَفَاعِي؛ فَإِنَّ لُحُومَهَا إِذَا أَكَلَهَا الْمَجْذُومُ بشب [بِشبت] نَفَعَهُ، وَتَزْعُمُ أَنَّ الدُّودَ الْأَحْمَرَ الَّذِي يُصَابُ تَحْتَ الْأَرْضِ نَافِعٌ لِلْأَكِلَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ عليه‌السلام: فَأَمَّا الْبَعُوضُ وَالْبَقُّ فَبَعْضُ سَبَبِهِ أَنَّهُ جَعَلَهُ أَرْزَاقَ الطَّيْرِ وَأَهَانَ بِهَا جَبَّاراً تَمَرَّدَ عَلَى اللهِ... وَاعْلَمْ أَنَّا لَوْ وَقَفْنَا عَلَى كُلِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ اللهُ تَعَالَى لِمَ خَلَقَهُ وَلِأَيِّ شَيْءٍ أَنْشَأَهُ، لَكُنَّا قَدْ سَاوَيْنَاهُ فِي عِلْمِهِ وَعَلِمْنَا كُلَّ مَا يَعْلَمُ، وَاسْتَغْنَيْنَا عَنْهُ، وَكُنَّا وَهُوَ فِي الْعِلْمِ سَوَاءً».

۲. سورهٔ ملک، آیهٔ ۳.

و نیز فرموده: ﴿السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُما﴾؛[۱] یعنی: مرد دزد و زن دزد، پس ببرید شما دست‌های ایشان را. و نیز فرموده: ﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ واحِدٍ مِنْهُما مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾؛[۲] یعنی: زن زناکننده و مرد زناکننده، پس بزنید به هر یکی از ایشان صد تازیانه. و در این آیات و غیراین‌ها از آیات قرآنی، جناب اقدس الهی نسبت افعال بندگان را به خودشان داده، و نفرموده که افعالی که بندگان می‌کنند و من در ایشان آن افعال را می‌آفرینم، حکمش فلان است.

و بعضی آیاتی که دال است بر اسناد افعال عباد به خدا، مثل اینکه فرمود: ﴿خَتَمَ اللهُ عَلى قُلُوبِهِم﴾[۳] و ﴿طَبَعَ اللهُ عَلى قُلُوبِهِم﴾[۴] و ﴿ما أَصابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللهِ﴾[۵] و ﴿وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ﴾[۶] و ﴿ما تَشاؤُونَ إِلَّا أَن يَشاءَ اللهُ﴾[۷] و غیرآن‌ها، مراد از آن‌ها آن است که به سبب ولوع ایشان در معاصی و اصرار ایشان در سیئات، ما به ایشان خذلان دادیم؛ یعنی حائل نشدیم در میان ایشان و کفر و عصیان؛ چنان‌که توفیق می‌دهیم اهل طاعت را به سبب توجیه اسباب و چشانیدن لذت بندگی.

و مراد از «حسنه» در آیهٔ مبارکه ارزانی است، و این تفسیر از ائمهٔ هدی علیهم‌السلام وارد شده؛[۸] و بلاشُبهه ارزانی، فعل خدا است، نه فعل بنده. و همچنین مراد از اضلال در آیهٔ مبارکه، خذلان است.

و معنی ﴿وَما تَشاؤُنَ إِلَّا أَن يَشاءَ اللهُ﴾[۹] آن است که ائمهٔ هدی علیهم‌السلام چیزی را خواهش نمی‌کنند، مگر اینکه آن چیز را خدا خواهش نماید.

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۳۸.

۲. سورهٔ نور، آیهٔ ۲.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۷.

۴. سورهٔ محمد، آیهٔ ۱۶.

۵. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۹.

۶. سورهٔ غافر، آیهٔ ۳۳.

۷. سورهٔ انسان، آیهٔ ۳۰.

۸. بنابر گزارش *تفسیر قمی*، یکی از تفاسیر اهل‌بیت علیهم‌السلام از «حسنات» در قرآن، صحت، سلامت، امنیت، عافیت و وسعت در روزی است. (قمی، *التفسیر*، ج۱، ص۱۴۴). همچنین بنا بر روایتی در ذیل آیهٔ ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾ «حسنة» به وسعت در معیشت تفسیر شده است. (عیاشی، *التفسیر*، ج۱، ص۹۸).

۹. سورهٔ انسان، آیهٔ ۳۰.

و این تفسیر را در *صافی* از کتاب *خرائج* از حضرت قائم علیه السلام روایت نموده که آن حضرت سؤال کرده شد از مفوضه؛ فرمود:

دروغ گفتند ایشان. بلکه قلب‌های ما ظرف‌های خواهش خداست؛ پس هرگاه خدا خواست، ما می‌خواهیم.[1]

یعنی: بر خدا سبقت نمی‌کنیم در افعال و اقوال خود، بلکه عباد مُکرم هستیم که پیشی نمی‌گیریم بر خدا در سخن.

و در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ وَما كانَ لِنَفْسٍ أَن تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذنِ الله﴾،[2] حجتی از برای مجبّره نیست. و ظاهر معنی آیهٔ مبارکه آن است که اگر بخواهد خدای تو، هرآینه ایمان می‌آورد هر که در زمین است همهٔ ایشان. آیا تو اکراه می‌کنی مردم را تا اینکه بگردند ایمان‌آورندگان؟ و نبوده از برای هیچ نفس اینکه ایمان آورد، مگر به اذن خدا.

و همچنین در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَما تَعْمَلُونَ﴾[3] دلیلی از برای ایشان نیست؛ زیرا که آیهٔ سابقه بر این آیه یعنی قوله تعالی: ﴿أَ تَعْبُدُونَ ما تَنْحِتُونَ﴾[4] قرینهٔ صریحه است بر اینکه مراد از «ما تعملون» بت‌هاست که ایشان می‌تراشیدند؛ یعنی خدا خلق کرده شما را و آن بت‌ها را که شما آن‌ها را می‌تراشید.[5]

و شیخ بزرگوار صدوق محمد بن علی در *توحید* روایت نموده از جناب امام رضا علیه السلام در حدیث طولانی که آن حضرت در تفسیر این آیه[6] فرمود که:

---

۱. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۵، ص۲۶۶: «كَذَبُوا بَلْ قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللهِ ﷻ فَإِذَا شَاءَ اللهُ تَعَالَى شِئْنَا». همچنین نک: خصیبی، *الهدایة الکبری*، ص۳۵۹؛ مسعودی، *اثبات الوصیة*، ص۲۶۲؛ طوسی، *الغیبة*، ص۲۴۷؛ طبری، *دلائل الامامة*، ص۵۰۶؛ راوندی، *الخرائج والجرائح*، ج۱، ص۴۵۹.

۲. سورهٔ یونس، آیهٔ ۹۹-۱۰۰.

۳. سورهٔ صافات، آیهٔ ۹۶.

۴. سورهٔ صافات، آیهٔ ۹۵.

۵. جایگاه این بند بر اساس ترتیب نسخه ش و ن بوده و در نسخه ص میان صدر و ذیل روایت بعدی صدوق آمده است که به نظر می‌رسد ترتیب هر سه نسخه نادرست است؛ چه این‌که روایت نقل‌شده از صدوق متناسب با تفسیر بند پیشین است.

۶. اشاره به آیهٔ سابق: ﴿وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ﴾ دارد.

یا محمد، اگر بخواهد خدای تو، هرآینه ایمان می‌آورد هر که در زمین است بر سبیل الجا و اضطرار؛ هم‌چنان‌که ایمان می‌آورند در وقت معاینهٔ موت و آخرت. و اگر می‌کردم این را به ایشان، مستحق نمی‌شدند از من ثواب را و نه مدح را. لکن من اراده کردم از ایشان، اینکه ایمان بیاورند در حالت اختیار و غیرمضطر، تا مستحق بشوند از من نزدیکی را و کرامت را و دوام خلود را در بهشت خلد. و اما قول [او] ﷻ: ﴿إلّا بِإذنِ اللهِ﴾،[1] و اذن خدا، امر خداست به ایمان، مادامی که زنده و مکلف است، و الجای خداست نفوس را بر ایمان در وقت موت و زوال تکلیف.[2]

[وجه ششم: مخالفت با روایات]

ششم: اخبار است. از آن جمله، حدیثی است که شیخ بزرگوار صدوق در *عیون اخبار الرضا* روایت نموده که:

بیرون آمد ابوحنیفه روزی از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام. پس دید جناب امام موسی کاظم علیه‌السلام را. پس گفت بر آن حضرت: ای غلام،[3] از کیست معصیت؟ آن حضرت فرمود که: خالی نیست از سه حال. یا این است که از خدای ﷻ است و حال آن‌که نیست از او؛ پس لایق نیست کریم را اینکه عذاب کند بندهٔ خود را در مقابل عملی که کسب ننموده بنده آن عمل را. و یا اینکه می‌باشد از خدای ﷻ و از بنده؛ پس سزاوار نیست شریک قوی را اینکه ظلم نماید شریک ضعیف را. یا اینکه می‌باشد از بنده، و حال آن‌که معصیت از اوست؛ پس اگر عقاب کند او را خدا، پس

---

۱. سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰۰.

۲. صدوق، *التوحید*، ص ۳۴۲: «یَا مُحَمَّدُ وَلَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً عَلَى سَبِيلِ الْإِلْجَاءِ وَالِاضْطِرَارِ فِي الدُّنْيَا، كَمَا يُؤْمِنُونَ عِنْدَ الْمُعَايَنَةِ وَرُؤْيَةِ الْبَأْسِ فِي الْآخِرَةِ، وَلَوْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِهِمْ لَمْ يَسْتَحِقُّوا مِنِّي ثَوَاباً وَلاَ مَدْحاً، لَكِنِّي أُرِيدُ مِنْهُمْ أَنْ يُؤْمِنُوا مُخْتَارِينَ غَيْرَ مُضْطَرِّينَ، لِيَسْتَحِقُّوا مِنِّي الزُّلْفَى وَالْكَرَامَةَ وَدَوَامَ الْخُلُودِ فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ، أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. وَأَمَّا قَوْلُهُ تَعَالَى: وَما كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ، فَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى سَبِيلِ تَحْرِيمِ الْإِيمَانِ عَلَيْهَا، وَلَكِنْ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا مَا كَانَتْ لِتُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللهِ، وَإِذْنُهُ أَمْرُهُ لَهَا بِالْإِيمَانِ مَا كَانَتْ مُكَلَّفَةً مُتَعَبِّدَةً، وَإِلْجَاؤُهُ إِيَّاهَا إِلَى الْإِيمَانِ عِنْدَ زَوَالِ التَّكْلِيفِ وَالتَّعَبُّدِ عَنْهَا».

۳. «غلام» در این‌جا به معنای نوجوان است.

به سبب گناه اوست؛ و اگر عفو نماید از او، به سبب کرم و جود اوست.[۱]

و همین خبر را علامه حلی ﷺ در کتاب *استقصاء النظر في أحكام القضاء والقدر* مرفوعاً با تغییر جزئی روایت نموده.[۲] و در آخر آن حدیث هست که پس ابوحنیفه گفت: ﴿ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾.[۳]

و نیز آن شیخ بزرگوار در کتاب *توحید* روایت نمود از حریز بن عبدالله از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام که آن حضرت فرمود:

به‌درستی که مردم در قَدَر بر سه وجه‌اند: مردی است گمان می‌کند به‌درستی که خدای ﷻ جبر نموده خلق را بر معاصی. این کس به‌تحقیق ظلم نمود[۴] خدا را در حکم او؛ پس او کافر است. و مردی است که گمان می‌کند به‌درستی که کار مفوَّض است به بندگان؛ پس این به‌تحقیق سست نمود خدا را در تسلط او؛ پس او کافر است. و مردی است گمان می‌کند به‌درستی که خدا تکلیف می‌کند بندگان را به چیزی که طاقت دارند آن را و تکلیف نکرده ایشان را به چیزی که طاقت ندارند آن را، و وقتی که احسان می‌کند، حمد می‌کند خدا را و وقتی که بدی می‌کند، استغفار می‌کند خدا را؛ پس این مرد مُسلِم است و رسیده است به مرتبهٔ ایمان.[۵]

و نیز آن شیخ بزرگوار در *عیون اخبار الرضا* روایت نموده از جناب امام رضا عليه السلام که آن

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* عليه السلام، ج ۱، ص ۱۳۸: «خَرَجَ أَبُوحَنِيفَةَ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدَ الصَّادِقِ عليه السلام، فَاسْتَقْبَلَهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام، فَقَالَ لَهُ: يَا غُلَامُ، مِمَّنِ الْمَعْصِيَةُ؟ قَالَ: لَا تَخْلُو مِنْ ثَلَاثٍ: إِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللهِ تَعَالَى، وَلَيْسَتْ مِنْهُ، وَلَا يَنْبَغِي لِلْكَرِيمِ أَنْ يُعَذِّبَ عَبْدَهُ بِمَا لَا يَكْتَسِبُهُ، وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ اللهِ ﷻ وَمِنَ الْعَبْدِ، فَلَا يَنْبَغِي لِلشَّرِيكِ الْقَوِيِّ أَنْ يَظْلِمَ الشَّرِيكَ الضَّعِيفَ، وَإِمَّا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ، وَهِيَ مِنْهُ، فَإِنْ عَاقَبَهُ اللهُ تَعَالَى فَبِذَنْبِهِ وَإِنْ عَفَى عَنْهُ فَبِكَرَمِهِ وَجُودِهِ». همچنین نک: صدوق، *التوحید*، ص ۹۶؛ صدوق، *الأمالي*، ص ۴۱۰.

۲. حلی، *استقصاء النظر*، ص ۵۵.

۳. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۳۴.

۴. به نظر می‌رسد نگارنده، «قَدْ ظَلَمَ اللهَ فِي حُكْمِهِ» را دقیق ترجمه نکرده است. «ظلّم» ظاهراً به تشدید لام است؛ یعنی: خدا را در حکمش ظالم شمرده است.

۵. صدوق، *التوحید*، ص ۳۶۰-۳۶۱: «النَّاسُ فِي الْقَدَرِ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: رَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ اللهَ ﷻ أَجْبَرَ النَّاسَ عَلَى الْمَعَاصِي، فَهَذَا قَدْ ظَلَّمَ اللهَ فِي حُكْمِهِ، فَهُوَ كَافِرٌ، وَرَجُلٌ يَزْعُمُ أَنَّ الْأَمْرَ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِمْ، فَهَذَا قَدْ أَوْهَنَ اللهَ فِي سُلْطَانِهِ، فَهُوَ كَافِرٌ، وَرَجُلٌ يَزْعَمُ أَنَّ اللهَ كَلَّفَ الْعِبَادَ مَا يُطِيقُونَ وَلَمْ يُكَلِّفْهُمْ مَا لَا يُطِيقُونَ، فَإِذَا أَحْسَنَ حَمِدَ اللهَ وَإِذَا أَسَاءَ اسْتَغْفَرَ اللهَ، فَهَذَا مُسْلِمٌ بَالِغٌ».

حضرت فرمود که:

هر که گمان نماید که خدای ﷻ جبر نموده بندگان را بر معاصی، یا تکلیف می‌کند ایشان را چیزی را که طاقت ندارند آن را، پس نخورید ذبیحهٔ او را و قبول نکنید شهادت او را و نماز نکنید در پشت سر او و ندهید او را از زکات چیزی را.[۱]

و نیز در *توحید* روایت نموده از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود:

لا جَبرَ وَلا تَفویضَ وَلکِن أَمرٌ بَینَ أَمرین؛ یعنی: نیست جبر و نیست تفویض و لکن امری است در میان دو امر. راوی عرض کرد که: چه چیز است امر در میان دو امر؟ حضرت فرمود: مَثَل آن، مثل مردی است که دیدی تو او را در گناهی پس نهی کردی او را، پس برنگشت از گناه، پس ترک کردی او را. آیا بوده‌ای[۲] تو، آن کسی که امر نمودی او را به گناه؟[۳]

و شیخ جلیل و سدید، شیخ مفید ﵀ در *عقاید* خود روایت نموده از امام علی النقی ﷺ که:

از آن حضرت سؤال کرده شد از افعال عباد، و عرض شد به آن حضرت که: آیا افعال عباد مخلوق است از برای خدا؟ پس آن حضرت فرمود که: اگر بود خدا خالق افعال عباد، هرآینه تبرا نمی‌کرد از افعال عباد؛ و حال آن‌که خدا فرمود: ﴿إِنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛[۴] یعنی خدا بیزار است از مشرکان. و اراده نکرده خدا بیزاری را از آفریدن ذات‌های ایشان، و جز این نیست که بیزاری نموده از شرک و قبائح ایشان.[۵] یعنی از افعال بد ایشان.

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* ﷺ، ج۱، ص۱۲۴: «مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللّهَ تعالی یُجْبِرُ عِبادَهُ عَلَی الْمَعَاصِي أَوْ یُکَلِّفُهُمْ مَا لَا یُطِیقُونَ فَلَا تَأْکُلُوا ذَبِیحَتَهُ، وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَتَهُ، وَلَا تُصَلُّوا وَرَاءَهُ، وَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّکَاةِ شَیْئاً».

۲. ص و ش: بودی.

۳. صدوق، *التوحید*، ص۳۶۲: «مَثَلُ ذلِكَ رَجُلٌ رَأَیتَهُ عَلی مَعصِیَةٍ فَنَهَیتَهُ، فَلَم یَنتَهِ، فَتَرَکتَهُ، فَفَعَلَ تِلكَ المَعصِیَةَ، فَلَیسَ حَیثُ لَم یَقبَل مِنكَ فَتَرَکتَهُ کُنتَ أَنتَ الَّذي أَمَرتَهُ بِالمَعصِیَةِ». همچنین نک: کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۳۸۹.

۴. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳.

۵. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۴۳-۴۴: «أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ أَفْعَالِ الْعِبَادِ، فَقِیلَ لَهُ: [هَل هِيَ] مَخْلُوقَةٌ لِلّهِ تَعَالَی؟ فَقَالَ ﷺ: لَوْ کَانَ خَالِقاً لَهَا لَمَا تَبَرَّأَ مِنْهَا؛ وَقَدْ قَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿أَنَّ اللّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَرَسُولُهُ﴾، وَلَمْ یُرِدِ الْبَرَاءَةَ مِنْ خَلْقِ ذَوَاتِهِمْ، وَإِنَّمَا تَبَرَّأَ مِنْ شِرْکِهِمْ وَقَبَائِحِهِمْ».

و روایت نموده شیخ بزرگوار صدوق در *توحید* از جناب امام رضا علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که:

> هر که قائل شود به جبر، پس ندهید او را از زکات، و قبول نکنید از او شهادتی[۱]. به‌درستی که جناب اقدس الهی تکلیف نمی‌کند نفسی را مگر به قدر طاعت او، و بار نمی‌کند نفسی را بالاتر از طاقت او، و کسب نمی‌کند هیچ نفسی مگر بر خودش و برنمی‌دارد کسی گناه کسی دیگر را.[۲]

و نیز آن شیخ بزرگوار در آن کتاب روایت نموده از مِهزَم، گفت که:

> فرمود به من حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که: ای مهزم، خبر بده به من از چیزی که اختلاف نموده در آن، کسی که گذاشتی از دوستان ما. گفتم: در جبر و تفویض گفت‌وگو می‌نمودند. فرمود: بپرس از من. عرض کردم: خدا جبر نموده بندگان را بر معاصی؟ فرمود: خدا قاهرتر است بر بندگان از آن. گفتم: پس تفویض کرد بر بندگان؟ فرمود: خدا قادرتر است بر ایشان از آن. گفتم: پس چه چیز است این؟ خدا تو را اصلاح بدهد. راوی گفت که: پس گردانید حضرت دست مبارک[۳] خود را دو مرتبه یا سه مرتبه، پس فرمود: هرگاه جواب بدهم تو را در این مسأله، هرآینه کافر می‌شوی.[۴]

یعنی: فهمیدن «امر بین امرین» مشکل است و دانستن این مسأله واجب نیست، و از ترس اینکه نفهمی و کافر شوی به تو جواب نمی‌گویم.

[خلق خیر و شر توسط خداوند و شبههٔ جبر]

و اما اخباری که دلالت می‌کند بر صدور خیر و شر از خدای تعالی، مثل حدیثی که شیخ

---

۱. ص: شهادت را.

۲. صدوق، *التوحید*، ص۳۶۲: «مَنْ قَالَ بِالْجَبْرِ فَلَا تُعْطُوهُ مِنَ الزَّكَاةِ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُ شَهَادَةً؛ إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لا يُكَلِّفُ نَفْساً إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُحَمِّلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا، ﴿وَلا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْها وَلا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى﴾».

۳. ص و ش: ‑مبارک.

۴. صدوق، همان، ص۳۶۳: «أَخْبِرْنِي عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ مَنْ خَلَّفْتَ مِنْ مَوَالِينَا، قَالَ: فَقُلْتُ فِي الْجَبْرِ وَالتَّفْوِيضِ. قَالَ: فَاسْأَلْنِي، قُلْتُ: أَجْبَرَ اللهُ الْعِبَادَ عَلَى الْمَعَاصِي؟ قَالَ: اللهُ أَقْهَرُ لَهُمْ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: فَفَوَّضَ إِلَيْهِمْ؟ قَالَ: اللهُ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ هَذَا أَصْلَحَكَ اللهُ؟ قَالَ: فَقَلَبَ يَدَهُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ: لَوْ أَجَبْتُكَ فِيهِ لَكَفَرْتَ».

کلینی در *کافی* روایت نموده از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود:

خدای عزّ وجل فرموده: منم خدا، نیست خدا مگر من، خلق‌کنندهٔ خیر و شر. پس خوشا به حال کسی که جاری نمودم من بر دو دست او خیر را، و ویل بر کسی که جاری نمودم من بر دو دست او شر را، و ویل بر کسی که بگوید: چگونه است آن و چگونه است این![1]

جواب می‌گوییم:

اولاً که: این حدیث ضعیف است با مفضل بن عمر؛[2] و شیخ نجاشی او را فاسدالمذهب و مضطرب‌الروایة شمرده و فرموده که: او را غُلات مدح نموده و خطابی است و مصنفات او بی‌اعتبار است.[3] و از شیخ کشی اخباری در مدح او وارد شده، و لکن با تعارض نجاشی و کشی، قول نجاشی مقدم است از جهت اضبطیت او.[4]

و قطع نظر از این همه، اخبار مدح ضعیف است، و با تعارض جرح و تعدیل، قول جارح مقدم است. و مع‌ذلک از شیخ کشی اخباری نیز در ذم او وارد شده.[5]

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶: «إِنَّ فِي بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كُتُبِهِ: أَنِّي أَنَا اللهُ لَا إِلهَ إِلَّا أَنَا، خَلَقْتُ الْخَيْرَ وَخَلَقْتُ الشَّرَّ، فَطُوبى لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الْخَيْرَ، وَوَيْلٌ لِمَنْ أَجْرَيْتُ عَلى يَدَيْهِ الشَّرَّ، وَوَيْلٌ لِمَنْ يَقُولُ: كَيْفَ ذَا؟ وَكَيْفَ ذَا؟». همچنین نک: برقی، *المحاسن*، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲. استناد به ضعف مفضل ناتمام است؛ زیرا در سند این روایت، مفضل بن عمر به عبدالمؤمن الانصاری عطف شده است. افزون بر آن، در همین باب کافی، دو حدیث دیگر با واژه‌های نزدیک، از غیر مفضل نقل شده که نویسنده در ادامه، به آن دو حدیث اشاره کرده است.

۳. نجاشی، *الرجال*، ص ۴۱۶.

۴. نک: رحمان‌ستایش و جدیدی‌نژاد، *بازشناسی منابع اصلی رجال شیعه*، ص ۱۳۵، ۱۳۸. این تذکر نیز لازم است که دیدگاه کشی و نجاشی در مورد مفضل بن عمر همسو است. کشی، مفضل را منتسب به فرقه خطابیه می‌دانسته (کشی، *الرجال*، ص ۳۲۳) و روایات ذم مفضل را از برخی فقهای اصحاب نقل کرده است که مورد ستایش اویند، در حالی که خود بر اخبار ذم طعن زده است. (کشی، *الرجال*، ص ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۶). معلوم است که او روایات متعارض را در یک باب برای پذیرش هر دو دسته نیاورده است.

۵. چنان‌که برخی رجالیان نیز تصریح کرده‌اند، روایات مدح مفضل بن عمر و محمد بن سنان همگی اشکال سندی دارند، و روایات دال بر ضعف و ذم ایشان در مجموع قوی‌تر هستند و اسنادی اصطلاحاً صحیح در میان آن نیز وجود دارد. (برای نمونه، نک: اردبیلی، *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۱۲۴، ۲۵۹). این نکته نیز در خور توجه است که کشی ضمن نقل روایات مدح مفضل، چند جا تذکر داده است که راویان سند از غالیان هستند. حتی برخی از تعابیر غریب این اخبار مدح مانند ☜

و ثانیاً: خیر و شر به معنی صحت و مرض است؛ چنان‌که در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾،[1] شیخ صدوق در توحید فرموده: يَعنِي بِالخَيرِ وَالشَّرِّ الصّحّةَ وَالمَرَضَ.[2]

و ثالثاً: خلق بر دو قسم است: خلق تقدیری و خلق تکوینی. و اول عبارت است از علم الهی و نقش لوح محفوظ، و ثانی عبارت است از آفریدن مخلوقات و وجود خارجی. و مراد از خلق خیر و شر، خلق تقدیری است؛ یعنی مقدِّر و عالم خیر و شر منم. و جماعتی از علما مثل ملا محمدامین استرآبادی و ملا صالح مازندرانی[3] رحمهماالله‌تعالی و مروج مذهب امامیه و مهذب عقاید اثناعشریه، علامه مجلسی[4] تغمّده‌الله‌بغفرانه خلق را در این مقام، به خلق تقدیری تفسیر نموده‌اند.

و همچنین است معنی حدیثی که شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا* روایت نموده که جناب رسالت‌مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

> به‌درستی که خدای عزّوجلّ تقدیر نمود مقادیر را و تدبیر نمود تدابیر را، پیش از اینکه خلق نماید حضرت آدم را به دو هزار سال.[5]

یعنی: علم داشت به آنچه واقع خواهد شد در دنیا.

و اگر به خلق تقدیری تفسیر نشود، ظلم عظیمی لازم می‌آید؛ زیرا که جناب اقدس الهی پیش از ایجاد آدم به دو هزار سال، اگر به کفر زید و فسق عمرو و قتل بکر و شُرب بِشر، حکم و تقدیر فرموده باشد، و در وقت عمل این اعمال را خلق نیز نماید، پس امر نماید که شراب‌خوارها[6] را هشتاد تازیانه بزنید و قاتل را قصاص نمایید و شهادت فاسق را قبول ننمایید و کافر در آتش مخلد باشد، کدام ظلم اعظم از این خواهد بود؟! تَعالی اللهُ عَن ذلِكَ عُلُوّاً كَبيراً.

☜ «الوالد بعد الوالد»، دقیقاً به معنای بابیت غالیانه است. این اخبار و چنین تعابیری در منابع نُصیری نیز کاملاً رایج هستند. (نک: اکبری، نصیریه، بخش ۳-۳-۱).

۱. سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۳۵.

۲. صدوق، *التوحید*، ص۳۵۹.

۳. مازندرانی، *شرح الکافی*، ج۴، ص۳۹۳.

۴. مجلسی، *مرآة العقول*، ج۲، ص۱۷۲ و ج۱۲، ص۱۹۳.

۵. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۱، ص۱۴۱: «إنَّ اللهَ عزّوجلّ قَدَّرَ المَقاديرَ ودَبَّرَ التَّدابيرَ قَبلَ أن يَخلُقَ آدَمَ بِألفَي عامٍ».

۶. ص و ش: شراب‌خوار.

و به همین تفسیر است معنی دو حدیثی که شیخ کلینی در *کافی* یکی را از امام جعفر صادق ﷺ و یکی را از امام محمد باقر ﷺ به سند صحیح روایت نموده، و مضمون هر دو این است که خلق نمودم خیر و شر را، [1] یعنی دانستم آن‌ها را؛ نه اینکه اصل افعال عباد را خلق نمودم. یا [خیر و شر] محمول به صحت و مرض است.

و تفسیر تقدیر به علم، در اخبار وارد شده است؛ چنان‌که در *عیون اخبار الرضا* از حمدان بن سلیمان روایت نموده که او گفت:

نوشتم به جناب امام رضا ﷺ و سؤال نمودم از آن حضرت افعال عباد را. آیا افعال عباد مخلوق است یا مخلوق نیست؟ پس آن حضرت در جواب من نوشت که: أفْعَالُ الْعِبَادِ مُقَدَّرَةٌ فِي عِلْمِ اللهِ قَبْلَ خَلْقِ الْعِبَادِ بِأَلْفَيْ عَامٍ؛ یعنی: افعال بندگان مقدر است در علم خدا پیش از آفریدن بندگان به دو هزار سال. [2]

و نیز در آن کتاب از آن حضرت روایت نموده که جناب امیرالمؤمنین ﷺ فرمود:

اعمال بر سه قسم است: فرائض و فضائل و معاصی. اما فرائض، یعنی اوامر خدا؛ پس با امر و رضا و قضا و قدر و مشیت [و علم] خداست. اما فضائل، یعنی افعال عادی غیر از طاعات و معاصی؛ پس نیست به امر خدا؛ بلکه با رضا و قضا و قدر و مشیت و علم خداست. اما معاصی، پس نیست به امر خدا؛ و لکن با قَدَر و علم خداست، پس عذاب می‌کند بر آن. [3]

و شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا* روایت نموده از جناب امام رضا ﷺ از پدرش از پدرانش از حضرت امام حسین ﷺ که آن حضرت فرمود:

یهودی‌ای سؤال نمود از جناب امیرالمؤمنین ﷺ و گفت که: خبر بده مرا از چیزی که نیست از برای خدا و از چیزی که نیست در نزد خدا و از چیزی که نمی‌داند آن را

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۲. صدوق، *عیون اخبار الرضا* ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳. همان، ص ۱۴۲: «الْأَعْمَالُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَحْوَالٍ: فَرَائِضَ وَفَضَائِلَ وَمَعَاصِي؛ فَأَمَّا الْفَرَائِضُ، فَبِأَمْرِ اللهِ وَبِرِضَاءِ اللهِ وَبِقَضَاءِ اللهِ وَتَقْدِيرِهِ وَمَشِيَّتِهِ وَعِلْمِهِ، وَأَمَّا الْفَضَائِلُ، فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللهِ، وَلَكِنْ بِرِضَاءِ اللهِ وَبِقَضَاءِ اللهِ وَتَقْدِيرِهِ وَمَشِيَّتِهِ وَبِعِلْمِهِ، وَأَمَّا الْمَعَاصِي، فَلَيْسَتْ بِأَمْرِ اللهِ وَلَكِنْ بِقَدَرِ اللهِ وَبِعِلْمِهِ، ثُمَّ يُعَاقِبُ عَلَيْهَا».

خدا. پس امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اما آن چیزی که نمی‌داند آن را خدا، پس این قول شماست ای جماعت یهود که: عُزیر پسر خداست، و خدا نمی‌داند از برای خود پسری. و اما قول تو که نیست از برای خدا، پس نیست از برای خدا شریکی. و اما آن چیزی که نیست در نزد خدا، پس نیست در نزد خدا ظلم‌نمودن به بندگان.[1]

و نیز شیخ مزبور روایت نموده در آن کتاب به طرق مستفیضه از ابن عباس [که] گفت:

چون برگشت جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام از صفین، برخاست به سوی آن حضرت، شیخی از کسانی که حاضر شده بود با آن حضرت در جنگ صفین. پس عرض کرد که: یا امیرالمؤمنین، خبر بده ما را از بیرون رفتن ما به سوی اهل شام، آیا به قضایی است از خدا و قدری؟ پس گفت به او امیرالمؤمنین علیه‌السلام: بلی ای شیخ، پس قسم به خدا بالا نرفتید بلندی‌ای را، و پایین نیامدید نشیبی را و نه بطن وادی‌ای را، مگر به قضایی از خدا و قدری.

پس آن شیخ گفت: از نزد خدا می‌خواهم مزد تصدیع خود را یا امیرالمؤمنین.[2]

فرمود جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

مهلت بده ای شیخ! شاید که گمان نمودی تو قضای واجبی را و قدَر لازمی را. اگر باشد چنین، هرآینه باطل می‌شود ثواب و عقاب و امر و نهی و زجر، و ساقط می‌شود معنی وعد و وعید، و نمی‌بودی بر بدی‌کننده ملامتی و بر خوبی‌کننده مدحی. و هرآینه می‌شد خوبی‌کننده، اولی به ملامت از گناه‌کار؛ یعنی وجه اولویت نسبت آن عمل است به خودش، و حال آن‌که از خداست. و می‌شد گناه‌کار اولی به خوبی از خوبی‌کننده. و آن حرف بت‌پرستان است و کلام دشمنان خداست، و قدریهٔ این امت و مجوس این امت است.

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج ۲، ص ۴۶: «إنَّ يَهُودِيّاً سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَمَّا لَيْسَ لِلّهِ، وَعَمَّا لَيْسَ عِنْدَ اللهِ، وَعَمَّا لَا يَعْلَمُهُ اللهُ تَعَالَى. قَالَ عَلِيٌّ عليه‌السلام: أَمَّا مَا لَا يَعْلَمُهُ اللهُ، فَذَلِكَ قَوْلُكُمْ يَا مَعْشَرَ الْيَهُودِ: عُزَيْرٌ ابْنُ اللهِ، وَاللهُ لَا يَعْلَمُ لَهُ ابْناً، وَأَمَّا قَوْلُكَ: مَا لَيْسَ لِلّهِ، فَلَيْسَ لَهُ شَرِيكٌ، وَأَمَّا قَوْلُكَ: مَا لَيْسَ عِنْدَ اللهِ، فَلَيْسَ عِنْدَ اللهِ ظُلْمٌ لِلْعِبَادِ».

۲. احتمالاً نویسنده مقصود از این جمله را دقیق درنیافته است؛ گویا از آن جا که مخاطب امام به غلط چنین فهمید که در افعال خود مجبور است؛ درخواست اجر بر سختی‌ها را با گفتن این سخن، بعید شمرد. (نک: مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵، ص ۱۴).

ای شیخ، به‌درستی که خدای ﷻ تکلیف نموده در حالتی که مخیر نموده، و نهی نموده در حالتی که ترسانیده. و عطا نموده بر کم، بسیار. و عصیان نشده به[1] خدا در حالتی که مغلوب است، و اطاعت نشده خدا در حالتی که آن مطیع را اکراه نموده. و خلق ننموده آسمان‌ها را و زمین را و آنچه در میان آن‌هاست باطل؛ آن گمان کسانی است که کافر شده‌اند، پس وَیل بر کسانی که کافر شده‌اند ایشان از آتش!

پس برخاست آن شیخ و قصیده‌ای انشا کرد که مشتمل بود بر مدح آن حضرت و بر نفیِ مذهب جبر و اثبات مذهب عدلیه.[2]

و نیز روایت نمود در آن کتاب به سند حَسَن از حسین بن خالد از حضرت امام رضا علیه السلام که گفت:

عرض کردم به آن حضرت که: یابن رسول‌الله، به‌درستی که مردم نسبت می‌دهند ما را به سوی قول به تشبیه و جبر، از برای آن اخباری که روایت شده در این باب از پدران تو، ائمهٔ هدی علیهم السلام.

پس آن حضرت فرمود: ای پسر خالد، خبر بده به من از اخباری که روایت شده از پدران من ائمه علیهم السلام، در تشبیه و جبر بیش‌تر است یا اخباری که روایت شده است از جناب رسول‌الله صلی الله علیه و آله در آن؟ پس گفتم: بلکه آنچه روایت شده است از جناب رسول‌الله صلی الله علیه و آله در آن بیش‌تر است.

---

۱. کذا.

۲. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰: «لَمَّا انْصَرَفَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام مِنَ الصِّفِّينِ، قَامَ إِلَيْهِ شَيْخٌ من [مِمَّنْ] شَهِدَ مَعَهُ الْوَاقِعَةَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ، أَخْبِرْنَا عَنْ مَسِيرِنَا هَذَا بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَقَدَرِهِ؟... فَقَالَ لَهُ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: أَجَلْ يَا شَيْخُ، فَوَاللهِ مَا عَلَوْتُمْ تَلْعَةً وَلَا هَبَطْتُمْ بَطْنَ وَادٍ إِلَّا بِقَضَاءٍ مِنَ اللهِ وَقَدَرِهِ. فَقَالَ الشَّيْخُ: عِنْدَ اللهِ أَحْتَسِبُ عَنَائِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ علیه السلام: مَهْلًا يَا شَيْخُ! لَعَلَّكَ تَظُنُّ قَضَاءً حَتْماً وَقَدَراً لَازِماً! لَوْ كَانَ كَذَلِكَ لَبَطَلَ الثَّوَابُ وَالْعِقَابُ وَالْأَمْرُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ، وَأُسْقِطَ مَعْنَى الْوَعْدِ وَالْوَعِيدِ، وَلَمْ تَكُنْ عَلَى الْمُسِيءِ لَائِمَةٌ وَلَا لِمُحْسِنٍ مَحْمَدَةٌ، وَلَكَانَ الْمُحْسِنُ أَوْلَى بِاللَّائِمَةِ مِنَ الْمُذْنِبِ، وَالْمُذْنِبُ أَوْلَى بِالْإِحْسَانِ مِنَ الْمُحْسِنِ، تِلْكَ مَقَالَةُ عَبَدَةِ الْأَوْثَانِ وَخُصَمَاءِ الرَّحْمَنِ وَقَدَرِيَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ مَجُوسِهَا. يَا شَيْخُ، إِنَّ اللهَ تَعَالَى كَلَّفَ تَخْيِيراً وَنَهَى تَحْذِيراً وَأَعْطَى عَلَى الْقَلِيلِ كَثِيراً وَلَمْ يُعْصَ مَغْلُوباً وَلَمْ يُطَعْ مُكْرِهاً وَلَمْ يَخْلُقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَما بَيْنَهُما باطِلاً، ذلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ. قَالَ فَنَهَضَ الشَّيْخُ وَهُوَ يَقُولُ...» همچنین نک: کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۷۷-۳۸۱.

حضرت فرمود: پس بگویند به‌درستی که رسول‌الله ﷺ بود که می‌گفت قول به تشبیه و جبر را در آن هنگام.

پس گفتم به آن حضرت: به‌درستی که ایشان می‌گویند: به‌درستی که رسول‌الله ﷺ نفرموده است از آن‌ها چیزی را. جز این نیست که روایت شده است دروغ بر پیغمبر ﷺ.

حضرت فرمود: پس بگویند در پدران من ائمه علیهم‌السلام به‌درستی که ایشان نگفتند از این چیزی را، و جز این نیست روایت شده است آن دروغ بر ایشان. پس فرمود:

هرکس قائل شود به تشبیه و جبر، او کافر و مشرک است و ما از او بیزاریم در دنیا و آخرت.

ای پسر خالد، جز این نیست که دروغ بستند اخبار را بر ما در تشبیه و جبر، غُلات؛ چنانی که کوچک نمودند بزرگی خدا را. پس هر که دوست بدارد ایشان را، به‌تحقیق دشمن داشته است ما را. و هر که دشمن بدارد ایشان را، پس به‌تحقیق که دوست داشته ما را. و هر که نصرت بدهد ایشان را، پس به‌تحقیق عداوت نموده ما را. و هر که عداوت داشته باشد ایشان را، پس به‌تحقیق نصرت داده ما را.

و هر که پیوند نماید ایشان را، پس به‌تحقیق بریده است ما را. و هر که ببرد از ایشان پس به‌تحقیق پیوند نموده ما را. و هر که جفا نماید ایشان را، پس به‌تحقیق خوبی نموده ما را. و هر که خوبی نماید ایشان را، پس به‌تحقیق جفا نموده ما را. و هر که اکرام نماید ایشان را، پس به‌تحقیق اهانت نموده ما را. و هر که اهانت نماید ایشان را، پس به‌تحقیق اکرام نموده ما را. و هر که قبول نماید ایشان را، پس به‌تحقیق رد نموده بر ما. و هر که رد نماید ایشان را، پس به‌تحقیق قبول نموده ما را.

و هر که احسان نماید به سوی ایشان، پس به‌تحقیق اسائه نموده به سوی ما. و هر که اسائه نماید به سوی ایشان، پس به‌تحقیق احسان نموده به سوی ما. و هر که تصدیق نماید ایشان را، پس به‌تحقیق تکذیب نموده ما را. و هر که تکذیب نماید ایشان را، پس به‌تحقیق تصدیق نموده ما را. و هر که عطا نماید به ایشان، پس به‌تحقیق محروم نموده ما را. و هر که محروم نماید ایشان را، پس به‌تحقیق عطا نموده ما را. ای پسر

خالد، هر که بوده باشد از شیعهٔ ما، پس نگیرد البته از ایشان دوستی و نه ناصری.[۱]

و نیز در آن کتاب، روایت نموده از [برید/یزید بن عمیر بن] معاویه شامی که او گفت:

داخل شدم بر جناب امام رضا علیه السلام در مرو. پس گفتم به آن حضرت: یابن رسول‌الله، روایت شده از برای ما از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده: لا جبر ولا تفویض بل امر بین امرین. چه چیز است معنی این حدیث؟

آن حضرت فرمود که: هر که گمان کند که خدا می‌کند فعل‌های ما را، پس عذاب می‌نماید ما را بر آن افعال، به‌تحقیق قائل شده است به جبر. و هر که گمان نماید که خدا تفویض نموده امر خلق و رزق را به حجت‌های خود، پس قائل شده است به تفویض. و قائل به جبر کافر است و قائل به تفویض مشرک است.

پس گفتم: یابن رسول‌الله، چه چیز است «امر بین الامرین»؟

آن حضرت فرمود که: مختاربودن مکلف بر فعل طاعت و ترک معصیت.

پس عرض کردم که: آیا از برای خداست مشیت و اراده در افعال عباد؟

آن حضرت فرمود: اما طاعات، پس مشیت و ارادهٔ خدا در آن، امرنمودن خداست بر آن و راضی‌شدن خداست بر آن و اعانت‌نمودن خداست بر آن. اما معصیت، پس مشیت و ارادهٔ خدا در معاصی، نهی‌نمودن است از آن، و غضب و خذلان است بر آن.

عرض نمودم که: پس از برای خدا در افعال عباد، قضایی هست؟

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج ۱، ص ۱۴۲-۱۴۳: «قُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنَّ النَّاسَ يَنْسُبُونَنَا إِلَى الْقَوْلِ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ لِمَا رُوِيَ مِنَ الْأَخْبَارِ فِي ذَلِكَ عَنْ آبَائِكَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام فَقَالَ: يَا ابْنَ خَالِدٍ، أَخْبِرْنِي عَنِ الْأَخْبَارِ الَّتِي رُوِيَتْ عَنْ آبَائِيَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ أَكْثَرُ أَمِ الْأَخْبَارُ الَّتِي رُوِيَتْ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فِي ذَلِكَ؟ فَقُلْتُ: بَلْ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ فِي ذَلِكَ أَكْثَرُ. قَالَ: فَلْيَقُولُوا: إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ إِذاً! فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ رَسُولَ اللهِ لَمْ يَقُلْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّمَا رُوِيَ عَلَيْهِ. قَالَ: فَلْيَقُولُوا فِي آبَائِيَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام: إِنَّهُمْ لَمْ يَقُولُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً وَإِنَّمَا رُوِيَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ.
ثُمَّ قَالَ علیه السلام: مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ وَنَحْنُ مِنْهُ بُرَآءُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. يَا ابْنَ خَالِدٍ، إِنَّمَا وَضَعَ الْأَخْبَارَ عَنَّا فِي التَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ الْغُلَاةُ الَّذِينَ صَغَّرُوا عَظَمَةَ اللهِ تَعَالَى، فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَقَدْ أَبْغَضَنَا وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَقَدْ أَحَبَّنَا وَمَنْ وَالاهُمْ فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ وَالانَا وَمَنْ وَصَلَهُمْ فَقَدْ قَطَعَنَا وَمَنْ قَطَعَهُمْ فَقَدْ وَصَلَنَا وَمَنْ جَفَاهُمْ فَقَدْ بَرَّنَا وَمَنْ بَرَّهُمْ فَقَدْ جَفَانَا وَمَنْ أَكْرَمَهُمْ فَقَدْ أَهَانَنَا وَمَنْ أَهَانَهُمْ فَقَدْ أَكْرَمَنَا وَمَنْ قَبِلَهُمْ فَقَدْ رَدَّنَا وَمَنْ رَدَّهُمْ فَقَدْ قَبِلَنَا وَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَسَاءَ إِلَيْنَا وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمْ فَقَدْ أَحْسَنَ إِلَيْنَا وَمَنْ صَدَّقَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنَا وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ صَدَّقَنَا وَمَنْ أَعْطَاهُمْ فَقَدْ حَرَمَنَا وَمَنْ حَرَمَهُمْ فَقَدْ أَعْطَانَا. يَا ابْنَ خَالِدٍ، مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلَا يَتَّخِذَنَّ مِنْهُمْ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً».

آن حضرت فرمود: بلی، هیچ فعلی نیست که بنده آن را بکند از خیر و شر، مگر اینکه از برای خدا در آن قضایی هست.[۱]

مترجم می‌گوید که: قضا در اینجا به معنی علم است، چنان‌که تفصیل آن خواهد آمد.

و نیز در آن کتاب روایت نموده که:

ذکر شد در نزد حضرت امام رضا ﷺ جبر و تفویض. پس آن حضرت فرمود که: خبردار شوید، می‌دهم من شما را در این، قاعده‌ای که اختلاف نکنید در آن و خصومت نکند با شما بر آن احدی، مگر اینکه می‌شکنید شما او را. گفتیم: اگر ببینی این را و بفرمایی.

پس فرمود که: خدای ﷻ اطاعت کرده نشد با زور، و عصیان کرده نشد با مغلوبیت، و سرخود ننموده بندگان را در ملک خود. اوست مالک هر چیزی را که مالک نموده ایشان را. و اوست قادر بر چیزی که قادر نمود ایشان را بر آن. پس اگر طاعت نمود بندگان، نمی‌باشد خدا منع‌کننده بندگان را از آن و نه منع‌کننده از طاعت. و اگر عصیان نمود بندگان، پس اگر بخواهد خدا که حائل شود در میان ایشان و میان این فعل، می‌کند خدا. و اگر حائل نشود خدا، می‌کنند بندگان آن فعل را، پس خدا داخل ننموده بندگان را در آن فعل.

پس آن حضرت فرمود که: هر که ضبط کند حدود این کلام را پس به‌تحقیق خصومت نموده و غالب شده کسی را که مخالف اوست.[۲]

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* ﷺ، ج۱، ص۱۲۴: «دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا بِمَرْوَ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، رُوِيَ لَنَا عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالَ: إِنَّهُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ، فَمَا مَعْنَاهُ؟ قَالَ: مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ يَفْعَلُ أَفْعَالَنَا ثُمَّ يُعَذِّبُنَا عَلَيْهَا فَقَدْ قَالَ بِالْجَبْرِ، وَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللهَ ﷻ فَوَّضَ أَمْرَ الْخَلْقِ وَالرِّزْقِ إِلَى حُجَجِهِ ﷺ فَقَدْ قَالَ بِالتَّفْوِيضِ، وَالْقَائِلُ بِالْجَبْرِ كَافِرٌ وَالْقَائِلُ بِالتَّفْوِيضِ مُشْرِكٌ.
فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، فَمَا أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ؟ فقال: وُجُودُ السَّبِيلِ إِلَى إِتْيَانِ مَا أُمِرُوا بِهِ وَتَرْكِ مَا نُهُوا عَنْهُ.
فَقُلْتُ لَهُ: فَهَلْ لِلّٰهِ ﷻ مَشِيَّةٌ وَإِرَادَةٌ فِي ذَلِكَ؟ فَقَالَ: فَأَمَّا الطَّاعَاتُ فَإِرَادَةُ اللهِ وَمَشِيَّتُهُ فِيهَا الْأَمْرُ بِهَا وَالرِّضَا لَهَا وَالْمُعَاوَنَةُ عَلَيْهَا، وَإِرَادَتُهُ وَمَشِيَّتُهُ فِي الْمَعَاصِي النَّهْيُ عَنْهَا وَالسَّخَطُ لَهَا وَالْخِذْلَانُ عَلَيْهَا.
قُلْتُ: فَهَلْ لِلّٰهِ فِيهَا الْقَضَاءُ؟ قَالَ: نَعَمْ مَا مِنْ فِعْلٍ يَفْعَلُهُ الْعِبَادُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ إِلَّا وَلِلّٰهِ فِيهِ قَضَاءٌ. قُلْتُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْقَضَاءِ؟ قَالَ: الْحُكْمُ عَلَيْهِمْ بِمَا يَسْتَحِقُّونَهُ عَلَى أَفْعَالِهِمْ مِنَ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

۲. همان، ص۱۴۴.

[شرح یکی از روایات موهم جبر]

تذنیب:

بدان که شیخ کلینی ﷫ در *کافی* بعضی از اخبار روایت نموده که بعضی از اجانبه در اثبات مذهب جبر به آن‌ها متمسک شده‌اند؛ و از آن جمله، حدیثی است که به سند حسن و صحیح از امام جعفر صادق ﷼ روایت نموده که آن حضرت فرمود:

> نمی‌باشد چیزی در زمین و نه در آسمان، مگر با وجود این خصال هفت‌گانه: مشیت و اراده و قدر و قضا و اذن و کتاب و اجل. و هر که گمان نماید بر کم‌بودن یکی از این خصال، پس به‌تحقیق کافر می‌شود.[۱]

و ظاهر معنی این حدیث شریف آن است که هر فعلی و غیرفعلی که در زمین و آسمان به وجود می‌آید، موقوف است حصول آن به این هفت چیز با جعل خدا، نه با توقف ذاتی؛ یعنی مثل توقف مشروط به شروط، [و] نه با توقف مسبب به سبب. و چون خدای ﷻ در ازل می‌دانست که بعضی از مخلوقات با اختیار خودشان فعل طاعت خواهند نمود، پس آن هفت خصال را که شرط حصول طاعت بود، آفرید. یا می‌دانست که فعل معصیت خواهند نمود، پس آن هفت خصال را که شرط حصول معصیت بود، آفرید. و این مستلزم جبر نیست؛ زیرا که جبر عبارت است از خلق‌نمودن فعل عباد یا خلق‌نمودن علت و سبب فعل عباد که با تحقق آن علت و سبب، مسبب متحقق خواهد شد.

و این خصال هفت‌گانه، اسباب و علل افعال عباد نیستند، بلکه شرایط جعلیهٔ افعالند، و شرایط حقیقیه نیز نیستند. و ظاهر است که وجود شرط، مستلزم وجود مشروط نیست. و علم خدا نیز علت معلومات نیست تا در وجود آن تأثیر نماید، بلکه افعال عباد [که] لابد بود که بشود، جناب اقدس الهی آن‌ها را دانست. نه اینکه چون حضرت باری آن‌ها را دانست، فلهذا این‌ها به وجود آمد. پس اشتراط افعال عباد با خصال هفت‌گانه مستلزم جبری نخواهد بود.

و چون فهمیدن معانی این الفاظ سبعه در تأویلات امثال این اخبار ضرور است، فلهذا

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۶۶: «لَا یَکُونُ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا بِهٰذِهِ الْخِصَالِ السَّبْعِ: بِمَشِیئَةٍ، وَإِرَادَةٍ، وَقَدَرٍ، وَقَضَاءٍ، وَإِذْنٍ، وَکِتَابٍ، وَأَجَلٍ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ یَقْدِرُ عَلَی نَقْضِ وَاحِدَةٍ، فَقَدْ کَفَرَ».

معانی آن‌ها را بیان می‌کنیم، و می‌گوییم که:

«مشیت» به معنی خواهش مطلق است، و «اراده» به معنی خواهش جزمی است و این اخص از مشیت است. پس ذکر اراده بعد از ذکر مشیت، از باب ذکر خاص بعد از عام است، از جهت تأکید مشیت و اثبات آن.

و «قَدَر» عبارت است از تقدیر موجودات از جهت طول و عرض و کیل و وزن و کم و کیف به حیثیتی که زائد و ناقص نشود؛ چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿قَدْ جَعَلَ اللهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً﴾[1] به همین معنی است.

و «قضا» عبارت است از حکم. و بعضی گفته‌اند: قضا عبارت است از علم اجمالی، و قدر عبارت است از علم تفصیلی، و بعضی به عکس این، تفسیر نموده‌اند.

و «اذن» عبارت است از علم؛ چنان‌که در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿فَأْذَنوا بِحَرْبٍ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ﴾[2] به معنی علم است. یعنی بوده باشید بر علم به جنگ خدا و رسول خدا. و به همین معنی است در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَما كانَ لِنَفْسٍ أن تُؤْمِنَ إلَّا بِإذْنِ الله﴾؛[3] یعنی نیست از برای هیچ نفس[4] اینکه ایمان بیاورد، مگر به دانستن خدا در ازل و عالم ذر، ایمان او را.

و «کتاب» عبارت است از لوح محفوظ. و «اجل» عبارت است از وقت معین آن فعلی که بنده آن را خواهد به عمل آورد. و جناب اقدس الهی در ازل دانسته که آن فعل در آن وقت معین، از بنده صادر خواهد شد، و مع‌ذلک باز بنده در فعل و ترک مسلوب الاختیار نیست.

پس معنی حدیث شریف بنابر آنچه از اخبار و تفسیر علمای اخیار مستفاد می‌شود، آن است که در زمین و آسمان چیزی حادث نمی‌شود، مگر با وجود این خصال سبعه:

اول: با مشیت خدا؛ یعنی به امر و رضای خدا در طاعات، و با نهی و توعید و عدم رضای خدا در معاصی، و با رخصت خدا در مباحات و با ایجاد خدا در خود افعال الله.

---

۱. سورهٔ طلاق، آیهٔ ۳.

۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۷۹.

۳. سورهٔ یونس، آیهٔ ۱۰۰.

۴. ص: نفسی.

دویّم: با اراده و جزم‌نمودن خدا خواهش اولی را؛ به معنی جزم به امر در طاعات و جزم به نهی در معاصی و جزم به رخصت در مباحات و جزم به ایجاد در افعال الله.

سیّم: با تقدیر و اندازهٔ آن فعل از عوارض؛ یعنی با دانستن خدا اندازه و اعراض افعال عباد را.

چهارم: با قضا و حکم خدا در افعال الله و ایجاد آن، و با دادن ثواب و عقاب و رخصت در افعال عباد.

پنجم: با اذن؛ یعنی با علم در افعال الله و با تخلیه و عدم حیلولت در فعل طاعت و معصیت و مباح.

ششم: با کتاب؛ یعنی با نوشتن در لوح محفوظ، افعال عباد را. و همچنین است معنی آن در افعال الله.

هفتم: با اجل و وقت معین که در ازل دانسته.

پس هر که گمان نماید نقص یکی از این خصال را و اینکه افعال بدون این‌ها صادر می‌شود، پس او کافر است؛ چنان‌که فلاسفه به قِدم عالم قائل شده‌اند و اجل را انکار نموده‌اند. پس بنابر این تفسیر، حدیث شریف از برای مجبّره دلیل نخواهد بود.

[مطلب چهارم: بیان و نقد دیدگاه غالیان
در باور به جسد هورقلیایی و انکار معاد جسمانی]

شبهة

اعتقاد غُلات آن است که در میان این جسد متکون از اغذیه، جسد دیگری هست از عنصر صافی، که آن را در اصطلاح ایشان «هورقلیا» می‌گویند. و این دو جسد با هم ممتزج است؛ مثل امتزاج سنگ با شیشه که بعد از تصفیهٔ آن، شیشه می‌شود. و معتقدند که حشر خلایق، به آن جسد خواهد شد که از عنصر صافی است، و جسد متکون از اغذیه، به منزلهٔ لباسی است که روح آن را پوشیده و در وقت مرگ آن را کنده و دور انداخته، و این جسد متکون از اغذیه، فانی خواهد شد و عود نخواهد نمود.

و ظاهراً قالب هورقلیا در نزد ایشان، همان قالب است که متشرعه آن را قالب مثالی می‌نامند. و حاصل اعتقاد ایشان انکار معاد جسمانی است.

و دلیل ایشان آن است که هرگاه این دو قالب در میان همدیگر نباشند، ظلم و جبر لازم خواهد آمد؛ زیرا که در اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام وارد شده که تنعم و تعذب در عالم برزخ، با قالب مثالی خواهد شد. هرگاه این قالب در فعل طاعت و معصیت با قالب غذایی شریک نباشد، عوض به غیرکاسب خواهد رسید. و چون در اخبار وارد شده که مؤمن در وقت دخول به بهشت، صاف و خوش‌شکل می‌شود و کثافات و اشعار[1] و فضلات از او ساقط می‌شود،

---

۱. ص: -و اشعار.

پس معلوم است که قالب غذایی، فانی و قالب مثالی، عائد خواهد شد.

[نقد این دیدگاه با اثبات معاد جسمانی و قالب مثالی]

و ما جواب می‌گوییم ایشان را که: قول به حشر با غیر این قالب غذایی و دنیوی، انکار ضروری دین و خلاف مستفاد از آیات و اخبار ائمهٔ طاهرین است. و ادلهٔ شرعیه دلالت می‌کند که معاد و حشر با همین جسد است که از اغذیه متکون است. و انسان بعد از موت، روح او به قبر او داخل می‌شود، پس به اذن الهی روح را داخل همین جسد نموده،[1] سؤال نکیرین و فشار قبر می‌شود. بعد از آن روح از بدن مفارقت نموده، داخل قالب مثالی می‌شود. و در آن قالب، یا متنعم یا معذب می‌شود تا روز قیامت.

پس جسد غذایی به امر الهی بعد از پوسیدن و خاک‌شدن زنده می‌شود و روح را از قالب مثالی بیرون نموده، داخل همین جسد غذایی دنیوی نموده، محشور می‌نمایند. و قالب مثالی در میان این جسد غذایی نیست.

و از بعضی اخبار مستفاد می‌شود که قالب مثالی همهٔ مخلوقات، در عرش است؛ و ما ادلهٔ این مطالب را از کلام ائمهٔ هدی علیهم السلام ذکر می‌نماییم. و چون مطلوبی به خبر مخبر صادق واجب الطاعة[2] ثابت شد، کسی را نمی‌رسد که ایراد مناقشه نماید و با وساوس شیطانی به امام خود اعتراض نماید. و بعد از ثبوت حکمت و عدل حضرت باری عزّاسمه، با شُبَه واهیهٔ شیطانی، عتبهٔ ربوبیت و الوهیت را مورد اعتراض و مناقشه‌نمودن، شیوهٔ ارباب دیانات نیست.

[اثبات معاد جسمانی]

و ما بیان می‌کنیم ادلهٔ معاد جسمانی را و اخباری را که دال است بر وجود قالب مثالی و جدابودن آن از این جسد، و بودن قوالب مثالیه در عرش؛ تا اثبات آن، مستلزم نفی مذهب

---

۱. از برخی از روایات چنان استفاده می‌شود که روح متوفی به همان جسد دفن‌شده بازمی‌گردد و مورد سؤال واقع می‌شود. (نک: کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۳۴۴، ۵۸۹، ۵۹۱؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۵۸؛ کشی، *الرجال*، ص۴۰۴؛ حرانی، *تحف العقول*، ص۲۴۹؛ ابن شهرآشوب، *المناقب*، ج۳، ص۲۲۵). در همین راستا علامه مجلسی نوشته است: «وَيَرُدُّ إليهِ الحَياةُ فِي القَبرِ إمّا كامِلاً أو إلى بَعضِ بَدَنِهِ كَما مَرَّ فِي بَعضِ الأَخبارِ». (مجلسی، *بحار الانوار*، ج۶، ص۲۷۰).

۲. ص: واجب الإطاعة.

خصم بوده، مذهب حق، قائم، و باطل، داحض بوده باشد ان شاءالله تعالی.

دلیل اول: به بودن حشر با این جسد دنیوی غذایی، ضرورت دین و اجماع مسلمین است. حتی علمای اسلام منکر معاد جسمانی را از ربقهٔ اسلام خارج می‌دانند. و از این جهت بعضی از فلاسفه و متصوفه را که قائل به معاد روحانی شده‌اند و اعادهٔ معدوم را تجویز نمی‌کنند، کافر می‌دانند.[1]

دلیل دویّم: آیات قرآنی است، مثل قوله تعالی: ﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾.[2] در *تفسیر صافی* از *عیاشی* روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام فرمودند که:

> اُبیّ بن خلف به خدمت باسعادت جناب رسالت‌مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و در دست خود استخوان[3] پوسیدهٔ آدمی داشت، و آن استخوان را در میان انگشتان خود می‌مالید و می‌گفت: ﴿أَ إِذا كُنَّا عِظاماً وَرُفاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؟﴾[4] یعنی: آیا وقتی که ما شدیم استخوان‌ها و پوسیده، آیا به‌درستی که ما هرآینه برانگیخته‌شدگانیم؟ پس این آیهٔ مبارکه نازل شد که بگو ای محمد: زنده می‌کند این استخوان‌ها را خدایی که آفرید آن‌ها را در اول بار.[5]

و آیاتی که دلالت دارد بر احیاء همین جسد غذایی دنیوی و بودن حشر با همین جسد، بسیار است؛ مثل قول خدا: ﴿والْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلى أَفْواهِهِمْ وَتُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛[6] یعنی: در روز جزا مُهر می‌زنیم ما بر دهن‌های ایشان و حرف می‌زند با ما دست‌های ایشان و شهادت می‌دهد پاهای ایشان به آن چیزی که بودند ایشان که کسب نموده بودند.

---

۱. برای نمونه نک: مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقین*، ج۱، ص۴۸۵؛ مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج۷، ص۴۷-۴۸؛ کاشف الغطاء، *انوار الفقاهة*، ص۳۶۲.

۲. سورهٔ یس، آیهٔ ۷۹.

۳. ص: استخوانی.

۴. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۴۹.

۵. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۳، ص۱۹۶: «جَاءَ أُبَيُّ بْنُ خَلَفٍ فَأَخَذَ عَظْماً بَالِياً مِنْ حَائِطٍ، فَفَتَّهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً؟ فَأَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى: ﴿قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ﴾». نک: عیاشی، *التفسیر*، ج۲، ص۲۹۶.

۶. سورهٔ یس، آیهٔ ۶۵.

و مثـل قـول خـدا: ﴿قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا قالُوا أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ﴾؛[۱] یعنی: گفتند کفار به اعضای خود که چرا شهادت دادید شما بر ما؟ گفتند ایشان: گویا گردانید ما را خدای، چنانی که گویا گردانید او همه چیز را، و حال آن‌که آن خدا خلق کرد شما را در اول بار.

و ایراد مناقشه با قول خدا: ﴿أَ وَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَالْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلى أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم﴾[۲] به اینکه مِثل، غیر آن جسد اوّلی است، مدفوع است به اینکه جسد ثانی که از خاک جسد اوّلی خلق شده، عین اول و غیر اول است.

و این جواب مأخوذ است از روایتی که شیخ طبرسی در *احتجاج* از امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده که:

> ابن ابی‌العوجاء سؤال نمود از آن حضرت از قول خدا: ﴿كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ﴾[۳] چه گناه دارد آن غیر؟ یعنی در روز قیامت که پخته می‌شود پوست‌های ایشان، تبدیل می‌کنیم ما از برای ایشان پوست‌هایی که غیر آن پوست اوّلی است، تا تاب عذاب داشته، عذاب را بچشند.
>
> ابن ابی‌العوجاء گفت که: چه گناه دارد آن پوست تازه که غیرپوست اول است؟
>
> آن حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست غیر پوست اول است و عین پوست اول است.
>
> گفت ابن ابی‌العوجاء: پس مثالی بزن از برای من در این خصوص، چیزی را از امر دنیا.
>
> آن حضرت فرمود: نَعَم، آیا دیده‌ای تو هرگاه کسی بگیرد خشتی را و بشکند آن را، پس برگرداند خاک همان خشت را به قالب خود؟ پس آن خشت دویّمی، عین خشت اول است و غیر اول است.[۴]

---

۱. سورهٔ فصلت، آیهٔ ۲۱.

۲. سورهٔ یس، آیهٔ ۸۱.

۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۵۶.

۴. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۳۵۴: «عَنْ حَفصِ بْنِ غِيَاثٍ، قَالَ: شَهِدْتُ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ يَسْأَلُ أَبَاعَبدِاللهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿كُلَّما نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْناهُمْ جُلُوداً غَيْرَها لِيَذُوقُوا الْعَذابَ﴾: مَا ذَنْبُ الْغَيْرِ؟ قَالَ: وَيْحَكَ! هِيَ هِيَ، وَهِيَ غَيْرُهَا. قَالَ: فَمَثِّلْ لِي ذَلِكَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا. قَالَ: نَعَمْ؛ أَ رَأَيْتَ لَوْ أَنَّ رَجُلاً أَخَذَ لَبِنَةً فَكَسَرَهَا، ثُمَّ رَدَّهَا فِي مَلْبَنِهَا، فَهِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا». همچنین نک: طوسی، *الامالی*، ص۵۸۱.

یعنی: در ذات عین همدیگرند و در هیئت غیرهمدیگرند.

دلیل سیّم: اخبار است. از آن جمله، خبری است که شیخ طبرسی در *احتجاج* در میان حدیث طولانی روایت نموده، و آن حدیث مشتمل است بر سؤال زندیق از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام و جواب آن حضرت. و از جمله سؤالات زندیق، این بود که پرسید از آن حضرت:

چگونه می‌شود زنده‌شدن اجسام، و حال آن‌که جسم کهنه شده و اعضای او متفرق شده، بعضی از اعضا در شهری است و آن را جانوران درندهٔ آن شهر خورده، و عضوی دیگر در شهری دیگر و آن را جانوران آن ولایت خورده، و عضوی خاک شده، و از آن خاک، گل نموده، دیوارها بنا شده؟

آن حضرت فرمود: به‌درستی که خدایی که آفرید آن جسم را از لا شیء، یعنی بی‌ماده، و صورت داد به او بی‌اشتباه به صورت دیگر، قادر است بر اینکه اعاده نماید او را، چنان‌که از اول خلق نمود او را.

زندیق گفت: واضح بکن این را از برای من.

حضرت فرمود: به‌درستی که روح مقیم است در مکان خود؛ روحِ محسن و مطیع در روشنایی و وسعت، و روحِ عاصی در تنگی و ظلمت. و بدن خاک‌شده و از شکم درنده‌ها[1] بیرون‌آمده، محفوظ است در خاک، در نزد خدایی که مخفی نمی‌شود از او مقدار سنگینی ذره در تاریکی‌های زمین، و می‌داند آن خدا، عدد و وزن همهٔ اشیاء را.

و به‌درستی که خاک ابدانی که منسوبند به روح، به منزلهٔ طلا است در میان خاک. پس در وقت حشر، می‌بارد به زمین باران زندگی. پس بلند می‌شود زمین. پس حرکت می‌کند حرکت شدیده مثل حرکت سِقاء، یعنی خیکی که روغن را از ماست جدا می‌کند. پس برمی‌گردد و بیرون می‌آید خاک بشر از میان خاک زمین؛ مثل بیرون آمدن طلا از میان خاک در وقتی که شسته می‌شود با آب؛ و چنان‌که جدا می‌شود روغن از میان شیر، در وقتی که حرکت می‌دهند شیر را در میان خیک.

پس جمع می‌شود خاک هر قالب به سوی قالب خود. پس منتقل می‌شود به اذن قادر

---

۱. ص: دزنده.

به سوی مکان روح. پس برمی‌گردد صورت‌ها به جسم‌ها به اذن مصوِّر، مثل هیئتی که در دنیا بود. و داخل می‌شود روح به ابدان. پس چون تمام شد بدن و روح، انکار نمی‌کند آن کس از نفس خود چیزی را.[۱]

[اثبات قالب مثالی]

و اما اخباری که دلالت دارد بر وجود قالب مثالی، و بر جدابودن آن از این جسد غذایی و دنیوی، پس می‌گوییم: شیخنا الأجل، شیخ بهاءالدین عاملی رحمه‌الله در *مفتاح الفلاح* در مقام تعقیبات نماز ظهر و در تفسیر تعقیب مبارک «یا مَن أظهَرَ الجَمیلَ» روایت نموده از حضرت امام به حق ناطق، جعفر صادق علیه‌السلام که آن حضرت فرمودند:

مَا مِنْ مُؤمِنٍ إلّا وَلَهُ مِثَالٌ فِي الْعَرْشِ؛ فَإذَا اشْتَغَلَ العَبدُ بِالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَنَحْوِهِمَا، فَعَلَ مِثَالُهُ مِثْلَ فِعْلِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَاهُ الْمَلَائِكَةُ، فَيُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ. وَإذَا اشْتَغَلَ الْعَبْدُ بِمَعْصِيَتِهِ أرْخَى اللهُ تعالى عَلَى مِثَالِهِ سِتْراً لِئَلَّا تَطَّلِعَ الْمَلَائِكَةُ عَلَيْهَا. فَهذا تأويلُ يا مَن أظهَر الجَمِيلَ وَسَتَرَ القَبِيحَ.[۲]

یعنی: نیست هیچ مؤمن، مگر از برای او است مثالی در عرش. پس چون مشغول می‌شود بنده به رکوع و سجود و نحو آن‌ها، کار می‌کند مثال او مثل فعل او را. پس در آن وقت می‌بینند او را ملائکه. پس رحمت می‌فرستند و استغفار می‌کنند از برای او. و چون مشغول می‌گردد بنده به گناه، سست می‌نماید خدای تعالی بر مثال او پرده

---

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج ۲، ص ۳۵۰: «وَأَنَّى لَهُ بِالْبَعْثِ؟ وَالْبَدَنُ قَدْ بَلِيَ وَالْأَعْضَاءُ قَدْ تَفَرَّقَتْ، فَعُضْوٌ بِبَلْدَةٍ يَأْكُلُهَا سِبَاعُهَا، وَعُضْوٌ بِأُخْرَى تُمَزِّقُهُ هَوَامُّهَا، وَعُضْوٌ صَارَ تُرَاباً بُنِيَ بِهِ مَعَ الطِّينِ حَائِطٌ؟ قَالَ علیه‌السلام: إِنَّ الَّذِي أَنْشَأَهُ مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ وَصَوَّرَهُ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ كَانَ سَبَقَ إِلَيْهِ، قَادِرٌ أَنْ يُعِيدَهُ كَمَا بَدَأَهُ. قَالَ: أَوْضِحْ لِي ذَلِكَ. قَالَ: إِنَّ الرُّوحَ مُقِيمَةٌ فِي مَكَانِهَا، رُوحُ الْمُحْسِنِ فِي ضِيَاءٍ وَفُسْحَةٍ وَرُوحُ الْمُسِيءِ فِي ضِيقٍ وَظُلْمَةٍ، وَالْبَدَنُ يَصِيرُ تُرَاباً كَمَا مِنْهُ خُلِقَ، وَمَا تَقْذِفُ بِهِ السِّبَاعُ وَالْهَوَامُّ مِنْ أَجْوَافِهَا مِمَّا أَكَلَتْهُ وَمَزَّقَتْهُ كُلُّ ذَلِكَ فِي التُّرَابِ مَحْفُوظٌ عِنْدَ مَنْ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَيَعْلَمُ عَدَدَ الْأَشْيَاءِ وَوَزْنَهَا، وَإِنَّ تُرَابَ الرُّوحَانِيِّينَ بِمَنْزِلَةِ الذَّهَبِ فِي التُّرَابِ، فَإِذَا كَانَ حِينُ الْبَعْثِ مُطِرَتِ الْأَرْضُ مَطَرَ النُّشُورِ، فَتَرْبُو الْأَرْضُ، ثُمَّ تمخضوا [تُمْخَضُ] مَخْضَ السِّقَاءِ، فَيَصِيرُ تُرَابُ الْبَشَرِ كَمَصِيرِ الذَّهَبِ مِنَ التُّرَابِ إِذَا غُسِلَ بِالْمَاءِ، وَالزُّبْدِ مِنَ اللَّبَنِ إِذَا مُخِضَ، فَيَجْتَمِعُ تُرَابُ كُلِّ قَالَبٍ إِلَى قَالَبِهِ، فَيَنْتَقِلُ بِإِذْنِ اللهِ الْقَادِرِ إِلَى حَيْثُ الرُّوحِ، فَتَعُودُ الصُّوَرُ بِإِذْنِ الْمُصَوِّرِ كَهَيْئَتِهَا، وَتَلِجُ الرُّوحُ فِيهَا، فَإِذَا قَدِ اسْتَوَى لَا يُنْكِرُ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئاً».

۲. شیخ بهایی، *مفتاح الفلاح*، ص ۲۰۱. پیش از شیخ بهایی، راوندی در *الدعوات* (ص ۶۰) آن را با قدری اختلاف روایت کرده است.

را، تا اینکه خبردار نشود ملائکه بر گناه او. پس این است تأویل یا مَن أظهَرَ الجَمیلَ.

و علامه مجلسی در کتاب *حیاة القلوب* به سندهای صحیح از آن حضرت روایت نموده که جناب رسالت‌مآب در مقدمهٔ معراج فرموده که:

ندا رسید به من: ای محمد، این حرم است و تویی پیغمبر محترم که حرمتِ حرم از تو است. و هرچه در زمین هست، در آسمان مثالی و شبهی[1] دارد.[2]

و جناب ملا محسن کاشی روایت نموده در *تفسیر صافی* از جناب سید السّاجدین که آن حضرت فرمود:

إنَّ فِي العَرشِ تِمثالَ جَمیعِ ما خَلَقَ اللهُ مِن البَرِّ وَالبَحرِ. قالَ : وَهذا تَأویلُ قَولِه تَعالی: ﴿وَإِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾[3].[4]

یعنی: به درستی که در عرش است مثال همهٔ آن چیزها که آفریده است او را خدا از صحرا و دریا. فرمود امام : و این است تأویل قول خدا که فرموده: نیست از هیچ چیز، مگر در نزد ما است خزینه‌های آن و نازل نمی‌کنیم آن را، مگر با اندازهٔ معلومی.

و ذکر صحرا و دریا در حدیث شریف، از باب مثال است نه از باب حصر و اختصاص. یا به تقدیر «اهل» است، یعنی از اهل بر و بحر؛ زیرا که بنابر تقدیر اینکه حرف جر از برای تبیین «جمیع ما خلق الله» باشد، تخصیص لازم می‌آید در عموم «جَمِیعِ مَا خَلَقَ الله»، و آن مجاز و خلاف اصل است. و بنا به فرض مثال، استعمال لفظ در معنی حقیقی خواهد شد و آن مَهما امکن، بر مجاز مقدم است.

---

۱. در مصدر: «شبیهی».

۲. مجلسی، *حیاة القلوب*، ج۳، ص۷۲۴. همچنین نک: کلینی، *الکافی*، ج۶، ص۶۴۲؛ صدوق، *علل الشرائع*، ج۲، ص۳۱۴.

۳. سورهٔ حجر، آیهٔ ۲۱.

۴. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۳، ص۱۰۵. در میان منابعِ شیعه این حدیث در *روضة الواعظین* (فتال، ج۱، ص۴۷) آمده است. پیش از آن ثعلبی که از صوفیان عامه است در تفسیر خود *الکشف و البیان* (ج۵، ص۳۳۶) و نیز در *یواقیت البیان* (مخطوط، ۸/ب) این حدیث را به امام صادق نسبت داده است. سپس در *کشف الاسرار* (میبدی، ج۵، ص۳۰۴)، *لباب التأویل* (خازن، ج۳، ص۵۳)، *الجامع لاحکام القرآن* (قرطبی، ج۱۱، ص۱۵) و *معالم التنزیل* (بغوی، ج۳، ص۵۴) و... تکرار شده است.

و بنا به فرض تقدیر «اهل»، اگرچه تخصیص بر تقدیر مقدم است در وقت تعارض از جهت کثرت تخصیص و شیوع آن، لکن[۱] با وجود قرینه به تعیّن تقدیر، ناچار تقدیر لازم خواهد بود؛ و قرینهٔ تقدیر، قول امام است که فرموده: وَهَذَا تَأْوِيلُ قَوْلِهِ تعالی؛ یعنی این حدیث، معنی این آیه است. و چون در آیهٔ: ﴿وَإِن مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ﴾، نکره در سیاق نفی واقع شده و آن افاده عموم می‌کند. و قول امام ﷺ: جَمِيعِ مَا خَلَقَ الله نیز عبارت از همهٔ مخلوقات بر و بحر خواهد بود. پس لفظ «اهل» مقدر خواهد بود و این ظاهر است.

پس کسی را نمی‌رسد که بگوید: این حدیث شریف، افادهٔ وجود قالب مثالی جمیع مخلوقات را نمی‌نماید؛ بلکه منحصر در تمثال صحرا و دریا باشد.

الحاصل، این حدیث دلالت ظاهری، بلکه صراحت دارد بر وجود قالب مثالی تمامی مخلوقات در عرش. پس چگونه ادعا می‌توان نمود که قوالب مثالیهٔ بنی نوع بشری در میان همین جسد دنیوی است؟! و معذلک این مدعا شاهدی و مأخذی نیز ندارد.

و شیخ مفید ﷺ در *عقاید* خود از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده که از آن حضرت سؤال نمودند از کسی که مرده در این دنیا، آیا در کجا می‌باشد روح او؟ آن حضرت فرمود که:

> هر که بمیرد و خالص نموده باشد ایمان را یا کفر را، منتقل می‌شود روح او از هیکل او به سوی مثل آن هیکل در صورت. و جزا داده می‌شود در مقابل اعمال خود تا روز قیامت. پس چون مبعوث می‌نماید خدا مردم را از قبرها، می‌آفریند تازه جسم او را و برمی‌گرداند روح او را به سوی جسد او. و محشور می‌کند او را، از برای اینکه برساند به او اعمال او را. پس مؤمن منتقل می‌شود روح او از جسد او، به سوی مثل جسد او در صورت، پس گذاشته می‌شود در باغ‌هایی از باغ‌های خدا، متنعم می‌شود در آن تا روز قیامت. و کافر منتقل می‌شود روح او از جسد او، به سوی مثل آن جسد بعینه، و گذاشته می‌شود در آتش، و عذاب داده می‌شود با آتش تا روز قیامت.[۲]

---

۱. ص: ولیکن.

۲. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۸۸-۸۹: «فَسُئِلَ عَمَّنْ مَاتَ فِي هَذِهِ الدَّارِ، أَيْنَ تَكُونُ رُوحُهُ؟ فَقَالَ ﷺ: مَنْ مَاتَ وَهوَ ماحضٌ للإيمانِ محضاً أو ماحضٌ للكُفرِ محضاً نُقِلَتْ رُوحُهُ مِنْ هَيْكَلِهِ إِلَى مِثْلِهِ فِي الصُّورَةِ، وَجُوزِيَ بِأَعْمَالِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا بَعَثَ اللهُ مَنْ فِي الْقُبُورِ أَنْشَأَ جِسْمَهُ وَرَدَّ رُوحَهُ إِلَى جَسَدِهِ وَحَشَرَهُ لِيُوَفِّيَهُ أَعْمَالَهُ، فَالْمُؤْمِنُ تَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَى ☜

و شیخ کلینی در جنائز *کافی* روایت نمود از یونس بن ظبیان که گفت:

بودم در نزد امام جعفر صادق علیه‌السلام پس فرمود آن حضرت: چه می‌گویند مردم در ارواح مؤمنین؟ پس گفتم که: می‌گویند: می‌باشد ارواح در میان حوصل‌های[1] مرغ‌های سبز، در میان قندیل‌ها در زیر عرش.

پس آن حضرت فرمود: سبحان الله! مؤمن گرامی‌تر است بر خدا از اینکه بگذارد روح او را در حوصلهٔ مرغی. یا یونس، چون وقت مرگ مؤمن می‌شود، می‌آید به پیش او محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و علی علیه‌السلام و فاطمه علیهاالسلام و حسن و حسین علیهماالسلام و ملائکه مقربین. پس چون قبض نمود روح او را خدا، می‌گذارد آن روح را در قالبی مثل قالب او که در دنیا بود؛ می‌خورند و می‌نوشند. پس چون می‌آید به پیش ایشان آینده‌ای، می‌شناسند او را به آن صورت که بود در دنیا.[2]

و نیز روایت نمود شیخ مزبور در کتاب مذکور به سند حسن از ابی‌ولّاد حنّاط از امام جعفر صادق علیه‌السلام؛ راوی گفت:

عرض نمودم به آن حضرت: فدای تو شوم، روایت می‌کنند به‌درستی که ارواح مؤمنین در حوصل‌های مرغ‌های سبز است در اطراف عرش. پس آن حضرت فرمود که: مؤمن گرامی‌تر است بر خدا از اینکه بگذارد روح او را در حوصلهٔ مرغی؛ لکن می‌گذارد در بدن‌هایی مثل بدن‌های ایشان.[3]

☜ مِثْلِ جَسَدِهِ فِي الصُّورَةِ، فَيُجْعَلُ فِي جَنَّةٍ مِنْ جِنَانِ اللهِ يَتَنَعَّمُ فِيهَا إِلَى يَوْمِ الْمَآبِ، وَالْكَافِرُ تَنْتَقِلُ رُوحُهُ مِنْ جَسَدِهِ إِلَى مِثْلِهِ بِعَيْنِهِ فَتُجْعَلُ فِي النَّارِ فَيُعَذَّبُ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ».

۱. حوصل: چینه‌دان.

۲. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۰۳: «عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه‌السلام، فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقُلْتُ: يَقُولُونَ: تَكُونُ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضْرٍ فِي قَنَادِيلَ تَحْتَ الْعَرْشِ. فَقَالَ أَبُوعَبْدِاللهِ علیه‌السلام: سُبْحَانَ اللهِ! الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، يَا يُونُسُ، إِذَا كَانَ ذلِكَ أَتَاهُ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَعَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ علیهم‌السلام وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ علیهم‌السلام، فَإِذَا قَبَضَهُ اللهُ عزوجل صَيَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا، فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا». همچنین نک: طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج۱، ص۴۶۶.

۳. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۰۱: «قُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، يَرْوُونَ أَنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حَوَاصِلِ طُيُورٍ خُضْرٍ حَوْلَ الْعَرْشِ؟ فَقَالَ: لَا، الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللهِ مِنْ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَيْرٍ، وَلكِنْ فِي أَبْدَانٍ كَأَبْدَانِهِمْ».

مترجم می‌گوید که: این اخبار صریح است در تغایر قالب مثالی با قالب دنیوی.

و بعضی اخبار دلالت دارد که ارواح مؤمنین در درختان بهشت مسکن دارند و از طعام و شراب آن تناول می‌نمایند.[۱] و بعضی دلالت دارد که خود ارواح در صفت اجسادند و در درخت‌های بهشت می‌باشند.[۲] و بعضی دلالت دارند که ارواح در حجره‌های بهشت مسکن دارند.[۳] و بعضی دلالت دارد که ارواح در باغی می‌باشند به هیئت اجساد در بهشت.[۴] و این اخبار مؤول است به اینکه ارواح در میان قالب مثالی متنعم می‌باشند.

الحاصل، تغایر قالبَین از مشاهیر عقاید شیعه است، و بودن این دو قالب در میان همدیگر دلیلی ندارد. و همچنین حشرِ با قالب دنیوی، از ضروریات اسلام و مذهب علمای اعلام است و منکر آن، از دین اسلام خارج است.

و شیخ مفید ﷺ در شرح خود بر *عقاید* شیخ صدوق ﷺ نوشته که:

> اشخاصی که ایمان خالص و کفر خالص نداشته باشند، از ثواب و عقاب چیزی به ایشان نمی‌رسد، و ارواح ایشان باطل و فاسد می‌شود.[۵]

و ظاهراً این مضمون، مستفاد است از اخباری که وارد شده که چند طایفه، امر ایشان موقوف است به خدا. و حضرت باری در قیامت به ایشان تکلیف خواهد نمود که به آتش داخل شوند. داخل‌شوندهٔ آن آتش، در زمرهٔ مطیعان داخل، و متمردان، در زمره عُصاة و کفره محسوب خواهد شد.[۶] از آن جمله، اشخاصی هستند که ایمان و کفر را محض و صاف ننموده باشند، در عالم برزخ مُلهی و مغفولٌ‌عنه خواهند بود،[۷] و از ثواب و عقاب بهره نخواهند داشت، و در روز جزا خدا با ایشان معامله خواهد نمود آنچه را که بخواهد.

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۰۱.

۲. همان، ص۶۰۲؛ صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۱۹۳.

۳. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۰۲.

۴. همان، ص۶۰۴.

۵. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۸۹: «الضَّربُ الآخَرُ مَن یُلهی عَنهُ وَتُعدَم نَفْسُهُ عِندَ فَسادِ جِسمِهِ، فَلایُشعِرُ بِشَيءٍ حَتّی یُبعَث، وَهُوَ مَن لَم یَمْحَضُ الإیمانَ مَحضاً وَلا الکُفرَ مَحضاً».

۶. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۰۹-۶۱۱ و ۶۱۳-۶۱۴؛ صدوق، *التوحید*، ص ۳۹۰، ۳۹۲-۳۹۳.

۷. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۵۸۱؛ مفید، *المسائل السرویة*، ص۶۳؛ حلی، *مختصر البصائر*، ص۱۰۰.

و شیخ مزبور در کتاب مذکور نوشته که:

اصحاب تناسخ قائلند بر اینکه روح همیشه در میان هیاکل می‌گردد و فانی نمی‌شود. و این مذهب از اخبث اقوال است، و دورتر است از صواب.[1]

[تتمّه: نقد دیدگاه غالیان در ظهور امیرالمؤمنین علیه‌السلام در قالب‌ها و زمان‌های مختلف]

مترجم می‌گوید که: غُلات قائلند بر وجود و[2] مکرر روح مقدس جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ابدان متغایره. از زمن حضرت آدم علیه‌السلام تا وقت بعثت جناب خاتم الانبیاء[3] صلی‌الله‌علیه‌وآله، در میان قوالب و صور متقلب می‌بود، و در زمان حضرت نوح و ابراهیم و موسی علیهم‌السلام بود و به ایشان اعانت می‌نمود.

و این مذهب بعینه، مذهب اهل تناسخ است که تمامی علمای اسلام ایشان را تکفیر نموده و بطلان مذهب ایشان را از ضروریات اسلام شمرده‌اند.[4]

و شیخ مزبور در کتاب مذکور نوشته که:

ناصبه بر شیعه با این قول تشنیع نموده‌اند و شیعه را نسبت به زندقه داده‌اند؛ زیرا که کلام بعضی از فلاسفه و تناسخیه را دیده، چنان گمان نموده‌اند که همهٔ شیعه در این مذهب می‌باشند.[5]

الحاصل، بطلان این قول از ابده بدیهیات است.

و در خصوص تقلب جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ابدان و هیاکل و صور مختلفه در ازمنهٔ سابقه، دلیلی از نصوص موجود نیست. و حدیثی که رجب بُرسی در *مشارق* روایت نموده، دال بر اینکه آن جناب با انبیاء سابقه بود سرّاً، و با جناب خاتم انبیاء بود جهراً،[6] در کتب

---

۱. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۸۷-۸۸: «زَعَمُوا أَنَّ الأَنفُسَ لَم تَزَل تَتَكَرَّرُ فِي الصُّوَرِ والهَياكِلِ، لَم تَحدُث وَلَم تَفنَ وَلَن تَعدَم وَأَنَّها باقِيَةٌ غَيرُ فانِيَة، وَهذا مِن أَخبَثِ قَولٍ وَأَبعَدِه مِنَ الصَّوابِ».

۲. در هر سه نسخه چنین است و ظاهراً «و» زائد است یا «مکرر» تصحیف «تکرر» است.

۳. سین و مر: انبیاء.

۴. این اعتقاد در آثار غالیان نُصیری نیز بسیار پرتکرار است. برخی پژوهشگران به تفصیل شواهد این نگرش را از آثار نُصیری گرد آورده و به نقد آن پرداخته‌اند. (اکبری، *نصیریه*، ص۳۴۹-۳۵۳).

۵. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۸۸.

۶. برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۱۲۷، ۱۳۲.

اخبار موجود نیست. و ظاهراً مثل سایر روایات او موضوع باشد.

و بر فرض تسلیم، مراد از وجود سرّی، تأثیر وجود آن جناب است در عالم ارواح؛ به این معنی که انبیاء عظام در وقت حلول بلیات و نِقَم با اسم مبارک ایشان متبرک می‌شدند و آن جناب را شفیع قرار داده، از بلیات نازله مستخلص می‌شدند؛ نه اینکه آن جناب وجود ظاهری داشت، چنان‌که غُلات خَذلَهُمُ‌الله قائلند.

و همچنین است معنی اخباری که دال است بر اینکه انبیاء عليهم‌السلام در مشاقّ امور خودشان، به اسماء ائمهٔ هدی عليهم‌السلام متوسل می‌شدند؛ چنان‌که شیخ صدوق رحمه‌الله در *امالی* روایت نموده از معمر بن راشد که او گفت:

> شنیدم از امام جعفر صادق عليه‌السلام که آن حضرت می‌فرمود که: یهودی‌ای به خدمت جناب رسالت‌مآب صلى‌الله‌عليه‌وآله آمد و در پیش روی آن حضرت ایستاد و به روی مبارک آن حضرت مشاهده می‌نمود. پس آن جناب فرمود که: چه حاجت داری؟ یهودی عرض کرد که: تو افضلی یا موسی پسر عمران؟ چنانی که نبی بود و خدای عزّوجلّ با او مکالمه کرد و بر او نازل گردانید تورات را، و عصای او شکافت از برای او دریا را، و سایه‌بان نمود از برای او با ابر.
>
> پس آن حضرت فرمود: به‌درستی که کریه است از برای مرد اینکه تزکیه نماید نفس خود را؛ و لکن من می‌گویم: به‌درستی که آدم عليه‌السلام چون رسید به او گناه، بود توبهٔ او اینکه گفت: خداوندا، به‌درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق محمد و آل محمد، اینکه ببخشی تو مرا. پس بخشید آن گناه را خدا به او.
>
> و به‌درستی که حضرت نوح عليه‌السلام چون سوار شد کشتی را و ترسید از غرق‌شدن، گفت: خداوندا، به‌درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق محمد و آل محمد، اینکه نجات بدهی مرا از غرق‌شدن. پس نجات داد او را خدا از غرق‌شدن.
>
> و به‌درستی که حضرت ابراهیم عليه‌السلام چون انداخته شد در میان آتش، گفت: خداوندا، به‌درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق محمد و آل محمد صلى‌الله‌عليه‌وآله اینکه نجات بدهی مرا از آتش. پس گردانید آن آتش را خدا بر او سرد و سلامت.

و به‌درستی که موسی ﷺ چون انداخت عصای خود را و پنهان کرد در نفس خود ترس را گفت: خداوندا به‌درستی که من سؤال می‌کنم تو را به حق محمد و آل محمد ﷺ اینکه امان بدهی مرا از این ترس. پس فرمود خدای ﷻ: ای موسی مترس؛ به‌درستی که تو بالاتری از ایشان.

آن حضرت فرمود که: ای یهودی، به‌درستی که موسی هرگاه می‌یافت مرا، بعد از آن ایمان نمی‌آورد به من و به پیغمبری من، نفع نمی‌کرد از برای او ایمان‌آوردن او هیچ چیزی را، و نفع نمی‌کرد او را پیغمبربودن او. ای یهودی، و از اولاد من است مهدی ﷺ؛ چون بیرون آید نازل می‌شود عیسی ﷺ پسر مریم از برای نصرت او. پس مقدم می‌نماید حضرت عیسی ﷺ مهدی را و نماز می‌گزارد در پشت سر مهدی ﷺ.[1]

و شیخ طبرسی در *احتجاج* روایت نموده که زندیقی از حضرت امام جعفر صادق ﷺ سؤالاتی نمود و آن حضرت جواب‌ها فرمود. و در جمله جواب‌های آن حضرت بود که:

به‌درستی که اصحاب تناسخ گذاشتند در پشت سر خودشان[2] راه دین را، و زینت دادند از برای نفس خود گمراهی‌ها را، و مرج نمودند نفس‌های خود را با خواهش خود. و گمان نمودند که آسمان خالی است و نیست در آن چیزی از مخلوقات. و به‌درستی که مدبّر این عالم در صورت مخلوق‌ها[3] است، از جهت دلیلی که روایت شده که به‌درستی که خدای ﷻ خلق نمود حضرت آدم را بر صورت خود.

---

۱. صدوق، *الامالی*، ص۲۱۸: «أَتَى يَهُودِيٌّ النَّبِيَّ ﷺ، فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ يُحِدُّ النَّظَرَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا يَهُودِيُّ، مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَفْضَلُ أَمْ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ النَّبِيُّ الَّذِي كَلَّمَهُ اللهُ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ التَّوْرَاةَ وَالْعَصَا وَفَلَقَ لَهُ الْبَحْرَ وَأَظَلَّهُ بِالْغَمَامِ؟ فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: إِنَّهُ يُكْرَهُ لِلْعَبْدِ أَنْ يُزَكِّيَ نَفْسَهُ وَلَكِنِّي أَقُولُ: إِنَّ آدَمَ ﷺ لَمَّا أَصَابَ الْخَطِيئَةَ كَانَتْ تَوْبَتُهُ أَن قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا غَفَرْتَ لِي، فَغَفَرَهَا اللهُ لَهُ، وَإِنَّ نُوحاً لَمَّا رَكِبَ السَّفِينَةَ وَخَافَ الْغَرَقَ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أنجَيْتَنِي مِنَ الْغَرَقِ، فَنَجَّاهُ اللهُ عَنْهُ، وَإِنَّ إِبْرَاهِيمَ ﷺ لَمَّا أُلْقِيَ فِي النَّارِ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا أنجَيْتَنِي مِنها، فَجَعَلَهَا اللهُ عَلَيْهِ بَرْداً وَسَلاماً، وَإِنَّ مُوسَى ﷺ لَمَّا أَلْقَى عَصَاهُ وَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَمَّا آمَنْتَنِي، فَقَالَ اللهُ ﷻ: لا تَخَفْ، إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلى. يَا يَهُودِيُّ، إِنَّ مُوسَى لَوْ أَدْرَكَنِي ثُمَّ لَمْ يُؤْمِنْ بِي وَبِنُبُوَّتِي مَا نَفَعَهُ إِيمَانُهُ شَيْئاً وَلَا نَفَعَتْهُ النُّبُوَّةُ، يَا يَهُودِيُّ، وَمِنْ ذُرِّيَّتِي الْمَهْدِيُّ إِذَا خَرَجَ نَزَلَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ لِنُصْرَتِهِ، فَقَدَّمَهُ وَصَلَّى خَلْفَهُ».

۲. ص: خود ایشان.

۳. ص: مخلوقات‌ها.

و به‌درستی که بهشت نیست و دوزخ نیست و بعث نیست و حشر نیست. و قیامت در نزد ایشان، بیرون آمدن روح است از قالبی و داخل‌شدن او است به قالب دیگر. اگر بوده باشد احسان‌کننده در قالب اول، داخل می‌شود به قالبی بهتر از آن قالب اولی در بلندترمرتبه از مراتب دنیا. و اگر بوده باشد بدی‌کننده و غیرعارف، داخل می‌شود در قالب بعضی چارپایان که در دنیا تعب می‌کشند یا جانورهای بدصورت.

و نیست بر ایشان روزه و نماز و نه چیزی از بندگی، بیش‌تر از شناختن کسی که شناختن او واجب است.

و همه چیز از خواهش‌های دنیا مباح است در مذهب ایشان، از فروج نساء و غیر آن از خواهران و دختران و خاله و زن‌های شوهردار و همچنین میته و خمر و خون.

و قبیح دانسته‌اند مذهب ایشان را تمامی فرقه‌ها و لعنت نموده است اهل تناسخ را همهٔ امت‌ها.

و چون سؤال کرده می‌شوند از دلیل، گمراه می‌شوند. پس تکذیب نموده مذهب ایشان را تورات و لعنت نمود ایشان را قرآن. و گمان نموده‌اند این طایفه به‌درستی که خدای ایشان منتقل می‌شود از قالبی به قالب دیگر. و به‌درستی که ارواح ازلیه همانند که در ظَهر آدم بودند، پس تا این روز ما، داخل می‌شوند در قالبی بعد از قالبی. تا آخر حدیث.[1]

و شیخ صدوق ﷺ در *عیون اخبار الرضا* روایت نموده که مأمون دون، از جناب امام رضا ﷺ [در خصوص قائلین به تناسخ] پرسید و آن حضرت فرمود:

مَن قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللهِ العَلِيِّ الْعَظِيمِ مُكَذِّبٌ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ؛ یعنی: هر که قائل شود به تناسخ، پس او کافر شده است به خدای بلندمرتبه و بزرگ، و تکذیب نموده بهشت و دوزخ را.

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۳۴۴: «إنَّ أصحابَ التَّناسُخِ قَد خَلفوا وَراءَهُم مِنهاجَ الدِّينِ، وزَيَّنوا لِأنفُسِهِم الضَّلالاتِ، وأمرَجوا أنفُسَهُم فِي الشَّهَواتِ، وزَعَموا أنَّ السَّماءَ خاوِيَةٌ ما فيها شيءٌ مِمّا يوصَفُ، وأنَّ مُدَبِّرَ هذَا العالَمِ في صورَةِ المَخلوقينَ، بِحُجَّةِ مَن رَوى أنَّ اللهَ ﷻ خَلَقَ آدَمَ عَلى صورَتِهِ، وأنَّهُ لا جَنَّةَ ولا نارَ، ولا بَعثَ ولا نُشورَ، وَالقِيامَةُ عِندَهُم خُروجُ الرُّوحِ مِن قالَبِهِ ووُلوجُهُ في قالَبِ آخَرَ».

و نیـز روایت نمود که آن حضرت فرمود:

مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ. ثُمَّ قَالَ عليه السلام : لَعَنَ اللهُ الْغُلَاةَ أَلا كَانُوا يَهُوداً أَلا كَانُوا مَجُوساً أَلا كَانُوا نَصَارَى أَلا كَانُوا قَدَرِيَّةً أَلا كَانُوا مُرْجِئَةً أَلا كَانُوا حَرُورِيَّةً. ثُمَّ قَالَ عليه السلام : لَا تُقَاعِدُوهُمْ وَلَا تُصَادِقُوهُمْ وَابْرَءُوا مِنْهُمْ بَرِئَ اللهُ مِنْهُم.[1]

یعنی: هر که قائل شود به تناسخ پس او کافر است. بعد از آن فرمود: لعنت کند خدا غُلات را؛ چرا یهودی نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا نصاری نشدند؟ چرا قدریه، یعنی سنی نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا حروری نشدند؟ یعنی خارجی نشدند.

یعنی ایـن مذاهـب، اهون است از مذهـب غُلات؛ زیـرا که طوایف مذکوره، دلیـل و کتاب دارنـد، و غُـلات خَذَلهم‌الله، مذهـب ایشـان بی‌مأخذ، و خودشـان بی‌دلیلند.

و از آنچه بیـان نمودیم، معلوم شـد که قول بـه تقلب جنـاب امیرالمؤمنین عليه السلام ، عین قول به تناسـخ اسـت، و آن کفر است، و قائل آن کافر است.

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* عليه السلام ، ج۲، ص۲۰۲.

[مطلب پنجم: بیان و نقد دیدگاه غالیان
در بردگی مخلوقات نسبت به امامان علیهم‌السلام]

شبهة

غُلات قائلند که تمامی مخلوقات عبید رقّ جناب رسالت‌مآب و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام هستند. و ظاهراً این قول از متفرعات خالقیت ائمهٔ هدی علیهم‌السلام است. چون آن فرقهٔ مخذوله به خالقیت ائمهٔ هدی قائلند، پس مخلوقات رقّ ایشان خواهند بود.

و این قول، مخالف اقوال علمای اسلام و ضرورت است؛ زیرا که مذهب شیعه و سایر فرق اسلام آن است که ما عبید اطاعت ایشان هستیم، و حضرت باری عزّاسمه ایشان را واجب الاطاعة و مفترض‌الطاعة قرار داده، و تمامی مکلّفین جن و انس را به اطاعت ایشان مأمور ساخته، نه اینکه مکلفین، بندگان و آفریده‌شدهٔ ایشانند.

و آیات قرآنی و اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام رد این مذهب را می‌نماید؛ چنان‌که در آیهٔ شریفه[1] فرموده:

﴿ما كانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِباداً لِي مِنْ دُونِ اللهِ وَلٰكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِما كُنْتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتابَ وَبِما كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾؛[2] یعنی: نبوده از برای

---

۱. ص و ش: مبارکه.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۷۹.

هیچ انسانی اینکه داده باشد او را خدا، کتاب و حکم و پیغمبری، بعد از آن بگوید مردم را، باشید شما بندگان از برای من از غیرخدا؛ و لکن باشید شما منسوبان به خدا و کاملان در علم و عمل، به سبب بودن شما یادگیرنده کتاب را و به سبب بودن شما درس‌گیرندهٔ آن.

یعنی فایدهٔ تعلیم و تعلم، شناختن حق و اعتقاد و عمل به حق است.

و در شأن نزول آیهٔ مبارکه در *تفسیر صافی* از *مجمع البیان* روایت نموده که:

ابورافع قرظی و سید نجرانی به خدمت جناب رسالت‌مآب ﷺ عرض نمودند که: ای محمد، آیا مراد تو آن است که ما بندگان تو باشیم و تو را رب قرار بدهیم؟ آن حضرت فرمود که: معاذ الله! غیرخدا معبود نمی‌تواند شد، و معاذ الله که خدا امر نموده باشد ما را به غیرعبادت خود. از برای این مبعوث نشده‌ام و بر این مأمور نشده‌ام.[1] پس این آیهٔ مبارکه نازل شد.

و شیخ بزرگوار صدوق در *عیون اخبار الرضا* به سند حسن روایت نموده از ابوالصلت عبدالسلام بن صالح هروی که گفت:

داخل شدم بر جناب امام رضا علیه السلام و آن حضرت در بالای مصلای خود نشسته بود. گفتم: یابن رسول‌الله، چه چیز است آنچه حکایت کنند از شما مردم؟ آن حضرت فرمود: چه حکایت می‌کنند؟ عرض کردم که: می‌گویند که شما ادعا می‌کنید به‌درستی که مردم بنده‌های شما هستند. پس آن حضرت فرمود که:

﴿اللَّهُمَّ فاطِرَ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ عالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهادَةِ﴾؛[2] أَنْتَ شَاهِدٌ بِأَنِّي لَمْ أَقُلْ ذَلِكَ قَطُّ وَلَا سَمِعْتُ أَحَداً مِنْ آبَائِي قَالَهُ قَطُّ وَأَنْتَ الْعَالِمُ بِمَا لَنَا مِنَ الْمَظَالِمِ عِنْدَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَأَنَّ هَذِهِ مِنْهَا.

یعنی: پروردگارا، ای آفرینندهٔ آسمان‌ها و زمین و دانندهٔ نهان و آشکار، تو شاهدی به اینکه به‌درستی که من نگفته‌ام آن را هیچ، و نشنیده‌ام از احدی از پدران خود که گفته باشد آن را هیچ. و تو عالمی به آنچه از برای ماست، از حقوق و مظلمه‌ها در نزد

---

۱. فیض کاشانی، *الصافی*، ج۱، ص۳۵۰: «یا مُحَمَّدُ، أَتُرِیدُ أَنْ نَعْبُدَكَ وَنَتَّخِذَكَ رَبّاً؟ فَقَالَ: مَعاذَ اللهِ أَنْ يُعْبَدَ غَيْرُ اللهِ، وَ أَنْ نَأْمُرَ بِغَيْرِ عِبادَةِ اللهِ، فَمَا بِذٰلِكَ بَعَثَنِي، وَلَا بِذٰلِكَ أَمَرَنِي».

۲. سورهٔ زمر، آیهٔ ۴۶.

این امت. و به درستی که این بهتان، یکی از آن مظالم است که در گردن امت است.

پس آن حضرت روی خود را به سوی من گردانید و فرمود به من که: ای عبدالسلام، چون بوده باشند مردم بندگان ما بنابر این حکایتی که از ما می‌کنند، پس ایشان را به که می‌فروشیم؟ گفتم: راست فرمودی ای فرزند رسول خدا. پس آن حضرت فرمود: ای عبدالسلام، آیا انکار می‌کنی تو آن چیزی را که واجب گردانیده است خدا از برای ما از ولایت، هم‌چنان که انکار می‌کند آن را غیرتو؟ عرض کردم: معاذ الله! بلکه من مقرّم به ولایت شما.[1]

یعنی مردم را واجب است که ما را به ولایت بشناسند نه به معبودیت.

و نیز روایت نمود شیخ مزبور در کتاب مذکور که:

گفت مأمون دون به جناب امام رضا علیه السلام که: یا اباالحسن، به من رسیده که جماعتی غلو می‌کنند دربارهٔ شما و از حد تجاوز می‌کنند در شما.

پس آن حضرت فرمود که: نقل کرد به من پدرم موسی بن جعفر، از پدرش جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن الحسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی‌طالب علیه السلام که آن حضرت فرمود که: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: لَا تَرْفَعُونِي فَوْقَ حَقِّي فَإِنَّ اللهَ تبارك وتعالى اتَّخَذَنِي عَبْداً قَبْلَ أَن يَتَّخِذَنِي نَبِيّاً؛

یعنی: بلند نکنید شما مرا بالای حق خود. پس به درستی که خدای تبارک و تعالی گرفت مرا بنده، پیش از اینکه بگیرد مرا پیغمبر. پس آن حضرت فرمود که: خدای تعالی فرموده: ﴿ما كانَ لِبَشَرٍ ...﴾ تا آخر آیه.[2]

و شیخ صدوق در *امالی* روایت نموده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

يَا عَلْقَمَةُ، مَا أَعْجَبَ أَقَاوِيلَ النَّاسِ فِي عَلِيٍّ علیه السلام كَمْ بَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ رَبٌّ مَعْبُودٌ وَبَيْنَ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ عَبْدٌ عَاصٍ لِلْمَعْبُودِ وَلَقَدْ كَانَ قَوْلُ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَى الْعِصْيَانِ أَهْوَنَ عَلَيْهِ

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، ج۲، ص۱۸۳-۱۸۴: «إِذَا كَانَ النَّاسُ كُلُّهُمْ عَبِيدَنَا عَلَى مَا حَكَوْهُ عَنَّا، فَمِمَّنْ نَبِيعُهُمْ؟! قُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ صَدَقْتَ، ثُمَّ قَالَ: يَا عَبْدَ السَّلَامِ، أَ مُنْكِرٌ أَنْتَ لِمَا أَوْجَبَ اللهُ تَعَالَى لَنَا مِنَ الْوَلَايَةِ كَمَا يُنْكِرُهُ غَيْرُكَ؟ قُلْتُ: مَعَاذَ اللهِ! بَلْ أَنَا مُقِرٌّ بِوَلَايَتِكُمْ».

۲. همان، ص۲۰۰-۲۰۱.

مِنْ قَوْلِ مَنْ يَنْسُبُهُ إِلَى الرُّبُوبِيَّةِ.[۱]

یعنی: چه عجب است حرف‌های مردم دربارهٔ جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام. چه بسیار فرق است در میان کسی که می‌گوید به‌درستی که جناب امیر علیه‌السلام پروردگارِ عبادت‌شده است، و در میان کسی که می‌گوید که آن حضرت بندهٔ عاصی است به پروردگار. هرآینه به‌تحقیق بوده قول کسی که نسبت می‌دهد او را به سوی معصیت، آسان‌تر بر آن حضرت، از قول کسی که نسبت می‌دهد به سوی پروردگاری.

و بعضی از غُلات خذلهم‌الله استدلال نموده با تسمیهٔ سلف، اولاد خودشان را به عبدالعلی و عبدالحسین، و با فقرات زیاراتی که در آن‌ها ذکر عبودیت شده نسبت به ائمهٔ هدی علیهم‌السلام؛ مثل: أَنَا عَبْدُكَ وَابنُ عَبْدِكَ المُقرُّ بالرِّقِّ[۲] که در دعای اذن دخول روضات مقدسه وارد شده.

و جواب آن است که: مراد از عبودیت در امثال این مقامات، عبودیت اطاعت است نه عبودیت مخلوقیت و رقیت. و بر فرض تصریح به عبد رقیت، می‌گوییم که مراد، مجاز است نه حقیقت؛ زیرا که با وجود قرینهٔ صارفه از معنی موضوعٌ‌له، مصیر به مجاز متعین است؛ و ضرورت اسلام و آیهٔ سابقه و اخبار سابقه، قرینهٔ مجاز است. و حمل خبر دویّم[۳] بر تقیه، خلاف اصل و بی‌مستند است؛ زیرا که بعد از ثبوت عبودیت اطاعت[۴]، حمل بر تقیه بی‌معنی است.

---

۱. صدوق، *الامالی*، ص۱۰۴.

۲. طوسی، *مصباح المتهجد*، ج۲، ص۷۲۰؛ شهید اول، *المزار*، ص۱۲۲؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج۹۸، ص۱۹۹. با اندک اختلاف در تعبیر.

۳. خبر ابوصلت از امام رضا علیه‌السلام.

۴. ص: طاعت.

[مطلب ششم: بیان و نقد دیدگاه
غالیان در گستره و ماهیت علم امامان علیهم‌السلام]

شبهة

غُلات خَذَلَهُم‌الله‌تعالی قائلند که جناب رسالت‌مآب صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام به جمیع آنچه خدا خلق نموده محیطند، و به همهٔ آن‌ها علم دارند، و در دانستن آن‌ها به وحی آسمانی احتیاج ندارند، و در وقت وفات هرچه می‌دانستند آن‌ها را، در بدو ولادت نیز می‌دانستند.

و ظاهراً مأخذ این قول نیز خالقیت ائمهٔ هدی است؛ زیرا که خالق، مخلوق خود را محیط، و به مصنوعات خود عالم خواهد بود. و این قول به‌خلاف مذهب شیعه و طریقهٔ اهل‌بیت و آیات و اخبار است.

[تبیین علم امام با نظر به روایات و گفتار عالمان]

و مستفاد از ادلهٔ شرعیه آن است که علم ایشان تعلیمی و توجهی و تدریجی است. و وقتی دارند که در آن وقت، از برای ایشان بسط می‌شود، و آنچه خدا بخواهد و ایشان از خدا سؤال نمایند، به ایشان معلوم می‌شود. و وقتی دارند که در آن وقت، از برای ایشان قبض می‌شود؛ یعنی مطلوبی که خدا به تعلیم آن راضی نیست، ایشان نیز علم آن مطلوب را از خدا سؤال نمی‌کنند و آن را نمی‌دانند. و چون عبادِ مُکرَمند، فلهذا بی‌رضای خدا به تحصیل امری اقدام نمی‌نمایند و در معرفت آن به خدا سبقت نمی‌نمایند.

و همچنین مذهب علمای شیعه عدم احاطه است؛ چنان‌که شیخ مفید ﷺ در شرح خود بر *عقاید* شیخ صدوق فرموده:

لِأنَّهُ ﷺ لَم یَکُن مُحیطاً عِلماً بِما فِي السَماءِ الرّابِعةِ قَبلَ الوَحيِ بِهِ إلَیهِ؛[۱] یعنی: جناب پیغمبر ﷺ نبود محیط به حیثیت علم به چیزی که در آسمان چهارم است، پیش از وحی به آن چیز به سوی آن حضرت.

و شیخ صدوق ﷺ در کتاب *اکمال الدین و اتمام النعمة* فرموده:[۲]

لِأنَّهُ ﷺ لا یَعلَمُ الغَیبَ وَإنّما هُوَ عَبدٌ صالِحٌ یَعلَمُ الکِتابَ وَالسُّنَّةَ، وَیَعلَمُ مِن أخبارِ شیعَتِهِ ما یُنهی إلَیه؛[۳] یعنی: امام نمی‌داند غیب را و جز از این نیست که امام، بنده صالحی است که می‌داند کتاب و سنت را، و می‌داند از اخبار شیعهٔ خود، چیزی را که معلوم کرده می‌شود به سوی او.

شیخ بهاءالدین عاملی ﷺ در کتاب *اربعین* در تفسیر حدیث بیست یکم فرموده:

وَما تَضَمّنَهُ هذا الحَدیثُ مِن تَعلیمِهِ ﷺ لأمیرالمؤمنین (عَليٍ) ﷺ ما کانَ وَما یَکونُ، یُمکِنُ حَملُهُ عَلَی الأحکامِ الشَّرعیّةِ فِي المَسائِلِ الکائِنَة وَالمُتجَدّدَةِ، وَیُمکِنُ حَملُهُ عَلی بَعضِ المُغیّباتِ الّتي اطَّلَعَ اللهُ رَسُولَهُ عَلَیها.[۴]

یعنی: آنچه متضمن شده این حدیث، از تعلیم پیغمبر ﷺ به جناب امیرالمؤمنین ﷺ علم ماکان و مایکون را، ممکن است حمل‌نمودن آن بر احکام شرعیه در مسائل کائنه و متجدده. و ممکن است حمل او بر بعض مغیبات، آن‌چنان مغیباتی که مطلع گردانید خدا رسول خود را بر آن‌ها.

و همچنین مستفاد از اخبار آن است که خدا را دو علم است: یکی از آن‌ها علمی است که آن را به انبیاء و ملائکه تعلیم نموده، و دیگری علمی است که به ایشان تعلیم ننموده، در نزد خدای ﷻ مخزون است. و قسم اول را به جناب رسالت‌مآب و ائمهٔ هدی صلوات‌الله‌علیهم

---

۱. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۱۲۷.

۲. البته متن مذکور را شیخ صدوق به نقل از ابن قبه رازی، متکلم امامی گزارش نموده است.

۳. صدوق، *کمال الدین*، ج۱، ص۱۱۰.

۴. شیخ بهایی، *الأربعون حدیثاً*، ص۲۹۹؛ مازندرانی، *شرح الکافی* ج۲، ص۳۹۳. بدون نسبت به شیخ بهایی.

تعلیم نمود.[۱]

و علوم اولین و آخرین و ماکان و مایکون نیز در نزد ایشان است.[۲] و علومی که از عتبهٔ ربوبیت به جناب رسالت‌مآب رسیده بود، همهٔ آن را به فرمان الهی به جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تعلیم نموده، و در وقت وفات نیز هزار باب از علم که از هر باب، هزار باب منفتح می‌شد، به جناب امیر علیه‌السلام تعلیم نموده.

و «روح‌القدس» که ملکی است بزرگ‌تر از جبرائیل و میکائیل و مأمور است به تسدید ائمه علیهم‌السلام با ایشان بود، و آنچه به ایشان ضرور می‌شد در اجوبهٔ مسائل و ضروریات ایشان، به ایشان می‌گفت تا در جواب کسی عاجز نباشند.

و از آسمان طوماری مشتمل بر تکالیف ایشان، نازل شده بود و هر یکی از ائمهٔ هدی علیهم‌السلام بعد از مُضیِ امام سابق به آن طومار عمل می‌نمود.[۳] و لوحی نیز نازل شده بود که اسماء ائمه در آن‌جا مندرج بود.[۴]

و «جامعه» که تمامی احکام الهی در آن نوشته بود، و «جفر» و «جلد ماعز»[۵] در پیش ایشان بود. و بِحَسَب المصالح بعضی مطالب به ایشان الهام می‌شد، یعنی به قلبشان منقش می‌شد. و در لیالی قدر مقدرات باری به ایشان نموده می‌شد.[۶] و اعمال عباد را حَفَظه[۷]، یَوماً وَ لَیلَةً به ایشان عرض می‌نمایند. و حضرت باری عزّاسمه عمودی از نور آفریده که در میان آن، اعمال مکلفین را از خیر و شر می‌بینند. و در لیالی جمعات ارواح مقدسهٔ ایشان به عرش الهی صعود نموده، علوم کثیره از آن‌جا تلقی می‌نمودند، و یَوماً فَیوماً علوم ایشان در تزاید بود.

و مصحف فاطمه علیهاالسلام که مشتمل است بر مطالب جلیلهٔ آتیه و احوال ائمه و شیعه‌های

۱. صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۰۹-۱۱۲ و ۳۹۴؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۳۶۱.

۲. صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۲۷-۱۲۹ و ۱۴۰؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۴۸-۶۵۰؛ صدوق، *کمال الدین*، ج۲، ص۳۵۳.

۳. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۷۰۰-۷۰۱؛ صدوق، *کمال الدین*، ج۱، ص۲۳۲ و ج۲، ص۶۶۹؛ حلبی، *تقریب المعارف*، ص۴۲۲.

۴. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۸۱-۶۸۶؛ نعمانی، *الغیبة*، ص۶۲-۶۶؛ صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۲، ص۴۲-۴۷؛ طوسی، *الغیبة*، ص۱۴۳-۱۴۶.

۵. پوست بز.

۶. صفار، *بصائر الدرجات*، ص۲۲۰-۲۲۵؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۰۲-۶۲۸.

۷. جمع «حافظ» یعنی ملائکه‌ای که اعمال بندگان را می‌نویسند.

ایشان و اعادی ایشان و از قرآن مجید سه مرتبه بزرگ‌تر است، در نزد ایشان است. و هر علمی که به امام زمان می‌رسد، اول به جناب رسول‌الله ﷺ، پس به ترتیب به ائمهٔ هدی علیهم‌السلام معروض می‌شود.

و جمیع علوم قرآن از محکمات و متشابهات و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبیّن، و وجوه شؤون نزولات و علم تنزیل و تأویل صُحف[1] آدم و شیث و نوح و ابراهیم و تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود، و علم بلایا و منایا و هفتادودو اسم اعظم، در نزد ایشان است.

و ایشانند مُحدَّثون که صدای ملائکه را می‌شنوند و خود ملک را نمی‌بینند. و ایشانند حجج خدا که زمین از ایشان خالی نمی‌تواند شد، و ایشانند ارکان زمین که بی‌وجود ایشان، اهل زمین هلاک می‌شوند، و ایشانند مفترض‌الطاعة و گواهان خدا بر عباد در روز قیامت، و هادیان مردم و والیان ایشان و خزینه‌داران علوم الهی و خلفای خدا در زمین، و ابواب معرفت خدا، و نور خدا در زمین که به روشنای ایشان راه حق یافته می‌شود.

و در نزد ایشان است مواریث انبیا، از عصای موسی و الواح او و طشت او که در آن قربانی می‌کرد، و سنگ او که چشمه‌های آب از آن منفجر می‌شد، و هر گرسنه که از آن آب بخورد سیر، و هر تشنه که از آن بنوشد عطش او ساکت می‌گردد.

و پیراهن آدم و انگشتری سلیمان و پیراهن ابراهیم که در وقت ورود به آتش نمرود آن را پوشیده بود و به وراثت به حضرت یوسف رسیده بود، و شمشیر و رایت و زره و عمامه و عصا و اسلحهٔ حرب خاتم انبیاء و سایر مواریث آن حضرت در نزد ایشان بود.

و خوارق عادات از معجزات باهرات و کرامات قاهرات در دست ایشان ظاهر می‌شد. و این معجزات، افعال خدا بود که از برای اثبات ولایت ایشان و از جهت امضای احکام و مقادیر خود، در دست ایشان ظاهر می‌نمود. و مع‌ذلک کلّه، باز محیط نبودند، بلکه احاطهٔ اشیاء از خواص حضرت باری است که اشیاء را آفرید و قبل از ایجاد، آن‌ها را دانسته، هم‌چنان‌که بعد از ایجاد دانسته، و جزئیات را دانسته، هم‌چنان‌که کلیات را دانسته.

---

۱. ش: مصحف.

و ما ذکر می‌نماییم ادلهٔ مطالبی را که ذکر نمودیم به ترتیبی که ذکر نمودیم، و رفع می‌نماییم تعارضی را که در میان بعضی از اخبار با بعضی دیگر واقع شده تا حق، ثابت و باطل، داحض بشود، ان‌شاءالله‌تعالی.

روایت نمود شیخ جلیل و محدث نبیل شیخ کلینی رحمه الله در *کافی* از معمر بن خلّاد، و او گفت که:

> سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مردی از اهل فارس. پس عرض کرد به آن حضرت که: آیا می‌دانید غیب را؟
>
> پس آن حضرت فرمود که: يُبْسَطُ لَنَا (الْعِلْمُ) فَنَعْلَمُ وَيُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ؛[1] یعنی: گشاده می‌شود از برای ما پس می‌دانیم، و گرفته می‌شود از ما پس نمی‌دانیم.

و آن حضرت فرمود که:

> خدا پنهان گفت به جبرئیل، و جبرئیل گفت به محمد صلی الله علیه و آله و محمد صلی الله علیه و آله گفت به سوی هر کسی که خدا خواسته، یعنی از اوصیا.

و نیز روایت نموده از عمّار ساباطی که گفت:

> سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از امام، آیا غیب را می‌داند؟ آن حضرت فرمود که: نمی‌داند، و لکن چون قصد نمود امام علیه السلام اینکه بداند چیزی را، می‌فهماند به او خدای تعالی آن چیز را.[2]

مترجم می‌گوید که: پنج حدیث به همین مضمون با اسانید مختلفه وارد شده.

و نیز روایت نموده که آن حضرت فرمود:

> به‌درستی که از برای خدای تعالی است دو علم: یکی علمی است که ظاهر نمود بر ملائکه و انبیاء و به رسل خود. پس هر عملی که ظاهر نموده او را به ملائکه و رسل و انبیاء خود، پس به‌تحقیق که دانسته‌ایم ما آن علم را. و دیگری علمی است که اختیار

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۳۶.

۲. همان، ص ۶۴۰: «عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه السلام عَنِ الْإِمَامِ: يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ فَقَالَ: لَا، وَلٰكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللهُ ذٰلِكَ».

نموده آن را از برای خود، پس هرگاه بداء بشود از برای خدا در چیزی از این علم، تعلیم می‌نماید آن را به ما و عرض می‌نماید آن را بر امامانی که بودند پیش از ما.[۱]

و نیز از آن حضرت روایت نموده که:

به‌درستی که از برای خدای ﷻ دو علم است: علمی است در نزد خدا که مطلع ننموده بر آن علم، احدی را از خلق خود. و علمی است که انداخته آن را به سوی ملائکه و رسل خود. پس هر آن علمی که انداخته آن را به سوی ملائکه و رسل خود، پس به‌تحقیق که رسیده است آن علم به سوی ما.[۲]

و نیز روایت نمود از امام محمد باقر ؑ که فرمود:

به‌درستی که از برای خدای ﷻ دو علم است: علم مبذول و علم مکفوف. اما علم مبذول، پس به‌درستی که نیست چیزی که بدانند ملائکه و رسل، مگر اینکه ما می‌دانیم آن را. و اما علم مکفوف، پس آن علمی است که در نزد خداست در لوح محفوظ، هرگاه بیرون بیاید، نافذ می‌شود.[۳]

و مترجم می‌گوید که: دو حدیث دیگر به همین مضمون وارد شده.

[نقد پاره‌ای از روایات]

و نیز روایت نموده از سیف تمّار که او گفت:

بودیم ما جماعتی از شیعه با امام جعفر صادق ؑ در حِجر اسماعیل، پس آن حضرت فرمود که: بر ماست جاسوس؟ پس التفات نمودیم به طرف راست و چپ، پس ندیدیم

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۳۴: «عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي عَبدِاللهِ ؑ، قَالَ: إِنَّ لِلهِ تَبَارَكَ وَتَعَالى عِلْمَيْنِ: عِلْماً أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ، فَمَا أَظْهَرَ عَلَيْهِ مَلَائِكَتَهُ وَرُسُلَهُ وَأَنْبِيَاءَهُ فَقَدْ عَلِمْنَاهُ، وَعِلْماً اسْتَأْثَرَ بِهِ؛ فَإِذَا بَدَا لِلهِ فِي شَيْءٍ مِنْهُ أَعْلَمَنَا ذٰلِكَ، وَعَرَضَ عَلَى الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِنَا».

۲. همان، ص ۶۳۵: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ أَبِي عَبدِاللهِ ؑ، قَالَ: إِنَّ لِلهِ ﷻ عِلْمَيْنِ: عِلْماً عِنْدَهُ لَمْ يُطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَداً مِنْ خَلْقِهِ، وَعِلْماً نَبَذَهُ إِلى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ، فَمَا نَبَذَهُ إِلى مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ فَقَدِ انْتَهى إِلَيْنَا».

۳. همان: «عَنْ ضُرَيْسٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ ؑ يَقُولُ: إِنَّ لِلهِ ﷻ عِلْمَيْنِ: عِلْمٌ مَبْذُولٌ، وَعِلْمٌ مَكْفُوفٌ، فَأَمَّا الْمَبْذُولُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ شَيْءٍ تَعْلَمُهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّسُلُ إِلَّا نَحْنُ نَعْلَمُهُ، وَأَمَّا الْمَكْفُوفُ، فَهُوَ الَّذِي عِنْدَاللهِ ﷻ فِي أُمِّ الْكِتَابِ إِذَا خَرَجَ نَفَذَ».

احدی را. پس گفتیم: نیست بر ما جاسوس. پس آن حضرت سه مرتبه فرمود که: قسم به رب کعبه و رب این بنا! هرگاه من بودم در میان خضر و موسی، هرآینه خبر می‌دادم به ایشان اینکه به‌درستی که من، از ایشان اعلمم. و هرآینه خبر می‌دادم ایشان را به آن چیزی که نیست در دست‌های ایشان؛ زیرا که موسی و خضر داده شدند ایشان، علم آن چیزی که گذشته است، و داده نشدند علم آن چیز که آینده است تا قائم شود قیامت. به‌تحقیق که ما به ارث برده‌ایم علم آینده را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.[1]

و نیز روایت نموده از آن حضرت که فرمود:

به‌درستی که من می‌دانم چیزی را که در آسمان‌ها است و چیزی را که در زمین است، و می‌دانم آنچه در بهشت است و می‌دانم آنچه در دوزخ است، و می‌دانم آنچه پیش از این بوده و آنچه بعد از این خواهد بود.

بعد از آن، آن حضرت زمانی مکث نمود و دید که شنیدن این سخن بر من بزرگ نمود، پس فرمود: دانستم این را از کتاب خدا؛ به‌درستی که خدای عزوجل فرمود: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ[2]؛[3] یعنی: در قرآن است بیان همه چیز.

مترجم می‌گوید که: این حدیث ضعیف است با محمد بن سنان؛ زیرا که او بنابر اصح، غالی و مضطرب‌الروایة است و از دروغ‌گویان مشهور است، و فضل بن شاذان فرموده که:

من حلال نمی‌کنم به شما که احادیث او را روایت بکنید. و از مشاهیر دروغ‌گویان است و خدا را بندگی نمی‌کرد.[4]

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۴۸-۶۴۹: «عَنْ سَيْفِ التَّمَّارِ، قَالَ: كُنَّا مَعَ أَبِي عَبدِاللهِ علیه‌السلام جَمَاعَةً مِنَ الشِّيعَةِ فِي الْحِجْرِ، فَقَالَ: عَلَيْنَا عَيْنٌ؟ فَالْتَفَتْنَا يَمْنَةً وَيَسْرَةً، فَلَمْ نَرَ أَحَداً، فَقُلْنَا: لَيْسَ عَلَيْنَا عَيْنٌ، فَقَالَ: وَرَبِّ الْكَعْبَةِ وَرَبِّ الْبَنِيَّةِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - لَوْ كُنْتُ بَيْنَ مُوسى وَالْخَضِرِ، لَأَخْبَرْتُهُمَا أَنِّي أَعْلَمُ مِنْهُمَا، وَلَأَنْبَأْتُهُمَا بِمَا لَيْسَ فِي أَيْدِيهِمَا؛ لِأَنَّ مُوسى وَالْخَضِرَ علیهماالسلام أُعْطِيَا عِلْمَ مَا كَانَ وَلَمْ يُعْطَيَا عِلْمَ مَا يَكُونُ وَمَا هُوَ كَائِنٌ حَتّى تَقُومَ السَّاعَةُ، وَقَدْ وَرِثْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وِرَاثَةً».

۲. اشاره به آیه: ﴿وَنَزَّلْنا عَلَيْكَ الْكِتابَ تِبْياناً لِكُلِّ شَيْءٍ﴾. سورهٔ نحل، آیهٔ ۸۹.

۳. همان، ص۶۵۰: «إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ، وَأَعْلَمُ مَا فِي الْجَنَّةِ، وَأَعْلَمُ مَا فِي النَّارِ، وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً، فَرَأى أَنَّ ذلِكَ كَبُرَ عَلى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ فَقَالَ: عَلِمْتُ ذلِكَ مِنْ كِتَابِ اللهِ عزوجل؛ إِنَّ اللهَ عزوجل يَقُولُ: فِيهِ تِبْيَانُ كُلِّ شَيْءٍ».

۴. کشی، *الرجال*، ص۵۰۷: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ: قَالَ عَبْدُاللهِ بْنُ حَمْدَوَيْهِ: سَمِعْتُ الْفَضْلَ بْنَ شَاذَانَ، يَقُولُ: لَا أَسْتَحِلُّ ☜

و از حسین بن عبیدالله[۱] غضائری روایت شده که:

> او غالی است و به حرف او التفات نمی‌شود.[۲]

و میرزا محمد[۳] در *رجال متوسط* نوشته که:

> اخبار مدح او ضعیف است و اولی عدم اعتماد است به او.[۴]

و حدیث سابق نیز با ابراهیم بن اسحاق نهاوندی ضعیف است؛ و علامه در *خلاصه*، او را تضعیف نموده و فرمود که:

> او در حدیث و دین خود ضعیف است و امر او مختلط است و اعتماد نمی‌کنم به چیزی از روایات او.[۵]

و عبدالله بن حمّاد نیز در سند این حدیث است؛ و علامه در ترجمهٔ او فرموده که:

> حدیث او را گاهی می‌شناسیم و گاهی انکار می‌کنیم و حدیث او شاهد می‌تواند شد.[۶]

و با اغماض از سند، حدیث مؤول است؛ و شیخ بهایی ﷺ در *اربعین* خود فرموده که:

> علم ماکان و مایکون عبارت است از علم احکام شرعیه و بعضی از مغیبات.[۷]

☜ أَنْ أَرْوِيَ أَحَادِيثَ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ، وَذَكَرَ الْفَضْلُ فِي بَعْضِ كُتُبِهِ: أَنَّ مِنَ الْكَاذِبِينَ الْمَشْهُورِينَ ابْنَ سِنَانٍ وَلَيْسَ بِعَبْدِ اللهِ». بنابراین، ترجمهٔ گزارش به: «خدا را بندگی نمی‌کرد» اشتباه می‌باشد و احتمالاً به جهت تصحیف است. معنای صحیح عبارت چنین است: «از دروغ‌گویان مشهور، ابن سنان است و مقصود از ابن سنان، عبدالله [بن سنان] نیست؛ [بلکه مقصود محمد بن سنان است] ».

۱. صحیح آن است که کتاب *الرجال* اثر احمد بن حسین بن عبیدالله است.

۲. ابن غضائری، *الرجال*، ص۹۲: «ضَعِيفٌ غَالٍ، يَضَعُ الحَدِيثَ، لَا يُلتَفَتُ إِلَيهِ». همچنین نک: همان، ص۶۱.

۳. محمد بن علی بن ابراهیم استرآبادی، (م۱۰۲۶ق)، فقیه، رجالی و حدیث‌شناس، صاحب سه اثر رجالی و آثار فقهی حدیثی دیگر و شاگرد مقدس اردبیلی و از اساتید امین استرآبادی است. نک: افندی، *ریاض العلماء*، ج۵، ص۱۱۵.

۴. استرآبادی، *تلخیص الاقوال*، (مخطوط) گ۱۸۴/أ: «لكِنَّ الطُّرُقَ المَدحِ غَيرُ نَقيَّة، فَالأَولى عَدَمُ الإعتِمادِ عَلَيه».

۵. حلی، *خلاصة الأقوال*، ص۳۱۴: «كَانَ ضَعِيفاً فِي حَدِيثِهِ، مُتَّهَماً فِي دِينِهِ، وَفِي مَذهَبِهِ ارتِفَاعٌ، وَأَمرُهُ مُختَلِطٌ، لَا أَعمَلُ عَلَى شيءٍ مِمّا يَروِيه. همچنین نک: ابن غضائری، *الرجال*، ص۳۹؛ نجاشی، *الرجال*، ص۱۹.

۶. حلی، *خلاصة الأقوال*، ص۲۰۱: «حَدِيثُهُ نَعرِفُهُ تَارَةً وَنُنكِرُهُ أُخرَى، وَيُخرَجُ شَاهِداً». همچنین نک: ابن غضائری، *الرجال*، ص۷۸-۷۹.

۷. شیخ بهایی، *الأربعون حديثاً*، ص۲۹۹.

و مع‌ذلک هر دو حدیثین مخصِّصند با اخبار سابقه که علم ائمه را با توجه تقیید نموده. پس معنی حدیث بنابر تخصیص، آن است که ائمهٔ هدی داده شده است آنچه خواهد شد تا روز قیامت با توجه ایشان. و شبهه‌ای نیست که امام علیه‌السلام به هر چیزی که توجه نماید خواهد دانست؛ چنان‌که در حدیث دویّم گذشت که چون قصد نمود امام علیه‌السلام اینکه بداند چیزی را، می‌فهماند به او خدا آن چیز را.

و نیز در *کافی* روایت نموده به سند حسن از امام جعفر صادق علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که:

> جبرئیل دو انار پیش جناب رسالت‌مآب آورد. یکی را آن حضرت میل نمود[1] و یکی را دو حصه نمود، نصف آن را نیز خورد و نصف دیگر را به جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام خورانید. پس آن حضرت فرمود: ای برادر من، آیا تو می‌دانی چه چیز است این دو انار؟ جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام عرض نمود که: نمی‌دانم. آن حضرت فرمود: اما انار اول پس پیغمبری بود و در آن از برای تو نصیبی نیست، و اما انار دوم پس علم است، تو شریک منی در علم.
>
> راوی گفت: عرض کردم که خدا تو را اصلاح بدهد، چگونه می‌شود که جناب امیر، شریک علم جناب رسالت‌مآب باشد؟ حضرت فرمود که: تعلیم نمی‌کرد خدا به محمد علمی را، مگر اینکه امر می‌نمود او را که تعلیم نماید آن علم را به علی علیه‌السلام.[2]

مترجم می‌گوید که: دو حدیث حسن نیز به همین مضمون وارد شده.[3]

و نیز روایت نموده در حدیث طویلی و در آن حدیث هست که:

> حضرت جبرئیل نازل شد و عرض کرد: یا محمد، ایام نبوت تو کامل شده، اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت را در پیش علی بگذار. پس وصیت کرد جناب رسول

---

۱. ص: تناول فرمود.

۲. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۵۴: «عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَن، عَنْ أَبِي عَبدِاللهِ علیه‌السلام، قَالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ علیه‌السلام أَتى رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله بِرُمَّانَتَيْنِ، فَأَكَلَ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله إِحْدَاهُمَا، وَكَسَرَ الْأُخرى بِنِصْفَيْنِ، فَأَكَلَ نِصْفاً، وَأَطْعَمَ عَلِيّاً علیه‌السلام نِصْفاً، ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: يَا أَخِي، هَلْ تَدْرِي مَا هَاتَانِ الرُّمَّانَتَانِ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: أَمَّا الْأُولى فَالنُّبُوَّةُ، لَيْسَ لَكَ فِيهَا نَصِيبٌ؛ وَأَمَّا الْأُخرى فَالْعِلْمُ، أَنْتَ شَرِيكِي فِيهِ. فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللهُ، كَيْفَ كَانَ يَكُونُ شَرِيكَهُ فِيهِ؟ قَالَ: لَمْ يُعَلِّمِ اللهُ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله عِلْماً إِلَّا وَأَمَرَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُ عَلِيّاً علیه‌السلام.
نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص۲۹۰-۲۹۵.

۳. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۵۵؛ مجلسی، *مرآة العقول*، ج۳، ص۱۳۵.

خدا به امیرالمؤمنین به اسم اکبر و میراث علم و آثار علم نبوت، و وصیت کرد به او هزار کلمه و هزار باب که باز می‌شد از هر کلمه و هر باب، هزار کلمه و هزار باب.[1]

و نیز روایت نموده از ابوبصیر، گفت:

سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق ﷺ از تفسیر قول خدا: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمرِنا ما كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتابُ وَلَا الْإِيمانُ﴾؛[2] یعنی: و همچنین وحی نمودیم ما به سوی تو روح را از امر ما، نمی‌دانستی تو چه چیز است کتاب و چه چیز است ایمان. آن حضرت فرمود که: روح خلقی است از خلق خدای ﷻ، بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل، بود او با جناب رسالت‌مآب ﷺ، خبر می‌داد او را و محکم می‌کرد او را، و آن روح با ائمه است بعد از جناب رسول خدا[3].[4]

مترجم می‌گوید که: اخبار مستفیضه به همین مضمون وارد شده. و در بعضی از آن اخبار هست که روح از روزی که بر جناب رسول‌الله ﷺ نازل شده به آسمان نرفته و او در نزد ماست. و در بعضی دیگر هست که چنین نیست که هروقت طلب‌کرده می‌شود، یافته شود.

و نیز به سند موثق روایت نموده از ابوحمزه، او گفت:

سؤال نمودم از امام جعفر صادق ﷺ: از علم؛ آیا آن چیزی است که یاد می‌گیرد آن را امام از دهن‌های مردم، یا در کتابی است در نزد شما می‌خوانید آن را، پس می‌دانید

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج۲، ص۲۹: «ثُمَّ أَتاهُ جَبْرَئِيلُ، فَقالَ: يا مُحَمَّدُ، إِنَّكَ قَدْ قَضَيْتَ نُبُوَّتَكَ واسْتَكْمَلْتَ أَيّامَكَ، فَاجْعَلِ الِاسْمَ الْأَكْبَرَ ومِيرَاثَ الْعِلْمِ وآثارَ عِلْمِ النُّبُوَّةِ عِنْدَ عَلِيٍّ... فَأَوْصى إِلَيْهِ بِالِاسْمِ الْأَكْبَرِ ومِيرَاثِ الْعِلْمِ وَآثارِ عِلْمِ النُّبُوَّةِ، وأَوْصى إِلَيْهِ بِأَلْفِ كَلِمَةٍ وأَلْفِ بَابٍ، يَفْتَحُ كُلُّ كَلِمَةٍ وكُلُّ بَابٍ أَلْفَ كَلِمَةٍ وأَلْفَ بَابٍ». همچنین نک: سلیم بن قیس، *کتاب سلیم*، ج۲، ص۶۵۸، ۸۰۱، ۹۰۰، ۹۱۲، ۹۱۶ و ۹۴۱؛ صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۵۲، ۳۰۲-۳۱۵ و ۳۵۸؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۹۳ و ۵۹۶ و ج۲، ص۳۰-۳۳ و ج۱۵، ص۳۵۴؛ صدوق، *الخصال*، ج۲، ص۵۷۲ و ۶۴۲-۶۵۲.

۲. سورهٔ شوری، آیهٔ ۵۲.

۳. ص: رسالت‌مآب.

۴. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۸۱: «خَلْقٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ ﷻ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَمِيكَائِيلَ، كَانَ مَعَ رَسُولِ اللهِ ﷺ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ، وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ». همچنین نک: قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۲۶، ۲۷۹؛ صفار، *بصائر الدرجات*، ص۴۶۰-۴۶۳؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۸۲-۶۸۵.

از آن کتاب؟ آن حضرت فرمود: کار بزرگ‌تر است از این؛ آیا نشنیدی قول خدا را: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا...﴾[۱] الی آخره؟

بعد از آن فرمود که: چه می‌گویند اصحاب شما در این آیه؟ آیا اقرار می‌کنند که جناب رسول خدا بود، در حالی که نمی‌دانست چه چیز است کتاب و ایمان؟ عرض کردم: نمی‌دانم فدای تو گردم که چه می‌گویند. آن حضرت فرمود:

بلی، بود جناب رسول خدا در حالی[۲] که نمی‌دانست چه چیز است کتاب و ایمان، تا اینکه فرستاد خدای عزوجل روح را که در کتاب ذکر نموده. پس چون فرستاد روح را به سوی آن جناب، دانست آن حضرت به آن روح، علم و فهم را. و این روحی است که می‌دهد خدا آن را به هر کسی که بخواهد، و چون داد آن روح را به بنده، پس تعلیم کرد خدا به آن بنده فهم را.[۳]

و نیز روایت نموده از محمد بن مسلم که او گفت:

ذکر شد «محدث» در نزد امام جعفر صادق علیه‌السلام، آن حضرت فرمود که: می‌شنود صدا را و نمی‌بیند شخص ملک را. عرض کردم: فدای تو گردم، چگونه می‌داند که آن سخنِ ملک است؟ آن حضرت فرمود که: داده می‌شود سکینه و وقار، پس می‌فهمد که آن کلام ملک است.[۴]

مترجم می‌گوید که: مدلول بعضی اخبار آن است که روح عبارت است از ملک، و مدلول

---

۱. سورهٔ شوری، آیهٔ ۵۲.

۲. ص: حالتی.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۸۳: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَاعَبدِاللهِ علیه‌السلام عَنِ الْعِلْمِ: أَهُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرجال، أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤُونَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ؟ قَالَ: الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذٰلِكَ وَأَوْجَبُ؛ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللهِ عزوجل: ﴿وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟﴾ ثُمَّ قَالَ: أَيَّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ؟ أَيُقِرُّونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ؟ فَقُلْتُ: لَا أَدْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ. فَقَالَ: بَلىٰ، قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَايَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ حَتّىٰ بَعَثَ اللهُ عزوجل الرُّوحَ الَّتِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ، فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عَلَّمَ بِهَا الْعِلْمَ وَالْفَهْمَ، وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللهُ عزوجل مَنْ شَاءَ، فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْداً عَلَّمَهُ الْفَهْمَ».

۴. همان، ص ۶۷۶: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: ذُكِرَ الْمُحَدَّثُ عِنْدَ أَبِي عَبدِاللهِ علیه‌السلام، فَقَالَ: إِنَّهُ يَسْمَعُ الصَّوْتَ، وَلَايَرَى الشَّخْصَ. فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، كَيْفَ يَعْلَمُ أَنَّهُ كَلَامُ الْمَلَكِ؟ قَالَ: إِنَّهُ يُعْطَى السَّكِينَةَ وَالْوَقَارَ حَتّىٰ يَعْلَمَ أَنَّهُ كَلَامُ مَلَكٍ».

بعضی دیگر آن است که روح قوه‌ای است در نبی و وصی. و شیخ مفید ﷺ روح را در آیهٔ سابقه به قرآن تفسیر نموده.[1] و چون اخبار، متعارض نیست و تفسیر شیخ با اخبار، متعارض است، پس حمل هر یکی به معنی خود و طرح تفسیر شیخ متعین است.

و همچنین اخبار کثیره در خصوص دیدن امام، روح را و مطلق ملک را متعارض است. بعضی دال است بر اینکه امام صدای ملک را می‌شنود و شخص ملک را نمی‌بیند. و اخبار قلیله دال است بر اینکه امام ملک را می‌بیند. و جمع میانهٔ آن‌ها با اختصاص هر یکی به وقتی یا به صنفی از ملائکه، ممکن است.[2] اگرچه اخبار اولی، اکثر و اصرح و ارجح است، لکن توقف در امثال مقام، اولی است.

و روایت نموده شیخ کلینی به سند صحیح از ابوبصیر، گفت:

داخل شدم بر امام جعفر صادق ﷺ، پس عرض کردم: فدای تو گردم، به‌درستی که من سؤال می‌کنم تو را از مسأله‌ای، آیا در اینجا کسی هست که بشنود حرف مرا؟ پس آن حضرت پرده‌ای را که در میان خود و میان خانه دیگر بود، برداشت و نگاه کرد و فرمود: یا ابامحمد، بپرس آنچه می‌خواهی.

عرض کردم: فدای تو گردم، به‌درستی که شیعهٔ تو می‌گویند که: جناب رسول خدا تعلیم نموده علی را بابی از علم که باز می‌شد از آن باب، هزار باب.

آن حضرت فرمود که: یا ابامحمد، تعلیم نمود رسول خدا، علی را هزار باب که باز می‌شد از هر بابی، هزار باب. عرض کردم: قسم به خدا این است علم. پس آن حضرت ساعتی سر مبارک خود را پایین انداخت و فرمود: به‌درستی که این هرآینه علم است و نیست این، آن علمی که مطلوب است. یا ابامحمد، به‌درستی که در نزد ماست جامعه؛ چه می‌دانند ایشان چه چیز است جامعه!

عرض کردم: فدای تو گردم، چه چیز است جامعه؟ آن حضرت فرمود که: صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذرع است به ذراع رسول‌الله ﷺ و با املای آن حضرت از شکاف دهن خود و با خط علی ﷺ با دست خود. در میان آن صحیفه، مندرج است

---

۱. مفید، *تصحیح الاعتقادات*، ص۸۰.

۲. نک: مجلسی، *مرآة العقول*، ج۲، ص۲۸۸.

هر حلال[1] و حرام[2] و هر چیزی که مردم محتاجند به آن چیز، حتی ارش خراش. پس آن حضرت مرا با دست خود گرفت و فرمود که: آیا اذن می‌دهی مرا یا ابامحمد؟ عرض کردم: فدای تو گردم جز این نیست که من از برای توام، پس بکن آنچه بخواهی. پس غمز کرد مرا با دست خود و فرمود: حتی ارش این غمز در آن صحیفه هست. گویا آن حضرت غضب داشت. عرض کردم: قسم به خدا این است آن علم.

آن حضرت فرمود: به‌درستی که این علم است و این، نیست آن علم. بعد از آن، آن حضرت ساعتی ساکت شد. پس فرمود: به‌درستی که در نزد ماست جفر، و چه می‌دانند ایشان چه چیز است جفر!

عرض کردم: چه چیز است جفر؟ آن حضرت فرمود که: جفر ظرفی است از پوست. در میان آن ظرف است علم همهٔ پیغمبران و اوصیاء و علم علمایی که گذشته‌اند از بنی اسرائیل. عرض کردم: این است علم. آن حضرت فرمود: به‌درستی که این علم است و این، نیست آن علم.

بعد از آن، آن حضرت ساعتی ساکت شد، پس فرمود که: به‌درستی که در نزد ماست هرآینه مصحف فاطمه، و چه می‌دانند چه چیز است مصحف فاطمه ﷺ!

عرض کردم: چه چیز است مصحف فاطمه ﷺ؟ آن حضرت فرمود که: مصحفی است که در میان آن هست مثل قرآن شما سه مرتبه. قسم به خدا نیست در آن مصحف از قرآن شما یک حرف. عرض کردم: قسم به خدا این است علم. آن حضرت فرمود: به‌درستی که این علم است و این، نیست آن علم.

پس آن حضرت ساعتی ساکت شد، بعد از آن فرمود: به‌درستی که در نزد ماست علم آن چیزی که بوده است پیش از این و علم آن چیزی که خواهد شد تا روز قیامت.

عرض کردم: فدای تو گردم، این است قسم به خدا علم. آن حضرت فرمود: این علم است و نیست آن علم. عرض کردم: فدای تو گردم پس چه چیز است علم؟ آن حضرت فرمود: علم، آن چیزی است که حادث می‌شود در شب و روز و در چیزی

---

۱. ص: حلالی.

۲. ص و ش: حرامی.

بعد از چیزی تا روز قیامت.[۱]

و نیز روایت نموده به سند ضعیف با عمر بن عبدالعزیزِ مختلط[۲] از حمّاد بن عثمان که گفت:

عرض نمودم به امام جعفر صادق علیه السلام: چه چیز است مصحف فاطمه علیها السلام؟ آن حضرت فرمود که: به‌درستی که جناب اقدس الهی چون قبض نمود روح پیغمبر خود را، داخل شد به حضرت فاطمه علیها السلام از وفات آن حضرت از غم و غصه چیزی، که نمی‌داند آن را مگر خدا. پس فرستاد خدای عزّوجلّ به سوی آن حضرت ملکی را. و در حدیثی اصح از این حدیث است که: فرستاد خدا جبرئیل را،[۳] تا تسلی بدهد غم او را و حرف بزند با او. پس حضرت فاطمه علیها السلام خبر داد آمدن ملک را به جناب امیرالمؤمنین علیه السلام، پس آن حضرت فرمود که: ای فاطمه، هر وقتی که دانستی آمدن ملک را و شنیدی صدای ملک را، خبر بده به من. پس آن حضرت خبر داد جناب امیرالمؤمنین را، پس می‌نوشت جناب امیر علیه السلام هرچه می‌شنید از ملک، تا اینکه نوشت از گفت‌وگوی ملک، مُصحفی. و نیست در آن مصحف از حلال و حرام، و لکن در آن است علم چیزهایی که بعد از این خواهد آمد.[۴]

و نیز روایت نموده به سند صحیح از حسین بن ابی‌العلاء که گفت:

شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که می‌فرمود: به‌درستی که در نزد من است جفر ابیض. عرض کردم: پس چه چیز است در آن؟ آن حضرت فرمودند که:[۵]

---

۱. صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۵۱-۱۵۲؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۹۲-۵۹۶.

۲. نجاشی، *الرجال*، ص۲۸۴: «عُمَرُ بنُ عَبدِالعَزیز، عَزبيّ بَصريّ، مخلّط».

۳. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۹۹.

۴. همان، ص۵۹۶-۵۹۷: «إنَّ اللهَ تَعالی لَمّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلی فاطِمَةَ علیها السلام مِنْ وَفاتِهِ مِنَ الْحُزْنِ ما لا يَعْلَمُهُ إلّا اللهُ عزّوجلّ، فَأرْسَلَ اللهُ إلَيْها مَلَكاً يُسَلِّي غَمَّها وَيُحَدِّثُها، فَشَكَتْ ذلِكَ إلی أميرِالْمُؤْمِنينَ علیه السلام، فَقالَ لَها: إذا أحْسَسْتِ بِذلِكَ وَسَمِعْتِ الصَّوْتَ، قُولي لِي، فَأعْلَمَتْهُ بِذلِكَ، فَجَعَلَ أميرُالْمُؤْمِنينَ علیه السلام يَكْتُبُ كُلَّ ما سَمِعَ حَتّی أثْبَتَ مِنْ ذلِكَ مُصْحَفاً. قالَ: ثُمَّ قالَ: أما إنَّهُ لَيْسَ فيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلالِ وَالْحَرامِ، وَلكِنْ فيهِ عِلْمُ ما يَكُونُ».

۵. حاشیه ن و ش: «في *الكافي*: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أبِي الْعَلاءِ، قالَ: سَمِعْتُ أبَاعَبدِاللهِ عَلَيْهِ السّلام يَقُولُ: إنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأبْيَضَ. قالَ: قُلْتُ: فَأيُّ شَيْءٍ فيهِ؟ قالَ: «زَبُورُ داوُدَ، وَتَوْراةُ مُوسی، وَإنْجيلُ عيسی، وَصُحُفُ إبْراهيمَ، وَالْحَلالُ وَالْحَرامُ، وَمُصْحَفُ فاطِمَةَ عَلَيْها السّلام ما أزْعُمُ أنَّ فيهِ قُرْآناً، وَفيهِ ما يَحْتاجُ النّاسُ إلَيْنا وَلانَحْتاجُ إلی أحَدٍ، حَتّی فيهِ الْجَلْدَةُ وَنِصْفُ ☜

در آن است زبور داوود و تورات موسی و انجیل عیسی و صحف ابراهیم و حلال و حرام و مصحف فاطمه علیهاالسلام؛ گمان ندارم که به‌درستی که در آن است قرآن. و در آن است آن چیزی که محتاجند مردم در آن به سوی ما و ما محتاج نیستیم به سوی کسی. حتی در آن است حکم کنده‌شدن پوست و نصف پوست و ربع پوست و ارش خراش. و در نزد من است جفر احمر.

عرض کردم: چه چیز است در جفر احمر؟ آن حضرت فرمودند: اسلحه، و آن گشاده خواهد شد از برای ریختن خون؛ باز می‌کند آن را صاحب شمشیر از برای کشتن.[1]

و نیز روایت نموده از مفضل بن عمر، گفت:

عرض کردم به حضرت امام موسی علیه‌السلام که: روایت شده به ما از امام جعفر صادق علیه‌السلام که آن حضرت فرموده که: علم ما غابر است و مزبور است و نَکت در قلوب است و نَقر در اسماع است، چه معنی دارد؟

آن حضرت فرمود: اما غابر، پس علم ما است بر آن چیزی که گذشته است. و اما مزبور، پس علم ماست بر آینده. و اما نکت در قلوب، پس الهام است. و اما نقر در اسماع، پس آن امر ملک است.[2]

یعنی: حرف‌زدن روح‌القدس است در گوش‌های ائمهٔ هدی علیهم‌السلام.

← الْجَلْدَةِ، وَرُبُعُ الْجَلْدَةِ، وَأَرْشُ الْخَدْشِ».

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۹۷-۵۹۸: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِاللهِ علیه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ عِنْدِي الْجَفْرَ الْأَبْيَضَ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَيُّ شَيْءٍ فِيهِ؟ قَالَ: زَبُورُ دَاوُدَ، وَتَوْرَاةُ مُوسى، وَإِنْجِيلُ عِيسى، وَصُحُفُ إِبْرَاهِيمَ، وَالْحَلَالُ وَالْحَرَامُ، وَمُصْحَفُ فَاطِمَةَ عليها السلام، مَا أَزْعُمُ أَنَّ فِيهِ قُرْآناً، وَفِيهِ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْنَا وَلَانَحْتَاجُ إِلى أَحَدٍ، حَتّى فِيهِ الْجَلْدَةُ وَنِصْفُ الْجَلْدَةِ، وَرُبُعُ الْجَلْدَةِ، وَأَرْشُ الْخَدْشِ؛ وَعِنْدِي الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ. قَالَ: قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ؟ قَالَ: السِّلَاحُ، وَذلِكَ إِنَّمَا يُفْتَحُ لِلدَّمِ، يَفْتَحُهُ صَاحِبُ السَّيْفِ لِلْقَتْلِ». همچنین نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۱۴۲-۱۶۱؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۵۹۲-۶۰۰؛ صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۳.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۵۸: «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام: رُوِّينَا عَنْ أَبِي عَبدِاللهِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ عِلْمَنَا غَابِرٌ، وَمَزْبُورٌ، وَنَكْتٌ فِي الْقُلُوبِ، وَنَقْرٌ فِي الْأَسْمَاعِ، فَقَالَ: أَمَّا الْغَابِرُ، فَمَا تَقَدَّمَ مِنْ عِلْمِنَا؛ وَأَمَّا الْمَزْبُورُ، فَمَا يَأْتِينَا؛ وَأَمَّا النَّكْتُ فِي الْقُلُوبِ، فَإِلْهَامٌ؛ وَأَمَّا النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ، فَأَمْرُ الْمَلَكِ». همچنین نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۳۱۶-۳۱۸؛ کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۵۶-۶۵۷؛ مفید، *الارشاد* ج ۲، ص ۱۸۵.

و نیـز روایـت نمـوده به اسـانید مسـتفیضه از امـام محمد باقر ﷺ و امـام جعفر صادق ﷺ و امـام رضا ﷺ کـه فرمودند:

نموده می‌شـود[۱] اعمـال عباد بر رسـول خدا و ائمهٔ هدی ﷺ در هـر صباح، اعمال ابرار و اعمـال فجّار. و ایـن اسـت معنی قـول خـدا: ﴿وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛[۲] یعنـی: بگـو ای محمـد: عمـل نماییـد، پس زود است کـه می‌بینند عمـل شـما را خدا و رسـول خـدا و مؤمن‌ها.[۳]

و مراد از «مؤمنون» ائمهٔ هدی است؛ چنان‌که در بعضی از این اخبار اسـت.[۴] و در بعضی از ایـن اخبـار هسـت که مراد از «مؤمنون» علی بن ابی‌طالب است.[۵] و در بعضی دیگر هست که: غمگین مکنید جناب رسول خدا را، و چون عمل‌های بد شما را می‌بیند غمگین می‌شود، و شـاد بکنید آن حضرت را، و چون عبادات شـما را می‌بیند شـاد می‌شود.[۶]

و نیـز روایـت نموده از ابویحیـی صنعانی از امام جعفر صادق ﷺ که آن حضرت فرمود:

یا ابایحیـی، به‌درسـتی کـه از برای ما در شـب‌های جمعه شـأن عظیمی اسـت. عرض کـردم کـه: فدای تو گردم چه چیز اسـت آن شـأن؟

آن حضـرت فرمـود کـه: اذن داده می‌شـود ارواح انبیایی که مرده‌انـد و ارواح اوصیایی که مرده‌انـد و روح آن وصـی کـه در میـان شـما اسـت. بالا می‌برنـد آن ارواح را به آسـمان تـا می‌رسـند به عرش پروردگار، پس عرش را هفت مرتبه طواف می‌کنند، و در نزد هر قائمهٔ عـرش دو رکعـت نمـاز می‌گزارنـد. پس برمی‌گردنـد به سـوی بدن‌هـای خـود. پس صبـح می‌کنند انبیاء و اوصیاء در حالتی که پر شـده‌اند از شـادی. و صبح می‌کند آن وصی کـه در میـان شماسـت، و حال آن‌که زیاده شـده اسـت در علم او مثل همهٔ آن جماعت.[۷]

---

۱. یعنی: نشان داده می‌شود.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۵.

۳. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۴۳-۵۴۵.

۴. قمی، *التفسیر*، ج۱، ص۳۰۴؛ صفار، *بصائر الدرجات*، ص۴۲۷.

۵. عیاشی، *التفسیر*، ج۲، ص۱۱۰؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۴۵.

۶. صفار، *بصائر الدرجات*، ص۴۲۶؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۵۴۴؛ مفید، *الامالی*، ص۱۹۶.

۷. کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۲۹-۶۳۰: «عَنْ أَبِي يَحْيَى الصَّنْعَانِيِّ: عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ، قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَايَحْيى، إِنَّ لَنَا ☚

مترجم می‌گوید که: این مضمون به سند دیگر وارد شده، و در آن هست که:

اگر نبوده باشد این علم، هرآینه تمام می‌شد علمی که در نزد من است.[۱]

و در روایت دیگر هست که:

اگر نبوده باشد این علم، هرآینه تمام می‌شدیم.[۲]

و شیخ بزرگوار صدوق رحمه‌الله در کتاب *خصال* به سند متصل روایت نموده از حضرت امام رضا علیه‌السلام که آن حضرت فرمود که:

از برای امام علاماتی است. می‌باشد داناتر از مردم و بردبارتر و پرهیزکارتر و محکم‌تر و شجاع‌تر و سخی‌تر و عابدتر. و می‌زاید[۳] ختنه‌شده و پاکیزه از خون و کثافات[۴]. و می‌بیند از پشت سر خود، چنان‌که می‌بیند از پیش‌رو. و نمی‌باشد از برای او سایه.

و چون متولد می‌شود، می‌افتد بر زمین از شکم مادر خودش بر دو دست خود در حالتی که بلند نموده باشد صدای خود را به شهادتین. و محتلم نمی‌شود. و می‌خوابد دو چشم او و نمی‌خوابد قلب او. و می‌باشد محدَّث، یعنی صدای ملک را می‌شنود. و راست می‌آید به قامت او، زره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله. و دیده نمی‌شود بول و غائط او؛ زیرا که خدای عزوجل موکل نموده زمین را به فروبردن آن چیزی را که بیرون می‌آید از او. و می‌باشد غائط او را بویی بهتر از بوی مشک.

و اولی‌ترین مردم است از ایشان به نفس‌های خودشان. و مهربان‌ترین مردم است به مردم از پدرها و مادرهای ایشان. و می‌باشد متواضع‌تر از همهٔ مردم نسبت به

☜ فِي لَيَالِي الْجُمُعَةِ لَشَأْناً مِنَ الشَّأْنِ. قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا ذَاكَ الشَّأْنُ؟ قَالَ: يُؤْذَنُ لِأَرْوَاحِ الْأَنْبِيَاءِ الْمَوْتَى علیهم‌السلام، وَأَرْوَاحِ الْأَوْصِيَاءِ الْمَوْتَى، وَرُوحِ الْوَصِيِّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ حَتَّى تُوَافِيَ عَرْشَ رَبِّهَا، فَتَطُوفَ بِهِ أُسْبُوعاً، وَتُصَلِّيَ عِنْدَ كُلِّ قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ رَكْعَتَيْنِ، ثُمَّ تُرَدُّ إِلَى الْأَبْدَانِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا، فَتُصْبِحُ الْأَنْبِيَاءُ وَالْأَوْصِيَاءُ قَدْ مُلِئُوا سُرُوراً، وَيُصْبِحُ الْوَصِيُّ الَّذِي بَيْنَ ظَهْرَانَيْكُمْ وَقَدْ زِيدَ فِي عِلْمِهِ مِثْلُ جَمِّ الْغَفِيرِ». همچنین نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۳۰-۱۳۲؛ کلینی، *الکافی*، ج۱، ص۶۲۹-۶۳۲.

۱. همان، ص۶۳۲: «وَلَوْ لَا ذٰلِكَ لَنَفِدَ مَا عِنْدِي».

۲. همان: «لَوْ لَا أَنَّا نَزْدَادُ لَأَنْفَدْنَا».

۳. «زاییدن» از افعال دو وجهی است که در معنای زاده شدن نیز به کار می‌رود.

۴. ص: کثافت.

خدای ﷻ. و می‌باشد گیرنده‌تر، به آنچه امر می‌کند به آن، و برگرونده‌تر، از آنچه نهی می‌کند از آن. و می‌باشد دعای او مستجاب؛ حتی امام اگر دعا بکند بر سنگی، هرآینه پاره می‌شود آن سنگ به دو نیمه.

و می‌باشد در نزد او سلاح رسول خدا و شمشیر رسول خدا که ذوالفقار است. و می‌باشد در پیش او صحیفه که در آن صحیفه نوشته است نام‌های شیعهٔ ایشان تا روز قیامت، و صحیفهٔ دیگری که در آن نوشته شده نام‌های دشمنان ایشان تا روز قیامت. و می‌باشد در پیش او جامعه، و آن صحیفه‌ای است که طول آن هفتاد ذرع است. در آن است جمیع آن چیزی که محتاج می‌شوند مردم به آن. و می‌باشد در پیش او جفر اکبر و جفر اصغر و پوست بز و پوست کبش که در آن‌هاست جمیع علوم، حتی ارش خراش و ارش کنده‌شدن پوست و نیم پوست و ثلث پوست. و می‌باشد در پیش او مصحف فاطمه.[1]

و در حدیث دیگر روایت نموده که:

می‌باشد در میان او و میان خدای ﷻ، عمودی از نور که می‌بینند در آن عمود، اعمال عباد را و جمیع آن چیزی را که محتاج می‌شود به دانستن آن چیز از برای دلیلی که مطلع شده بر آن.[2]

و شیخ کلینی در *کافی* روایت نموده به سند مرسل از امام جعفر صادق ؈ که آن حضرت فرمود:

به‌درستی که عیسی بن مریم داده شد دو حرف، و بود که عمل می‌کرد به آن دو حرف. و داده شد موسی ؈ چهار حرف، و داده شد ابراهیم ؈ هشت حرف، و داده شد نوح ؈ پانزده حرف، و داده شد آدم ؈ بیست و پنج حرف. و به‌درستی که خدای ﷻ جمع کرد همهٔ این حروف را از برای محمد ﷺ. و به‌درستی که اسم

---

۱. صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۴، ص۴۱۸-۴۱۹؛ همو، *الخصال*، ج۲، ص۵۲۷-۵۲۸؛ همو، *معانی الاخبار*، ص۱۰۲-۱۰۳.

۲. همو، *عیون اخبار الرضا* ؈، ج۱، ص۲۱۳: «إِنَّ الْإِمَامَ مُؤَيَّدٌ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ اللهِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَكُلَّمَا احْتَاجَ إِلَيْهِ لِدَلَالَةٍ اطَّلَعَ عَلَيْهِ». همچنین نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص۴۳۱-۴۳۴؛ کلینی، *الکافی*، ج۲، ص۲۹۲-۲۹۶.

اعظم خدا هفتاد و سه حرف است، داده شده است محمد صلی الله علیه و آله هفتاد و دو حرف، و محجوب نموده از آن حضرت یک حرف را.[۱]

و نیز روایت نموده از امام حسن عسکری علیه السلام[۲] که آن حضرت فرمود که:

اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. بود در نزد آصف یک حرف. پس تکلم کرد آصف به آن حرف. پس شکافت از برای آصف زمین در میان او و سبأ. پس گرفت تخت بلقیس را تا آورد آن را به سوی سلیمان علیه السلام. پس گشاده شد زمین در کم‌تر از چشم بر هم زدن. و در نزد ماست از اسم اعظم هفتاد و دو حرف. و یک حرف از آن در نزد خداست. اختیار نمود او را در علم غیب.[۳]

و نیز روایت نموده در حدیث طویلی که:

همهٔ علم در نزد خداست. و اما آن قدر از علم که ناچار است از برای عباد از آن علم، پس در نزد اوصیاء است.[۴]

و نیز روایت نموده:

به‌درستی که هرآینه نازل شده در شب قدر به امام، تفسیر امور سال به سال. امر کرده می‌شود در آن شب امام علیه السلام به کارهای نفس خود و به کارهای مردم. و به‌درستی که تازه می‌شود از برای امام به غیر از این علم، در هر روز، علمی خاص و علم پنهان و عجیب [و] خزینه‌شده، مثل آن چیزی که نازل شده در شب قدر. تا آخر حدیث.[۵]

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص۵۷۲: «إِنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ علیه السلام أُعْطِيَ حَرْفَيْنِ كَانَ يَعْمَلُ بِهِمَا، وَأُعْطِيَ مُوسَى أَرْبَعَةَ أَحْرُفٍ، وَأُعْطِيَ إِبْرَاهِيمُ ثَمَانِيَةَ أَحْرُفٍ، وَأُعْطِيَ نُوحٌ خَمْسَةَ عَشَرَ حَرْفاً، وَأُعْطِيَ آدَمُ خَمْسَةً وَعِشْرِينَ حَرْفاً، وَإِنَّ اللهَ تَعَالَى جَمَعَ ذٰلِكَ كُلَّهُ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، وَإِنَّ اسْمَ اللهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ حَرْفاً، وَحُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ».

۲. این حدیث از امام هادی علیه السلام نقل شده است، نه امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص۵۷۲-۵۷۳: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ علیه السلام، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: اسْمُ اللهِ الْأَعْظَمُ ثَلَاثَةٌ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، كَانَ عِنْدَ آصَفَ حَرْفٌ، فَتَكَلَّمَ بِهِ، فَانْخَرَقَتْ لَهُ الْأَرْضُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ سَبَأٍ، فَتَنَاوَلَ عَرْشَ بِلْقِيسَ حَتّىٰ صَيَّرَهُ إِلَى سُلَيْمَانَ، ثُمَّ انْبَسَطَتِ الْأَرْضُ فِي أَقَلَّ مِنْ طَرْفَةِ عَيْنٍ؛ وَعِنْدَنَا مِنْهُ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ حَرْفاً، وَحَرْفٌ عِنْدَ اللهِ مُسْتَأْثِرٌ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ». همچنین نک: صفار، *بصائر الدرجات*، ص۲۰۸.

۴. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص۶۰۳: «أَمَّا جُمْلَةُ الْعِلْمِ، فَعِنْدَ اللهِ جَلَّ ذِكْرُهُ. وَأَمَّا مَا لَابُدَّ لِلْعِبَادِ مِنْهُ، فَعِنْدَ الْأَوْصِيَاءِ».

۵. همان، ص۶۱۵: «...إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً، يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَكَذَا، وَفِي ☜

مترجم می‌گوید که: بعد از ملاحظهٔ این اخبار سابقه، معلوم می‌شود علوم ائمهٔ هدی علیهم‌السلام تعلیمی و تدریجی بوده. و وقت قبضی داشته‌اند که در آن وقت نمی‌دانستند، و وقت بسطی داشته‌اند که در آن وقت می‌دانسته‌اند. علمشان روزبه‌روز و ماه‌به‌ماه و سال‌به‌سال زیادتر می‌شده. و بنابر اینکه ایشان محیطند، چنان‌که غُلات خَذَلَهم‌الله قائلند، این اخبار بی‌معنی خواهد بود. و اخباری که دلالت دارد بر دانستن ایشان، همهٔ اشیاء را و ماکان و مایکون را، مخصَّص است با این اخبار؛ یا مؤوّل است به احکام شرعیه و علوم ضروریهٔ مردم، چنان‌که گذشت.

و اما حدیثی که شیخ صدوق رحمه‌الله با آن مستنِد شده[1] و شیخ کلینی در *کافی* روایت نموده که جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چون از معراج برگشت، تمامی علم ماکان و مایکون را یاد گرفته بود،[2] آن حدیث ضعیف است با حسن بن عباس بن حَریش رازی.

و میرزا محمد در *[رجال] متوسط* نوشته است که:

> این مرد کتابی در فضل ﴿إِنَّا أَنْزَلْناه﴾ تصنیف نموده و اخبار آن کتاب را از امام محمد باقر علیه‌السلام[3] روایت نموده. و آن کتاب فاسد الالفاظ است و علامات وضع از آن ظاهر است و به خود این مرد و حدیث او اعتباری نیست.[4]

و با اغماض از ضعف سند، مؤول است با احکام شرعیه؛ یعنی در شب معراج تمامی احکام شرعیهٔ سابقه و لاحقه را به جناب رسالت‌مآب آموختند. و این معنی مستلزم احاطه نیست. بلکه مقتضای آیات قرآنی و اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام این است که احاطه از جمله صفات باری است و به غیر از خدا کسی محیط اشیاء نیست؛ چنان‌که خدا فرموده: ﴿وَلا يُحِيطُونَ

☜ أَمرِ النَّاسِ بِكَذَا وَكَذَا، وَإِنَّهُ لَيَحْدُثُ لِوَلِيِّ الْأَمرِ سِوى ذلِكَ كُلَّ يَوْمٍ عِلْمُ اللهِ عزّوجلّ الْخَاصُّ وَالْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمَخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ».

۱. شیخ صدوق در مواضع متعددی از ابن حریش و تفسیر وی نقل روایت کرده است؛ اما این قسمت که مصنف بدان اشاره کرده، در آثار ایشان یافت نشد.

۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۶۲۴: «إِنَّ رَسُولَ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ لَمْ يَهْبِطْ حَتَّى أَعْلَمَهُ اللهُ جَلَّ ذِكْرُهُ عِلْمَ مَا قَدْ كَانَ وَمَا سَيَكُونُ».

۳. ظاهراً مؤلف «ابی جعفر الثانی» را «ابی جعفر الباقر» خوانده است. ابن حریش این تفسیر را از امام جواد علیه‌السلام روایت نموده است.

۴. استرآبادی، *تلخیص الاقوال*، (مخطوط) گ ۵۴/ب. همو، *منهج المقال*، ج ۴، ص ۷۶: «رَوَى عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه‌السلام فَضْلَ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ كِتَاباً مُصَنَّفاً فَاسِدَ الْأَلْفَاظِ، تَشْهَدُ مَخَايِلُهُ عَلَى أَنَّهُ مَوْضُوعٌ، وَهَذَا الرَّجُلُ لَا يُلْتَفَتُ إِلَيهِ وَلَا يُكْتَبُ حَدِيثُهُ». همچنین نک: ابن غضائری، *الرجال*، ص ۵۱؛ نجاشی، *الرجال*، ص ۶۰.

بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِما شاءَ﴾؛[۱] یعنی: احاطه نمی‌کنند به چیزی از علم خدا، مگر به بعض آنچه بخواهد خدا. و نیز فرموده: ﴿وَما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾؛[۲] یعنی: نمی‌داند مخلوقات پروردگار تو را کسی، مگر خود خدا می‌داند.

[شواهدی دیگر در آیات و روایات بر محدودیت علم امام]

و همچنین بعضی از آیات دال است بر اینکه بعض اشیاء را خدا به جناب رسول‌الله صلی الله علیه و آله خبر نداده بود؛ مثل قوله تعالی: ﴿يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلاً﴾؛[۳] یعنی: سؤال می‌کنند تو را از روح، بگو: روح از امر پروردگار من است و داده نشده‌اید شما از علم مگر کم.

و قوله تعالی: ﴿قُلْ ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَما أَدْرِي ما يُفْعَلُ بِي وَلا بِكُمْ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحَى إِلَيَّ﴾؛[۴] یعنی: بگو نبوده‌ام من تازه از پیغمبران. و نمی‌دانم من، چه خواهد شد به من و نمی‌دانم چه خواهد شد به شما. تابع نمی‌شوم من، مگر به آنچه وحی کرده شود به سوی من.

وقوله تعالی: ﴿ يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّي لا يُجَلِّيها لِوَقْتِها إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّماواتِ وَالْأَرْضِ لا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْئَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ وَلكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعاً وَلا ضَرًّا إِلَّا ما شاءَ اللهُ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَما مَسَّنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛[۵] یعنی: سؤال می‌کنند تو را از قیامت کی خواهد شد اثبات آن؟ بگو: جز این نیست که دانستن آن در نزد پروردگار من است. ظاهر نمی‌کند وقت آن را مگر خدا. بزرگ شده است قیامت در آسمان‌ها و زمین. نمی‌آید آن به شما، مگر بی‌خبر. سؤال می‌کنند تو را گویا به‌درستی که تو به انتها رسانیده‌ای سؤال را تا دانسته‌ای قیامت را. بگو: جز این نیست [که] علم آن در نزد خداست و لکن بیش‌تر مردم نمی‌دانند. بگو: نمی‌شوم مالک از برای نفس خودم، مگر آن چیزی را که

---

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۵۵.

۲. سورهٔ مدثر، آیهٔ ۳۱.

۳. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۸۵.

۴. سورهٔ احقاف، آیهٔ ۹.

۵. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۸۷-۱۸۸.

بخواهد خدا. و اگر بودم من که می‌دانستم غیب را، هرآینه بسیار می‌کردم من از برای خودم خیر را و نمی‌رسید به من بدی. نیستم من، مگر مژده‌دهنده با بهشت و ترساننده با دوزخ از برای قومی که ایمان بیاورند.

و قوله تعالی: ﴿تِلْكَ مِنْ أَنْباءِ الْغَيْبِ نُوحِيها إِلَيْكَ ما كُنْتَ تَعْلَمُها أَنْتَ وَلا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هذا﴾؛[1] یعنی: آن قصهٔ نوح از خبرهای غیب است، وحی می‌کنیم ما آن را به سوی تو. نبودی تو که بدانی آن را تو و نه قوم تو پیش از این.

و قوله تعالی: ﴿وَإِن كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغافِلِينَ﴾؛[2] یعنی: و اگر[چه] تو بودی پیش از نزول قرآن، البته از غافل‌ها.

و قوله تعالی: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفاقِ لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾؛[3] یعنی: و از اهل مدینه کسی هست [که] نافرمانی کردند بر نفاق، نمی‌دانی تو ایشان را، ما می‌دانیم آن‌ها را.

و از این قبیل آیات بسیار است.

و همچنین اخباری که دلالت می‌کند بر عدم احاطهٔ ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، خارج از عدّ است؛ مثل خبری که دال است بر اینکه جناب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله در شب معراج، ملائکه و انبیاء را نمی‌شناخت و از حضرت جبرئیل علیه‌السلام تحقیق می‌فرمود و اهل دوزخ را از جبرئیل علیه‌السلام تحقیق می‌فرمود.[4]

و مثل خبری که متضمن است بر نشناختن آن حضرت «محمود» را و به او می‌فرمود که:

> ای جبرئیل هرگز با این صورت نیامده بودی. عرض کرد که: من جبرائیل[5] نیستم و آمده‌ام که بشارت به تو برسانم؛ به‌درستی که خدا تزویج کرد نور را از نور.[6] یعنی فاطمه علیهاالسلام را به علی علیه‌السلام.

---

۱. سورهٔ هود، آیهٔ ۴۹.

۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۳.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۱۰۱.

۴. قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۳-۱۲.

۵. ص: جبرئیل.

۶. صدوق، *الخصال*، ج۲، ص۶۴۰: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ، قَالَ سَمِعْتُ أَبَاالْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه‌السلام يَقُولُ: بَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله جَالِسٌ، إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ لَهُ أَرْبَعَةٌ وَعِشْرُونَ وَجْهاً، فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: حَبِيبِي جَبْرَئِيلُ لَمْ أَرَكَ فِي مِثْلِ هَذِهِ الصُّورَةِ. فَقَالَ الْمَلَكُ: لَسْتُ بِجَبْرَئِيلَ، أَنَا مَحْمُودٌ بَعَثَنِي اللهُ عزوجل أَنْ أُزَوِّجَ النُّورَ مِنَ النُّورِ».

و مثل اینکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله امر نمود جناب امیر را که مغیره را از خانهٔ عثمان بیرون آورده، بکشد. و آن حضرت رفت و برگشت و عرض کرد: نیافتم مغیره را. پس حضرت جبرئیل عرض نمود که: یا رسول‌الله، مغیره در خانهٔ عثمان در زیر مِشجَب[1] است.[2]

و مثل حدیث زره‌فروختن جناب امیرالمؤمنین علیه السلام به جبرئیل و نشناختن او؛[3] و شتر فروختن آن حضرت به ملک و نشناختن آن؛ و دیدن آن حضرت، حضرت جبرئیل را به صورت دحیه در مواضع عدیده و نشناختن او[4] الی غیرذلک.

الحاصل، قول به احاطهٔ کفر است و اثبات صفت ربوبیت است برای ائمهٔ هدی علیهم السلام. و این غلو است؛ معاذ الله عن أمثال هذه العقائد الباطلة.

---

۱. به معنای جالباسی، آویز لباس. (بستانی، *فرهنگ ابجدی*، ص۸۲۴).

۲. کلینی، *الکافی*، ج۵، ص۶۱۸.

۳. ابن شهرآشوب، *المناقب*، ج۲، ص۷۸.

۴. عیاشی، *التفسیر*، ج۲، ص۷۰.

[مطلب هفتم: بیان و نقد برخی از آرای رجب بُرسی]

شبهة[1]

رجب بُرسی که از مشایخ غُلات است[2] در کتاب *مشارق الانوار* مطالبی نوشته که قول به آن‌ها در شریعت مقدسه، کفر و زندقه است. و بعضی از عوام کتاب مزبور را از کتب شیعه تصور نموده، به مزخرفات آن اعتقاد می‌نمایند. و خواستم که بعضی از عبائر مکفّرهٔ آن را بنویسم و ترجمه نمایم تا مؤمنین به ادعای آن مرد، مغرور نشوند. و من الله التوفیق.

قال: لِأَنَّ أَميرَالمُؤمِنِينَ عليه‌السلام لَيسَ حَقِيقَةً هُوَ هذَا الجَسدَ المُحدَثَ الّذي ظَهَرَ مَعَ رَسُولِ‌الله أيّامَ حَياتِهِ لا غَيرُ؛ بَل أَميرُالمُؤمنينَ لِمَن عَرَفَهُ، هُوَ الكَلِمَةُ الكُبرى الّتي وَقَعَتِ الإِشارَةُ مِن قوله صلى‌الله‌عليه‌وآله: ما عَرَفَكَ إِلّا اللهُ وَأنا. وَ [هُوَ] النورُ القَديمُ الّذي يَتَقَلَّبُ

---

۱. ش: تنبیه.

۲. علّامه مجلسی به دلیل اشتمال دو کتاب بُرسی بر خبط و خلط و ارتفاع، متفردات وی را غیرقابل اعتماد دانسته است. (مجلسی، *بحار الانوار*، ج۱، ص۱۰). همو مرویات بُرسی را به عنوان یکی از کسانی که نسبت خالقیت به اهل‌بیت علیهم‌السلام را گزارش کرده‌اند، نامعتبر شمرده است. (مجلسی، *الاعتقادات*، ص۲۶). شیخ حر عاملی نیز وجود افراط و احتمالاً غلو را در آثار وی تأیید کرده است. (حر عاملی، *أمل الآمل*، ج۲، ص۱۱۷). افندی (از شاگردان علامه مجلسی) نیز در پی تأیید گفتار استاد خویش و شیخ حر عاملی، بر اساس آثار مکتوب بُرسی مرتبه‌ای از غلو را برای وی ثابت دانسته است. (افندی، *ریاض العلماء*، ج۲، ص۳۰۷). محمدباقر خوانساری نیز او را از تحکیم‌کنندگان پایه‌های ارتفاع شمرده و کلمات وی را مشابه «خطابیه» و «مغیریه» انگاشته است. (خوانساری، *روضات الجنات*، ج۳، ص۳۴۰). برای آشنایی تفصیلی با آرای برسی، نک: لایقی، «بررسی منظومه معرفتی رجب بُرسی و خاستگاه‌های آن در مسئله امامت»، سرتاسر.

فِي الصُوَرِ كَيفَ يَشاءُ.[۱]

یعنی: به‌درستی که امیرالمؤمنین علیه السلام نیست در حقیقت، او این جسد تازه و آفریده‌شده؛ آن‌چنان جسدی که ظاهر شده بود با رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیاتِ آن حضرت نه [حقیقت] دیگری. بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام از برای کسی که شناخته است او را، آن کلمهٔ بزرگی است، آن‌چنان کلمه که واقع شده است اشاره از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که: نشناخته است تو را مگر خدا و من. و امیرالمؤمنین آن نور قدیمی است که می‌گردد در صورت‌ها چگونه[۲] بخواهد.

مترجم می‌گوید که: این کلام از چند وجه مخالف شریعت مقدسه و اصول مذهب، بلکه مخالف قواعد دین اسلام است:

اول: بودن همان جسد مطهر، امیرالمؤمنین علیه السلام، اجماعی علمای اسلام هست، و انکار این مطلب انکار ضروری دین است. و این قول عین عالم نورانیت است که در اول رساله نوشتیم و معلوم شد که قول به آن کفر است.

دویّم: اطلاق «قدیم» به جناب امیرالمؤمنین علیه السلام مذهب غُلات و کفر است؛ زیرا که به اجماع علمای اسلام، قِدم مختص ذات مقدس حضرت باری است،[۳] و ماسوای ذات مقدس، همگی مخلوق و حادث است، و الّا تعدد قُدما لازم می‌آید. و قول به قِدم جناب امیرالمؤمنین علیه السلام، مثل قول به قِدم حضرت عیسی است در مذهب نصاری؛ بلکه این مذهب اشنع است از مذهب نصاری؛ زیرا که نصاری قائلند به قدم اقانیم ثلاثه، و این طایفه قائلند به قِدم پانزده قدیم؛ یکی باری تعالی و باقی چهارده معصوم علیهم السلام؛ زیرا که همهٔ معصومین از

---

۱. این عبارات را در نسخه مورد ارجاع *مشارق الانوار* نیافتیم؛ اما سید هاشم بحرانی با اختلافی اندک این متن را به بُرسی نسبت داده است. (نک: بحرانی، *حلیة الابرار*، ج۲، ص۱۷)؛ و قریب به این مضمون: برسی، *مشارق الامان*، ص۲۳۵.

۲. یعنی: هر آن‌گونه.

۳. نک: علی‌احمدی، *وجود العالم بعد العدم*، ص۱۵-۵۰. نادرستی باور به قِدم غیر خداوند در اندیشهٔ متکلمان امامی بلکه اهل ادیان به حدّی روشن است که آن‌گاه که از علامه حلی سوال می‌شود: «مَا يَقُولُ سَيِّدُنَا فِي مَنْ يَعْتَقِدُ التَّوْحِيدَ وَ الْعَدْلَ وَ النُّبُوَّةِ و الْإِمَامَةِ لَكِنَّهُ يَقُولُ بِقَدِمِ العالَمِ، مَا يَكُونُ حُكْمُهُ فِي الدُّنْيا وَ الْآخِرَةِ؟ بَيِّن لَنا ذَلِكَ» نوشته است: «مَنِ اِعْتَقَدَ قِدَمَ الْعَالَمِ فَهُوَ كَافِرٌ بِلاخلافٍ لأنَّ الْفَارِقَ بَينَ المُسْلِمِ وَالْكَافِرِ ذَلِكَ وَالحُكمُهُ في الآخِرَةِ حُكْمُ باقيَ الكُفّارِ بِالإجْماعِ». حلی، *أجوبة المسائل المهنائية*، ص۸۸-۸۹.

یک نورند و قِدم یکی از ایشان، مستلزم قِدم جمیع ایشان است.

[حضور امیرالمؤمنین علیه‌السلام در امّت‌های پیشین]

سِیّم: تقلب آن حضرت در صور و ابدان، عین قول به تناسخ است؛ چنان‌که سابقاً مذکور شد؛ و این نیز کفر است. و بُرسی در همین کتاب، بی‌مأخذ روایت نموده در خصوص تقلب آن حضرت در ابدان و هیاکل در ایام انبیاء سابقه که هیچ یک از آن‌ها در اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام و کتب علمای اعلام نرسیده.

از آن جمله، روایت نموده که:

> چون حضرت موسی و هارون علیهما‌السلام به نزد فرعون رفتند و زینت و اَتباع او را دیدند، ترسیدند و ترس را در دل خودشان پنهان کردند، پس دیدند اسب‌سواری آمد، رخت طلا پوشیده و شمشیر طلا در دست دارد، و بود فرعون که دوست می‌داشت طلا را. پس آن سوار به فرعون گفت که: قبول بکن حرف این دو مرد را و اگر قبول نکنی می‌کشم تو را. پس فرعون از آن سوار ترسید و به حضرت موسی و هارون علیهما‌السلام گفت که: فردا به پیش من بیایید. و چون ایشان از نزد فرعون بیرون آمدند، فرعون دربانان خود را طلبیده، بر ایشان عقاب کرد و گفت: چگونه داخل شد بر من این سوار بی‌اذن من؟ دربانان به عزت فرعون قسم یاد نمودند که به غیر از این دو مرد که موسی و هارون باشد کسی دیگر بر تو داخل نشده. و بود آن سوار، مثالِ جناب علی علیه‌السلام. و به این مطلب اشاره است در قول خدا: ﴿وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا﴾؛[1] یعنی: و می‌گرداند خدا از برای شما سلطانی، پس نمی‌رسند فرعون و اتباع او به سوی شما به سبب آیات ما. و ابن عباس گفته است که: بود آیت کبری از برای موسی و هارون، این؛ یعنی آن سوار.[2]

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۳۵.

۲. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۱۲۷: «أَنَّ فِرْعَوْناً لَمَّا لَحِقَ هَارُونُ بِأَخِيهِ مُوسَى، دَخَلَا عَلَيْهِ يَوْماً فَأَوْجَسَا خِيفَةً مِنْهُ، فَإِذَا فَارِسٌ يَقْدُمُهُمَا، وَلِبَاسُهُ مِنْ ذَهَبٍ، وَبِيَدِهِ سَيْفٌ مِنْ ذَهَبٍ، وَكَانَ فِرْعَوْنُ يُحِبُّ الذَّهَبَ، فَقَالَ لِفِرْعَوْنَ: أَجِبْ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ، وَإِلَّا قَتَلْتُكَ. فَانْزَعَجَ فِرْعَوْنُ لِذَلِكَ وَقَالَ: عُودَا إِلَيَّ غَداً. فَلَمَّا خَرَجَا، دَعَا الْبَوَّابِينَ وَعَاقَبَهُمْ، وَقَالَ: كَيْفَ دَخَلَ عَلَيَّ هَذَا الْفَارِسُ بِغَيْرِ إِذْنٍ؟ فَحَلَفُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ أَنَّهُ مَا دَخَلَ إِلَّا هَذَانِ الرَّجُلَانِ. وَكَانَ الْفَارِسُ مِثَالَ عَلِيٍّ الَّذِي أَيَّدَ اللهُ بِهِ النَّبِيِّينَ سِرّاً، وَأَيَّدَ بِهِ ☜

[مخالفت بُرسی با اجماع عالمان شیعه]

مترجم می‌گوید که: این روایت موضوع است و در کلام احدی از علما و روات نیست و نسبت آن به ابن عباس بهتان است. و قول به بودنِ آن جناب در ازمنهٔ سابقه، مذهب شیعه نیست؛ بلکه مذهب غُلات است. چنان‌که خود بُرسی در کتاب *مشارق* خود در مقالات عدیده گفته که:

إنَّ الفُقَهاءَ إذ لَم یَفهَمُوهُ، نَسَبُوهُ إلی قَولِ الغُلاةِ، وَهُوَ مِن أسرارِ الهُداةِ؛[1] یعنی: مجتهدین چون مطالب مرا نمی‌فهمند، نسبت می‌دهند حرف مرا به قول غُلات، و حال آن‌که این از اسرار ائمهٔ هادین است.

و نیز گفته که:

إنَّ الصَّدرَ الأوَّلَ مِن کُبَراءِ الشّیعةِ قَد رَوَوا فِي أسرارِ عَليٍّ وَعِترَتِهِ أحادیثَ. وَأهلُ الدَّعوی مِن عُلَمائِنا یُنکِرُونَ کُلَّ ما وَرَدَ مِن هذا البابِ وَیَنسِبُونَ إلی قَولِ الغُلاةِ لِقُصُورِ فَهمِهِم عَن ارتِقاءِ تَصَوُّرِ مَعانیها؛[2] یعنی: اوایلِ علمای شیعه در اسرار علی و عترت او علیهم‌السلام احادیثی روایت نموده بودند. و اهل دعوی از علمای شیعه انکار نمودند هرچه در این باب وارد شده. و نسبت می‌دهند این‌ها را به مذهب غُلات، از جهت قصور فهم ایشان از فهمیدن این مطالب.

و از مسائلی که علمای شیعه انکار می‌کنند و به غُلات نسبت می‌دهند، مقدمه سلمان و دشت ارزن[3] است[4] که امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را در آن دشت از دست شیری مستخلص نمود و وقتی که سلمان گفت: یا فارِسَ الحِجازِ أدرِکنِي، پس سواری ظاهر

☜ مُحَمَّداً جَهراً؛ لِأنَّهُ كَلِمَةُ اللهِ الْكُبْرَى الَّتِي أظْهَرَهَا اللهُ لِأوْلِيَائِهِ فِيمَا شَاءَ مِنَ الصُّوَرِ، فَنَصَرَهُمْ بِهَا، وَبِتِلْكَ الْكَلِمَةِ يَدْعُونَ اللهَ فَيُجِيبُهُمْ وَيُنْجِيهِمْ، وَإلَيْهِ الْإشَارَةُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَاناً فَلَا يَصِلُونَ إلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا﴾. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَكَانَتِ الْآيَةُ الْكُبْرَى لَهُمَا هَذَا الْفَارِسُ وَالسُّلطان».

۱. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۲۴. با اندک اختلاف.

۲. این عبارات در نسخه مورد ارجاع از *مشارق* یافت نشد، اما همین عبارت و دنبالهٔ آن را محدث نوری از مشارق نقل کرده است. (نک: نوری، *نفس الرحمان*، ص۱۱۷)؛ بنابراین ظاهراً نسخه چاپی *مشارق* دارای افتادگی است.

۳. در هر سه نسخه «ارزن» ضبط شده، اما صحیح «ارژن» است.

۴. بُرسی قصه دشت ارژن را به راوندی نسبت داده است. (نک: برسی، *مشارق الامان*، ص۲۳۸)، اما محدث نوری پس از نقل این حکایت از بُرسی می‌نویسد: «أقُولُ: لَم أجِد الخَبَرَ فِي مَأخَذٍ مُعتَبَرٍ یُمکِنُ الإستِنادُ إلیه». (نوری، *نفس الرحمان*، ص۱۱۷).

شد و از شیر او را مستخلص نمود و به آن شیر فرمود که: أَنتَ دابَّتُهُ مِنَ الآنِ؛ یعنی تو دابّهٔ اویی از حال. پس سلمان آن شیر را هیزم بار می‌کرد و به منزل خود می‌آورد.[۱]

و از جملهٔ این مسائل است آنچه محدثین اهل کوفه روایت نموده‌اند که چون حضرت حسنین علیهما السلام نعش جناب امیرالمؤمنین را به نجف بردند، در میانهٔ راه سواری دیدند که از او بوی مشک می‌آمد و به ایشان سلام داد و گفت به امام حسن علیه السلام: تویی حسن، پسر علی، شیرخوار وحی و تنزیل، و همشیر علم و شرف جلیل، خلیفهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و سید الوصیین؟

حضرت امام حسن گفت: بلی.

پس پرسید که: این است حسین بن علی، سبط رحمت و رضیع عصمت و ربیب حکمت و والد ائمه؟

گفت بلی.

پس آن سوار گفت که: بسپارید به من جنازهٔ پدر خود را و بگذرید در امان خدا.

حضرت امام حسن علیه السلام گفت که: آن حضرت به ما وصیت نموده که ندهیم نعش او را مگر به جبرئیل یا به خضر؛ پس ای سوار تو کدام یکی از ایشانی؟ پس نقاب از روی خود برداشت، دیدند که جناب امیرالمؤمنین است. پس به امام حسن فرمود که: یا أَبامُحَمَّدٍ، إِنَّهُ[۲] لا تَمُوتُ نَفسٌ إِلّا وَ [أَبوكَ] يَشهَدُها، فَما يَشهَدُ جَسَدَهُ؟ رُدّا؛ یعنی: ای ابومحمد، من[۳] نمی‌میرد نفسی، مگر اینکه حاضر می‌شوم در نزد او. پس چگونه حاضر نمی‌شوم جسد خود را؟ برگردید.[۴]

پس بُرسی نوشته که:

قالُوا: مَن اعتَقَدَ هذا، فَقَد اعتَقَدَ قَولَ الغُلاةِ؛ یعنی: گفتند علمای شیعه: هرکه اعتقاد

---

۱. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۳۴۲؛ بحرانی، *حلیة الابرار*، ج۲، ص۱۷.

۲. در هر سه نسخه به جای «أنه»، «أنا» آمده که با توجه به مصادر دیگر اصلاح شد؛ نک: بحرانی، *مدینة المعاجز*، ج۳، ص۶۱؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج۴۲، ص۳۰۱.

۳. «من» در ترجمه اضافی بوده و به دلیل ضبط مغلوط «أنا» به جای «أنه» در متن عربی است.

۴. برسی، *مشارق الامان*، ص۲۲۹؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج۲، ص۳۰۰؛ بحرانی، *مدینة المعاجز*، ج۳، ص۶۱.

نماید این را، پس به‌تحقیق اعتقاد نموده است مذهب غُلات را.

و ظاهر کلام بُرسی این است که علمای شیعه اجماع نموده‌اند بر کفر قائلین این مطالب. و اجماع علما حجت است بلاشبهه. و بنابر ادعای خود بُرسی، [وی] غالی و کافر بوده است به اجماع فقهای عصر خود.

و از جمله مسائلی که علمای شیعه انکار می‌کنند، و بنا به قول بُرسی معتقدان را نسبت به غلو می‌دهند و نسبت به تناسخ می‌دهند و می‌گویند که: هذا تَناسُخٌ؛ یعنی: این تناسخ است، و قائل به او کافر است، مقدمهٔ جن است که: در خدمت جناب رسالت‌مآب ﷺ نشسته بود و از مشاکل مسائل از آن حضرت سؤال می‌نمود. پس جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام داخل شد و آن جنی ساعت به ساعت کوچک‌تر می‌شد تا اینکه به قدر گنجشکی شد و عرض کرد که: کیست این جوان یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود: چرا می‌پرسی او را؟ آن جنی عرض کرد که: یا رسول‌الله آمده بودم که در ایام طوفان تا کشتی نوح را غرق نمایم و چون دست زدم که کشتی را برگردانم، این جوان مرا زد و یک دست مرا برید و این است دست بریدهٔ من. پس آن جنی دست[1] خود را بیرون آورد. پس جناب پیغمبر فرمود که: این است آن جوان.[2]

و نیز روایت نموده که:

> جنی‌ای در خدمت جناب رسالت‌مآب ﷺ نشسته بود که جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام داخل شد. پس آن جنی استغاثه نمود و پرسید که: کیست این جوان یا رسول‌الله؟ آن حضرت فرمود که: این جوان به تو چه کرده است؟ عرض کرد که: یا رسول‌الله من تمرد نموده بودم از حضرت سلیمان علیه‌السلام. پس چند نفر از اجنه را فرستاد و به من غلبه نتوانستند نمود. پس این جوان را دیدم که سوار اسبی بود، آمد و مرا گرفت و زخم زد و اسیر کرد. و این است آن زخم که تا حال مندمل نشده.[3]

---

۱. ص: +بریده.

۲. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۱۳۲: «رَوَاهُ أَصْحَابُ التَّوَارِيخِ: أَنَّ رَسُولَ اللهِ ﷺ كَانَ جَالِساً وَعِنْدَهُ جِنِّيٌّ يَسْأَلُهُ عَنْ قَضَايَا مُشْكِلَةٍ، فَأَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، فَتَصَاغَرَ الْجِنِّيُّ حَتَّى صَارَ كَالْعُصْفُورِ، ثُمَّ قَالَ: أَجِرْنِي يَا رَسُولَ اللهِ! فَقَالَ: مِمَّنْ؟ فَقَالَ: مِنْ هَذَا الْفَتَى الْمُقْبِلِ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: وَمَا ذَاكَ؟ فَقَالَ الْجِنِّيُّ: أَتَيْتُ سَفِينَةَ نُوحٍ لِأُغْرِقَهَا يَوْمَ الطُّوفَانِ، فَلَمَّا تَنَاوَلْتُهَا ضَرَبَنِي هَذَا فَقَطَعَ يَدِي، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مَقْطُوعَةً، فَقَالَ النَّبِيُّ: هُوَ ذَاكَ». بحرانی، *حلیة الابرار*، ج۲، ص۱۵.

۳. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۱۳۲: «أَنَّ جِنِّياً كَانَ جَالِساً عِنْدَ رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَأَقْبَلَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام، فَاسْتَغَاثَ ☜

مترجم می‌گوید که: این اخبار، بی‌مأخذ، و از جمله نقل‌هایی است که درویشان و قصاصان در بازارها بیهوده‌گویی نموده، از اهل اسواق و جهله، اخذ و جرّ منافع می‌نمودند.

و این فرقهٔ مخذوله را مشاهده نما که مثل رجب بُرسی که از اجل مشایخ ایشان است با امثال این مقالات و بیهوده‌گویی‌ها متمسک شده، این مزخرفات را سرسبد ادلهٔ اعتقاد و مذهب خود قرار داده، و گاهی می‌گویند که جناب رسالت‌مآب ﷺ در شب معراج شیربرنج می‌خورد و دستی آمده با آن حضرت می‌خورد، و آن حضرت دید که آن دستِ جناب امیرالمؤمنین ؑ بود![1]

و گاهی می‌گویند که: در شب معراج، شیری سر راه آن حضرت را گرفت و آن حضرت انگشتری خود را به آن شیر داد تا مستخلص شد، و آن شیر جناب امیرالمؤمنین ؑ بود. و چون جناب رسول‌الله از معراج مراجعت نمودند، انگشتری خود را که به شیر داده بود، در انگشت جناب امیرالمؤمنین دید و دانست که آن شیر جناب امیر بوده که در آن صورت خود را به جناب رسالت‌مآب ﷺ ظاهر نموده!

و این مطالب در کتب معتبره نیست، و به غیر از کلام قلندران مأخذی ندارد، و مرجع این‌ها به تناسخ است و آن کفر است، و مستلزم آن است که جناب امیرالمؤمنین ؑ نیز به آسمان رفته باشد. و احدی از علمای اسلام به این قائل نشده؛ بلکه عروج سما[2] مختص است به حضرت ادریس و حضرت عیسی. و صعود و هبوط به آن کیفیات خاصه، مختص است به خاتم انبیاء ﷺ.[3]

و از جمله مفتریات این فرقهٔ مخذوله است اینکه نسبت می‌دهند به جناب امیر که

الْجِنِّيّ، وَقَالَ:أَجِرْنِي [يَا رَسُولَ‌اللهِ مِنْ هَذَا الشَّابِّ الْمُقْبِلِ. قَالَ: وَمَا فَعَلَ بِكَ؟ قَالَ: تَمَرَّدْتُ عَلَى] سُلَيْمَانَ، فَأَرْسَلَ إِلَيَّ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ، فَطُلْتُ عَلَيْهِمْ، فَجَاءَنِي هَذَا الْفَارِسُ فَأَسَرَنِي وَجَرَحَنِي، وَهَذَا مَكَانُ الضَّرْبَةِ إِلَى الآنَ لَمْ يَنْدَمِلْ». برسی، *مشارق الامان*، ص۲۳۸؛ بحرانی، *حلیة الابرار*، ج۲، ص۱۵.

۱. برای نمونه نک: رشتی، *خلاصه مواعظ ماه مبارک رمضان سال ۱۲۵۱*، ص۱۶۹.

۲. ص: آسمان.

۳. البته در پاره‌ای از احادیث حضور امیرالمؤمنین ؑ در معراج گزارش شده است (صفار، *بصائر الدرجات*، ص۱۰۷؛ طوسی، *الامالی*، ص۳۵۲). گفتنی است گزارش نویسندهٔ بصائر در این مطلب آشکارایی بیش‌تری داشته و ظاهر گزارش شیخ طوسی مورد پذیرش برخی از محدثان قرار نگرفته است. (حر عاملی، *الجواهر السنیة*، ص۵۱۱).

سنگ‌های ریزه را به سلمان می‌انداخت. پس سلمان گفت که: ای طفل چرا سنگ‌ریزه به من می‌زنی؟ آن حضرت فرمودند که: یا سلمان، به من اطلاق طفل می‌کنی و حال آن‌که منم آن‌که در دشت ارزن تو را از دست شیر مستخلص نمودم. پس سلمان آن حضرت را تصدیق نمود.[۱]

و این فرقهٔ منحوسه تصور نمی‌کنند که ملاقات سلمان و آن جناب در مدینهٔ طیبه شد،[۲] بعد از هجرت رسول خدا ﷺ، و جناب امیرالمؤمنین علیه السلام در آن ایام بیست‌وسه سال داشت؛ زیرا که آن حضرت در وقت بعثت رسول خدا ﷺ ده‌ساله بود بنابر اشهر روایات،[۳] و سیزده سال نیز در خدمت جناب خاتم انبیاء بعد از بعثت در مکه معظمه بود. و مرد بیست‌وسه ساله را اطلاق «طفل» کجا می‌توان نمود؟! معاذ الله عن أمثال هذه العقائد الباطلة.

[تمایل بُرسی به سران تصوف]

قال البُرسي: وَكَيفَ يُنكَرُ ما فَعلَ الحلّاجُ؟ وَهُوَ بَعضُ غِلمانِهِم وَكانَ مِمَّن اشتَمَّ رائِحَةَ السِّرِّ مِن وَراءِ جُدرانِ بُيُوتِهِم.[۴] وَيَكفيكَ قِصَّةُ الجُنَيدِ البَغدادي وَحِكايةُ مَعرُوفِ الكَرخي وَأَبي‌يَزيدِ البَسطامي؛ وَكانَ مَعروفٌ بَوّاباً لِأَحَدِهِم عليهم السلام، فَجاءَهُ بَعضُ أَهلِ البَحرِ وَشَكَى إِلَيه البَحرَ إذا خَبَّ عَليه.

یعنی: چگونه انکار کرده می‌شود فعل حسین بن منصور حلاج؟ و او بعضی از غلامان ائمهٔ هدی علیهم السلام بود و بوی اسرار ائمه را از پشت دیوار خانه ایشان بوییده بود. و کفایت می‌کند تو را قصهٔ جنید بغدادی و حکایت معروف کرخی و بایزید بسطامی. و بود

---

۱. محمدتقی مامقانی (م۱۳۱۲ق)، این حکایت را از کتابی به نام *احسن الکبائر* که آن را به قُشیری نسبت داده گزارش کرده است (نک: *صحیفة الابرار*، ج۳، ص۶۲). همچنین نک: نوری، *نفس الرحمان*، ص۱۱۸. با اختلاف در تعابیر.

۲. نک: راوندی، *قصص الانبیاء* علیهم السلام، ص۲۹۸-۳۰۰؛ ابن اثیر، *أسد الغابة*، ج۲، ص۲۶۶.

محدث نوری در جمع‌بندی گزارش‌های متفاوت در چگونگی اسلام سلمان نوشته است: «قَد لاحَ لَكَ مِن جَميعِ الأَخبارِ المُتقدِّمةِ، صَحيحِها وَضَعيفِها، خاصّيها وَعامّيها، أَنَّ سَلمانَ عليه‌التحيّة والسلام تَشَرَّفَ بِشَرَفِ الإِسلامِ وَفازَ بِإِدراكِ سَيّدِ الأَنامِ بَعدَ الهِجرةِ فِي المَدينَةِ المُنَوَّرة». و در ادامه، گزارشی که سید حیدر آملی مبنی بر اسلام سلمان در مکه نقل نموده را «غریب» شمرده و نقد کرده است. (نک: نوری، *نفس الرحمان*، ص۱۱۹-۱۲۰).

۳. نک: ابن عبدالبر، *الاستیعاب*، ج۳، ص۱۰۹۲-۱۰۹۳. البته ابن عبدالبر دیدگاه صحیح در سن امیر مؤمنان علیه السلام هنگام پذیرش اسلام را سیزده سال شمرده است.

۴. همچنین وی در برخی از مباحث توحیدی به کلام حلاج استناد کرده است. (نک: برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۴۱).

معروف کرخی دربان یکی از ائمهٔ هدی علیهم السلام، پس به پیش او آمد بعض از اهل دریا و شکایت کرد که بعضی اوقات که سوار کشتی می‌شوند، دریا تموج نموده و اهل کشتی را می‌ترساند. پس معروف به ایشان گفت که: در وقت تلاطم امواج، دریا را به سر من قسم بدهید تا ساکت شود. و بعد از مدتی، بعضی از ایشان با ارمغانی به پیش معروف آمد و اظهار نموده که در وقت تلاطم به سر تو قسم دادیم و دریا ساکت شد. پس امام علیه السلام این قصه را شنید و فرمود که: ای معروف از کجا این رتبه را کسب نمودی؟ عرض کرد که: یا سیدی سری که بیست سال در عتبه شما بوده باشد، چه بُعدی دارد که دریا به حرمت آن ساکت شود؟ آن حضرت فرمودند که: بَلی وَلکِن لا تَعُد إِلی مِثلِه؛ یعنی: بلی می‌شود و لکن عود مکن به مثل این.[1]

مترجم می‌گوید که: تزکیه بُرسی این مشایخ متصوفه را که در مذهب شیعه، کفر ایشان مشهورتر از کفر ابلیس است، دال است بر اینکه بُرسی علاوه بر غلو، صوفی نیز بوده.[2] و حال آن‌که اخبار مستفیضه با اعلی صوتی فریاد می‌کنند بر کفر صوفیه، سیّما حسین بن منصور که توقیع رفیع از ناحیهٔ مقدسه صادر شد بر برائت از او و لعن او؛ چنان‌که شیخ طبرسی در کتاب *احتجاج* روایت نموده که احمد بن هلال کرخی و محمد بن علی بن هلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی لعنهم‌الله اشخاصی‌اند که در دست ابوالقاسم بن روح، وکیل ناحیهٔ مقدسه، توقیع[3] به لعن ایشان و برائت از ایشان جمیعاً بیرون آمد، و این نسخهٔ او است:

عَرِّفْ أَطَالَ اللهُ بَقَاءَكَ... إِلی آخِره؛ یعنی: بفهمان به کسی که اعتماد داری به دین او و سکون داری به نیت او از برادران ما، خدا دائم نماید سعادت ایشان را، اینکه محمد بن علی که معروف است به شلمغانی، تعجیل نماید خدای عزوجل از برای او بلا را و مهلت ندهد او را، به‌تحقیق که مرتد شده است از اسلام و جدا شده است از آن و ملحد شده است در دین خدا و ادعا کرده است چیزی را که کافر شده است

---

۱. بُرسی، *مشارق الامان*، ص۲۴۷، ۲۶۹ - ۲۷۰. با اختلاف اندک در تعابیر.

۲. چنان‌که افندی در شرح حال وی نوشته است: «الفاضِلُ الصُّوفِيُ المَشهُور». (افندی، *ریاض العلماء*، ج۷، ص۲۸). میرزای قمی نیز مسلک وی را تصوف شمرده است. (قمی، *رساله‌ای در بررسی اصالت خطبة البیان*، ص۱۴۰).

۳. ص و ش: توقیعی.

به خالق. و افترا گفته است دروغ را و حرام را، و گفته است بهتان و گناه عظیم. دروغ گفته است عدول‌کنندگان از خدا، و گمراه شدند گمراهی دوری و زیان‌کار شدند زیان‌کاری آشکاری.

و ما بیزار شدیم از او به سوی خدا و رسول خدا و لعنت نمودیم او را. بر او باد لعنت‌های خدا یکی بعد از دیگری در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در هروقت و هرحال. و لعنت باد بر کسی که پیروی نماید او را و تابع بشود او را! و برسان به او این سخن را از ما.

و معلوم می‌کنم شما را اینکه در پرهیزنمودن و حذرنمودن از او، بر مثل آن چیز هستیم که ما بودیم بر آن در نُظرای او و از سریعی و نُمیری و هلالی و بلالی و غیرایشان. و عادت خدا پیش از او و بعد از او در نزد ما جمیل است. و به خدا اعتماد می‌نماییم و از خدا طلب اعانت می‌کنیم و خدا بس است ما را در همهٔ کارهای ما و خوب وکیل است خدا.[1]

و علامه حلی ﷺ در *خلاصة الرجال* فرمود که:

حسین بن منصور حلاج از جملهٔ دروغ‌گویان است. و شیخ طوسی ﷺ در خصوص او قصه‌هایی نقل کرده.[2]

الحاصل، با وجود شهرت کفر این ملاعین، تزکیهٔ بُرسی دلیل است بر تصوف او علاوه بر غلو او.

---

۱. طبرسی، *الاحتجاج*، ج۲، ص۴۷۴-۴۷۵: «عَرِّفْ أَطَالَ اللهُ بَقَاكَ وَعَرَّفَكَ اللهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ وَتَسْكُنُ إِلَى نِيَّتِهِ مِنْ إِخْوَانِنَا أَدَامَ اللهُ سَعَادَتَهُمْ بِأَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفَ بِالشَّلْمَغَانِيِّ عَجَّلَ اللهُ لَهُ النِّقِمَةَ وَلَا أَمْهَلَهُ قَدِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ وَأَلْحَدَ فِي دِينِ اللهِ وَادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى، وَافْتَرَى كَذِباً وَ زُوراً، وَقَالَ بُهْتَاناً وَ إِثْماً عَظِيماً، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللهِ وَضَلُّوا ضَلالاً بَعِيداً وَخَسِرُوا خُسْراناً مُبِيناً. وَإِنَّا بَرِئْنَا إِلَى اللهِ تَعَالَى وَإِلَى رَسُولِهِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَ بَرَكَاتُهُ مِنْهُ، وَلَعَنَّاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللهِ تَتْرَى فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَالْبَاطِنِ وَالسِّرِّ وَالْجَهْرِ وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ، وَعَلَى كُلِّ مَنْ شَايَعَهُ وَبَلَغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا فَأَقَامَ عَلَى تَوَلَّاهُ بَعْدَهُ. أَعْلِمْهُمْ تَوَلَّاكَ اللهُ أَنَّنَا فِي التَّوَقِّي وَالْمُحَاذَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ مِمَّنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ نُظَرَائِهِ مِنَ السَّرِيعِيِّ وَالنُّمَيْرِيِّ وَالْهِلَالِيِّ وَالْبِلَالِيِّ وَغَيْرِهِمْ، وَعَادَةُ اللهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةٌ، وَبِهِ نَثِقُ وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ أُمُورِنَا وَنِعْمَ الْوَكِيلُ». همچنین نک: طوسی، *الغيبة*، ص۴۱۰-۴۱۲.

۲. حلی، *خلاصة الأقوال*، ص۴۳۳: «وَمِنْهُم الحُسَينُ بنُ مَنصُورِ الحَلَّاجُ، وَقَد ذَكَرَ الشَّيخُ لَهُ أَقاصِيصَ». نک: طوسی، *الغيبة*، ص۴۰۱-۴۰۳.

[پاره‌ای از احادیث در مذمت صوفیه]

و روایت نموده[1] به سند صحیح از احمد بن محمد بن ابی‌نصر که:

گفت مردی از اصحاب ما به حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام که: به‌تحقیق ظاهر شده در این زمان، جماعتی که گفته می‌شود به ایشان صوفیه. چه می‌فرمایی دربارهٔ ایشان؟

پس آن حضرت فرمود: به‌درستی که ایشان دشمنان مایند. پس هر که میل نماید به سوی ایشان، پس او نیز از ایشان است و حشر کرده می‌شود با ایشان. و زود است جماعتی خواهند بود که ادعا نمایند دوستی ما را و میل نمایند به سوی صوفیه و خود را شبیه می‌نمایند به ایشان و ملقب خواهند نمود خودشان را با لقب‌های ایشان، و تأویل خواهند نمود کلام‌های ایشان را. آگاه باش هر که میل نماید به سوی صوفیه، پس نیست از ما و به‌درستی که ما بیزاریم از ایشان. و هر که انکار نماید صوفیه را و رد نماید بر ایشان، مثل کسی است که جهاد نموده باشد با کفار در پیش روی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله.[2]

و از امام حسن عسکری علیه‌السلام روایت شده که آن حضرت فرمود به ابوهاشم جعفری:

یا اباهاشم، زود خواهد آمد زمانی بر مردم که روی ایشان[3] شاد و خندان و قلب‌های ایشان تاریک و تیره خواهد بود. سنت در میان ایشان بدعت، و بدعت در میان ایشان سنت خواهد بود. مؤمن در میان ایشان حقیر، و فاسق در میان ایشان وقیر خواهد بود. اُمرای ایشان نادان و ستمکارانند. و علمای ایشان در درهای ظلمه سیرکنندگانند. دولت‌مندان ایشان خواهند دزدید مال فقرا را و کوچک‌های ایشان مقدم خواهند شد بر بزرگان ایشان. جاهل در نزد ایشان دانا، و محیل در نزد ایشان فقیر خواهد بود. و تمییز نخواهند کرد در میان صاحب ایمان خالص و صاحب شک. و نخواهند

---

۱ . کذا، امّا صحیح «شده» است.

۲. حر عاملی، *اثبات الهداة*، ج۴، ص۲۰۴؛ نوری، *مستدرک الوسائل*، ج۱۲، ص۲۲۳. البته مصدر اصلی این روایت و دو روایت پس از این، حدیقة الشیعة منسوب به مقدس اردبیلی است که بنا بر پژوهش‌های صورت‌گرفته، این انتساب با اشکال‌های متعددی روبه‌رو است (نک: عادل‌زاده، مجموعه *مقالات نقد حدیقة الشیعة* در وبلاگ الآثار به نشانی alasar.blog.ir). برای نمونه روایات منابع متقدم در رد بر صوفیه، نک: صابری، «نقد تصوف در روایات و آثار عالمان پیشین امامیه»، *مجموعه مقالات همایش ملی تصوّف*.

۳. ص: رویشان. مجموعه *مقالات همایش ملی تصوّف*، جلد ۱، ص۱۶۷-۱۸۴.

شناخت گوسفند را از گرگ.

علمای ایشان شریرهای خلق خدا خواهند بود بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل خواهند نمود به عقاید فلاسفه و صوفیه. و قسم به خدا به‌درستی که ایشانند از اهل برگشتن از حق و میل‌نمودن از حق. مبالغه خواهند نمود در دوستی مخالف‌های ما، و گمراه خواهند نمود شیعهٔ ما را و دوستان ما را. پس هرگاه برسند به منصبی، سیر نمی‌شوند از رشوه. و اگر ذلیل بشوند، عبادت می‌کنند خدا را بر سبیل ریا.

آگاه باش به‌درستی که ایشانند راهزنان راه‌های مؤمنین و دعوت‌کنندگان[۱] به سوی ملت ملحدین. پس هرکه بیابد ایشان را، حذر نماید از ایشان و نگاه بدارد از ایشان دین و ایمان خود را.

بعد از آن حضرت فرمود:

ای ابوهاشم، این سخنی است که به من گفته پدرم از پدرهای خود از جعفر بن محمد علیه‌السلام، و این سخن از اسرار ما است، پس پنهان بدار این را مگر از اهل خود.[۲]

و روایت نموده محمد بن الحسین بن ابی‌الخطاب، گفت که:

بودم با حضرت امام علی النقی در مسجد پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، پس آمد به خدمت آن حضرت جماعتی از اصحاب خودش. و از ایشان بود ابوهاشم جعفری، و بود او مردی بلیغ، و بود از برای او منزلت عظیمه در نزد امام علیه‌السلام. بعد از آن داخل شدند به مسجد جماعتی از صوفیه و نشستند در یک طرف مسجد حلقه‌وار، و شروع نمودند به تهلیل، پس آن حضرت فرمودند:

التفات نکنید به سوی این جماعت خدعه‌کنندگان. به‌درستی که ایشان خلیفه‌های شیاطینند و خراب‌کنندگان بناهای دینند. ترک دنیا می‌کنند از جهت راحت‌نمودن بدن‌های خود. و نماز شب می‌گزارند از برای شکارنمودن چهارپایانِ چند از عوام. گرسنگی می‌کشند مدتی، تا اینکه رام نمایند از برای پالان‌نمودن، خرها را.

---

۱. ص: دعوت‌کننده.

۲. حر عاملی، *اثبات الهداة*، ج ۴، ص ۲۰۴؛ نوری، *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، ص ۳۸۰.

تهلیل نمی‌کنند مگر از برای فریب‌دادن مردم. و کم نمی‌کنند خوراک خود را، مگر از برای پُرنمودن کاسهٔ چوبی خود و از برای ربودن قلب مرد احمق. حرف می‌زنند با مردم به اظهارنمودن دوستی خدا. و می‌اندازند مردم را به چاه به سبب آهسته راه رفتن. اوراد ایشان بازی و دست به هم زدن است، و اذکار ایشان، ترنم و غناکردن است.

پس تابع نمی‌شود به ایشان مگر سفیهان، و اعتقاد نمی‌کند به ایشان مگر احمقان. پس هر که برود به دیدن یکی از ایشان، خواه زنده باشد و خواه مرده، پس گویا رفته است به دیدن شیطان و پرستیدن بت‌ها. و هر که اعانت نماید یکی از ایشان را، پس گویا اعانت نموده یزید و معاویه و ابوسفیان را.

پس عرض کرد کسی به آن حضرت از اصحاب او: اگرچه بوده باشد اقرارکننده به حقوق شما؟ راوی می‌گوید که: آن حضرت مثل غضبناک نگاه کرد به سوی آن مرد و فرمود:

ترک بکن این حرف را از خود. هرکه اقرار نماید به حقوق ما، نمی‌رود به سوی عقوق ما! آیا تو نمی‌دانی که ایشان بدترین طایفه‌های صوفیه‌اند[1]، و صوفیه همهٔ ایشان از مخالف‌های مایند و طریقهٔ ایشان مغایر طریقهٔ ماست؟! و صوفیه نیستند، مگر نصاری یا مجوسِ این امت. ایشان کسانی‌اند که سعی می‌کنند در خاموش‌نمودن نور خدا، و خدا تمام‌کنندهٔ نور خودش است، اگرچه ناخوش بدارند کافران.[2]

مترجم می‌گوید که: چون دانستی کفر و مخالفت صوفیه را با ائمهٔ هدی علیهم السلام، و دانستی که رجب بُرسی با اذعان خود، صوفی بلکه غالی است، پس ثابت شد از برای تو که بُرسی مخالف ائمه و واجب‌الحذر است.

[علیت مادی اهل‌بیت علیهم السلام در آفرینش]

قال: فَهُم للهِ وَالكُلُّ لَهُم، وَهُم مِنَ اللهِ وَالكُلُّ مِنهُم؛[3] یعنی: پس ائمهٔ هدی علیهم السلام ملک و مخصوص به خدایند. و کل مخلوقات، ملک و مخصوص به ایشان است، و ائمهٔ

---

۱. ص: صوفیه است.

۲. حر عاملی، *الاثنی عشریة*، ص۴۲-۴۳.

۳. نک: بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۲۲۷.

هدی از خدایند و کل مخلوقات از ایشانند.

مترجم می‌گوید که: معنی متبادر این عبارت، آن است که ائمهٔ هدی علیهم‌السلام مخلوق خدایند و سایر مخلوقات، مخلوق ائمه‌اند. و جناب اقدس الهی مادهٔ ائمه است و ائمهٔ هدی مادهٔ سایر مخلوقاتند. و در اول این رساله گذشت که قول به امثال این مقالات، کفر و زندقه است.

[تطبیق واژهٔ «رب» بر اهل‌بیت علیهم‌السلام][1]

قال: وَاما قَولُهُ تَعالی: ﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا﴾؛[2] وَالتَجلّي إنما يَكُونُ مِن ذِي الهَيئَةِ وَالجِسمِ، وَالرَّبُّ المَعبُودُ لَيسَ بِجِسمٍ. وَالمُرادُ تَجلّى نُورُ رَبِّهِ، وَالنُّورُ الأوَّل (نورُ) مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ.[3] وأمّا قوله: ﴿وَجاءَ رَبُّكَ﴾[4] وَالمُرادُ: جاءَ أَمرُ رَبِّكَ؛ وَالأَمرُ يَومَئِذٍ مَحَمَّدٌ وَعَلي.[5]

یعنی: مراد از تجلی خدای عزّوجلّ در کوه طور سینا به حضرت موسی، و مراد از آمدن خدا در قیامت، تجلی و آمدن محمد و علی است.

و همچنین نوشته است در آیهٔ مبارکهٔ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾؛[6] یعنی: روشن شد زمین با نور پروردگار خود، که مراد از رب، امام است.[7] و همچنین گفته در قوله تعالی: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ﴾[8]: وَالمُرادُ بِالإنسانِ هُنا عَمرو بن عاص، إذ حَسَدَ عَلیاً في غَزاةِ ذاتِ السَّلاسِلِ؛[9] یعنی: مراد از انسان در این آیه، عمرو بن عاص است. و مراد از رب، جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است؛ زیرا که عمرو بن عاص حسد نمود به جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ ذات السلاسل.

---

۱. خوروش و عادل‌زاده، «ارزیابی تفسیر و تأویل واژهٔ «رب» به اهل بیت علیهم‌السلام؛ با تأکید بر دیدگاه فتونی در *مرآة الأنوار*». *پژوهش‌نامهٔ نقد آرای تفسیری*، ص ۱۱-۵۴.

۲. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۴۳.

۳. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۳۰۵.

۴. سورهٔ فجر، آیهٔ ۲۲.

۵. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص ۳۰۶.

۶. سورهٔ زمر، آیهٔ ۶۹.

۷. برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۲۱۸؛ همو، *مشارق الامان*، ص۸۱.

۸. سورهٔ عادیات، آیهٔ ۶.

۹. برسی، *مشارق الامان*، ص۲۰۹. با اندکی اختلاف در تعبیر.

و همچنین گفته در قوله تعالی: ﴿وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهى﴾[۱] که: مراد از رب، ائمهٔ هدی علیهم‌السلام است.[۲] و همچنین گفته در قوله تعالی: ﴿وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾[۳] که: مراد از رب، محمد و علی است.[۴]

الحاصل، در هرجا که لفظ «رب» در قرآن مجید وارد شده، به جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام تفسیر نموده.

و این تفسیر به رأی است و تفسیر به رأی جایز نیست؛ چنان‌که شیخ صدوق در *توحید* از ابومعمر سعدانی روایت نموده که جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

> فَإِيَّاكَ أَنْ تُفَسِّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِكَ حَتَّى تَفْقَهَهُ عَنِ الْعُلَمَاءِ فَإِنَّهُ رُبَّ تَنْزِيلٍ يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ وَهُوَ كَلَامُ اللهِ وَتَأْوِيلُهُ لَا يُشْبِهُ كَلَامَ الْبَشَرِ؛[۵] یعنی: حذر نما از اینکه تفسیر کنی قرآن را با رأی تو، تا اینکه یاد بگیری آن را از علما؛ پس به‌درستی که بسا آیه هست که می‌نماید به کلام انسان و حال آن‌که کلام خداست، و تأویل آن آیه به کلام انسان نمی‌ماند.

[لزوم رؤیت‌پذیری خدا برای عبادت او]

و از جمله بِدع این طایفه اینکه قائل شده‌اند که چون مخاطب باید مشاهَد باشد، و جناب اقدس الهی مشاهد نیست، پس در ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾[۶] باید که [قرائت‌کننده] ائمهٔ هدی را قصد نماید. و مصلی در وقت تلاوت این آیه، نیتش این باشد که به تو عبادت می‌کنیم یا امیرالمؤمنین، و از تو استعانت می‌کنیم.[۷] و این کفر و شرک است بلاشبهه.

و از جمله بِدع ایشان اینکه قائل شده‌اند که چون جناب اقدس الهی مکان ندارد، پس اسناد انتهای مکان به خدای عزّوجلّ جایز نخواهد بود، پس در نیت نماز، مصلی باید چنین

۱. سورهٔ نجم، آیهٔ ۴۲.
۲. نک: برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۳۰۳.
۳. سورهٔ قیامت، آیهٔ ۲۲.
۴. برسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۳۰۴.
۵. صدوق، *التوحید*، ص۲۶۴.
۶. سورهٔ حمد، آیهٔ ۵.
۷. نک: احسائی، *رساله خطابیه*، ص۱، ۳. دیگرانی نیز به نقد این عقیده پرداخته‌اند. (افضلی، *شیخیه و غلو*، ص۲۶۰). برای کلمات مشابه نُصیریه در لزوم ظهور و مشاهده خداوند، و نقش آن در عبادت، نک: اکبری، *نصیریه*، بخش۳-۲-۲.

نیت نماید که: نماز می‌گزارم «قُربَةً إلی عَلِيٍ»؛ و این نیز کفر و زندقه است بلاتأمل.

[انکار شهادت امام حسین علیه‌السلام]

و از جمله بِدع این فرقهٔ میشومه[1] اینکه قائلند که جناب سیدالشهداء علیه‌السلام شهید نشده است، بلکه مَلکی به صورت آن حضرت ممثل شده و او را شهید نمودند. و این نیز کفر محض است؛ زیرا که اقوال علمای اعلام و اخبار ائمهٔ کرام دال است بر کفر قائل این قول؛ چنان‌که شیخ بزرگوار صدوق رحمه‌الله در *عیون اخبار الرضا* فرموده که:

جمیع ائمه علیهم‌السلام کشته شده‌اند. بعضی با شمشیر که آن امیرالمؤمنین و امام حسین علیهما‌السلام، و بعضی با زهر که آن‌ها باقی ائمه‌اند. و کشته‌شدن ایشان حقیقی است نه هم‌چنان است که غُلات و مفوضه لعنهم‌الله گفته‌اند؛ زیرا آن ملاعین قائل شده‌اند که ائمهٔ هدی علیهم‌السلام بر حقیقت کشته نشدند، و به‌درستی که مشتبه شد به مردم امر ایشان، یعنی کسی دیگر به صورت ایشان ممثل شد و آن مثال کشته شدند به عوض ائمه علیهم‌السلام.

و دروغ گفتند آن ملاعین؛ زیرا که تشبیه واقع نشد از برای کسی از انبیاء مگر از برای حضرت عیسی علیه‌السلام. و او برداشته شد زنده به آسمان و قبض شد روح او در میان زمین و آسمان. پس در آسمان رد کرده شد روح او به بدن او.

و می‌گویند از حد تجاوزکنندگان در امر ائمه که: چون امر عیسی به مردم مشتبه شد، پس چرا جایز نیست امر ائمه علیهم‌السلام نیز مشتبه شده باشد؟

و جواب آن ملاعین آن است که: چون حضرت عیسی بی‌پدر متولد شد، پس چرا جایز نیست که ائمه نیز بی‌پدر متولد شده باشند؟! پس آن ملاعین جرأت نمی‌کنند که مذهب خودشان را اظهار نمایند. خدا لعنت کند ایشان را در این قول ایشان! پس چون جایز شد که حضرت عیسی از میان انبیاء و اولیاء مخصوص باشد به بی‌پدری، جایز است که مخصوص باشد به اشتباه کشته شدن او.[2] تمام شد ترجمهٔ عبارت شیخ صدوق علیه‌الرحمة.

---

۱. «میشوم» تغییریافته «مشئوم» یا «مشوم» است. (نک: دهخدا)

۲. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۴-۲۱۵: «وَجَمِيعُ الْأَئِمَّةِ الْأَحَدَ عَشَرَ بَعْدَ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قُتِلُوا مِنْهُمْ بِالسَّيْفِ وَهُوَ ☜

و شیخ مزبور در کتاب مذکور روایت نموده به سند خود از ابی‌الصلت هروی، و در آن حدیث هست که گفت ابوالصلت:

عرض کردم: ای پسر رسول خدا، در کوفه قومی هست که گمان می‌کنند که به‌درستی که حسین بن علی علیه السلام کشته نشده، و به‌درستی که انداخته شد شبه آن حضرت بر حنظلة بن اسعد شامی.[1] و به‌درستی که برداشته شد آن حضرت به سوی آسمان، هم‌چنان‌که برداشته شد حضرت عیسی بن مریم. و دلیل می‌آرند ایشان این آیه را: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾.[2]

پس آن حضرت فرمود که:

دروغ گفتند. بر ایشان باد غضب خدا و لعنت خدا! و کافر شدند به سبب تکذیبِ ایشان جناب رسول خدا را در خبردادن آن حضرت به اینکه کشته می‌شود حسین. والله هرآینه کشته شد حسین و کشته شد آن کسی که بود بهتر از حسین که امیرالمؤمنین علیه السلام باشد، و کشته شد حسن بن علی. و نیست از ما کسی، مگر کشته

☜ أَميرَالْمُؤْمِنينَ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام، وَالْباقُونَ قُتِلُوا بِالسَّمِّ، قَتَلَ كُلَّ واحِدٍ مِنْهُمْ طاغِيَةُ زَمانِهِ، وَجَرى ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ عَلَى الْحَقيقَةِ وَالصِّحَّةِ، لا كَما تَقُولُهُ الْغُلاةُ وَالْمُفَوِّضَةُ لَعَنَهُمُ اللهُ؛ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّهُمْ لَمْ يُقْتَلُوا عَلَى الْحَقيقَةِ وَإِنَّهُ شُبِّهَ لِلنّاسِ أَمْرُهُمْ، فَكَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللهِ؛ فَإِنَّهُ ما شُبِّهَ أَمْرُ أَحَدٍ مِنْ أَنْبِياءِ اللهِ وَحُجَجِهِ لِلنّاسِ إِلّا أَمْرَ عيسَى ابْنِ مَرْيَمَ علیه السلام وَحْدَهُ؛ لِأَنَّهُ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ حَيّاً وَقُبِضَ رُوحُهُ بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ، ثُمَّ رُفِعَ إِلَى السَّماءِ وَرُدَّ عَلَيْهِ رُوحُهُ، وَذٰلِكَ قَوْلُ اللهِ تَعالى: ﴿إِذْ قالَ اللهُ يا عيسى إِنّي مُتَوَفّيكَ وَرافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ﴾، وَقالَ صلی الله علیه و آله حِكايَةً لِقَوْلِ عيسى علیه السلام يَوْمَ الْقِيامَةِ: ﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيداً ما دُمْتُ فيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَني كُنْتَ أَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ شَهيدٌ﴾. وَيَقُولُونَ الْمُتَجاوِزُونَ لِلْحَدِّ فِي أَمْرِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام: إِنَّهُ إِنْ جازَ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُ عيسى علیه السلام لِلنّاسِ، فَلِمَ لا يَجُوزُ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُهُمْ أَيْضاً؟ وَالَّذي يَجِبُ أَنْ يُقالَ لَهُمْ: أَنَّ عيسى هُوَ مَوْلُودٌ مِنْ غَيْرِ أَبٍ، فَلِمَ لا يَجُوزُ أَنْ يَكُونُوا مَوْلُودينَ مِنْ غَيْرِ آباءٍ؟ فَإِنَّهُمْ لا يَجْتَرِؤُونَ عَلى إِظْهارِ مَذْهَبِهِمْ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي ذٰلِكَ. وَمَتى جازَ أَنْ يَكُونَ جَميعُ أَنْبِياءِ اللهِ وَرُسُلِهِ وَحُجَجِهِ بَعْدَ آدَمَ مَوْلُودينَ مِنَ الْآباءِ وَالْأُمَّهاتِ وَكانَ عيسى علیه السلام مِنْ بَيْنِهِمْ مَوْلُوداً مِنْ غَيْرِ أَبٍ، جازَ أَنْ يُشَبَّهَ أَمْرُ غَيْرِهِ مِنَ الْأَنْبِياءِ وَالْحُجَجِ علیهم السلام كَما جازَ أَنْ يُولَدَ مِنْ غَيْرِ أَبٍ دُونَهُمْ».

۱. «شامی» تصحیف «شبامی» است. (نک: طوسی، *الرجال*، ص ۱۰۰؛ طبری، *التاریخ*، ج۵، ص۴۴۳) جمع زیادی از غالیان نصیریه نیز در آثارشان به تفصیل از این اعتقاد دفاع کرده‌اند. (اکبری، *نصیریه*، بخش۳-۵-۱)؛ از آن جمله این اعتقاد در آثار خصیبی نیز بازگو شده است. (نک: خصیبی، *الرسالة الرستباشیة*، ۲۰۰۶م، ص۵۵، ۸۵-۸۷؛ همو، *الهدایة الکبری*، ص۲۰۲؛ طبرانی، *مجموع الاعیاد*، ص۱۰۷-۱۲۵).

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۱.

شده. و به‌درستی که من والله هرآینه کشته خواهم شد با زهر، با حیلهٔ آن کسی که حیله خواهد کرد مرا. می‌دانم این را با خبری که خبر داده شده به رسول خدا؛ خبر داد این خبر را به آن حضرت، جبرائیل از رب‌العالمین.

و اما قول خدای ﷻ: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾، پس به‌درستی که می‌فرماید خدا، که نگردانیده است خدا از برای کافرها بر مؤمن‌ها حجتی؛ یعنی کفار با دلیل به مؤمن غالب نمی‌توانند شد. و به‌تحقیق که خبر داد ما را خدای تعالی از کفاری که کشتند انبیاء را بدون حق. و با اینکه کفار انبیاء را کشتند، باز از برای کفار حجتی نبود بر انبیاء علیهم‌السلام که با دلیل بر ایشان غالب شوند.[1]

[تفسیر رعد و برق به صدای امیرمؤمنان علیه‌السلام]

و از جمله بِدع این طایفهٔ مخذوله آن است که قائل شده‌اند که صدایی که از ابر می‌رسد و آتشی که از آن ظاهر می‌شود، صدای جناب امیرالمؤمنین است.[2] و آتش از شمشیر آن حضرت است که بر ابر سوار شده با مَرَدَهٔ شیاطین جهاد می‌نماید.

و رجب بُرسی با وجود کفر و غلو او در *مشارق* خود، قائلین این قول را از کفره و غُلات شمرده. و در مقام تعداد مذاهب[3] غُلات نوشته که:

جماعتی از غُلات هستند که ایشان را «غمامیّه» می‌نامند. و قائلند که جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر ابر سوار شده و با کفار جن جهاد می‌کند و آتشی که از ابر ظاهر

---

۱. صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج۲، ص۲۰۳-۲۰۴: «عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ، قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه‌السلام: يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ، إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْماً... يَزْعُمُونَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهماالسلام لَمْ يُقْتَلْ وَأَنَّهُ أُلْقِيَ شِبْهُهُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّامِيِّ وَأَنَّهُ رُفِعَ إِلَى السَّمَاءِ كَمَا رُفِعَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ علیه‌السلام، وَيَحْتَجُّونَ بِهَذِهِ الْآيَةِ: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾. فَقَالَ: كَذَبُوا عَلَيْهِمْ غَضَبُ اللهِ وَلَعْنَتُهُ وَكَفَرُوا بِتَكْذِيبِهِمْ لِنَبِيِّ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله فِي إِخْبَارِهِ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهماالسلام سَيُقْتَلُ، وَاللهِ لَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَقُتِلَ مَنْ كَانَ خَيْراً مِنَ الْحُسَيْنِ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام، وَمَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَإِنِّي وَاللهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاغْتِيَالِ مَنْ يَغْتَالُنِي، أَعْرِفُ ذَلِكَ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَيَّ مِنْ رَسُولِ اللهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله، أَخْبَرَهُ بِهِ جَبْرَئِيلُ عَنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﷻ. وَأَمَّا قَوْلُ اللهِ ﷻ: ﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً﴾، فَإِنَّهُ يَقُولُ: لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِكَافِرٍ عَلَى مُؤْمِنٍ حُجَّةً، وَلَقَدْ أَخْبَرَ اللهُ ﷻ عَنْ كُفَّارٍ قَتَلُوا النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَمَعَ قَتْلِهِمْ إِيَّاهُمْ لَنْ يَجْعَلَ اللهُ لَهُمْ عَلَى أَنْبِيَائِهِ علیهم‌السلام سَبِيلاً مِنْ طَرِيقِ الْحُجَّةِ».

۲. نک: البغدادي، *الفَرق بين الفِرق*، ج۱، ص۲۲۴، ۲۲۶؛ شهرستانی، *الملل و النحل*، ج۱، ص۱۷۷، ۲۰۴-۲۰۵.

۳. ص و ش: مذهب.

> است، آتش شمشیر آن جناب است، و صدایی که از ابر شنیده می‌شود، صدای خود آن حضرت است.[۱]

مترجم می‌گوید که: از بعضی اخبار معلوم می‌شود که آن صدا، صوت ملکی است که موکل است بر ابرها که ایشان را می‌راند به هر طرفی که مأمور شده. و نام آن ملک «اسماعیل» است، و کوچک‌تر از زنبور عسل و بزرگ‌تر از پشه است.[۲] و آن آتش، آتش تازیانه او است که بر ابر می‌زند و آن را می‌راند.

و شیخ کلینی در روضهٔ *کافی* روایت نموده از ابی‌عزرمی که او مرفوعاً روایت نموده از جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام که: آن حضرت سؤال کرده شد از ابر که جای آن در کجاست؟ آن حضرت فرمود که:

> می‌باشد ابر در درختی در صحرای ریگ در کنار دریا. پس چون اراده نمود خدای عزوجل اینکه بفرستد ابر را به جانبی، می‌فرستد بادی را، پس برمی‌انگیزاند آن را. و وکیل نموده جناب باری بر ابر، ملائکه را که می‌زنند آن را با دِرّه‌ها[۳] و آن است برق، پس بلند می‌شود ابر، و ملک نام او رعد است.[۴]

---

۱. بُرسی، *مشارق انوار الیقین*، ص۳۳۷: «الغَمَامِيَّةُ وَيَقُولُونَ: إِنَّ عَلِيّاً يَنزِلُ فِي الغَمَامِ فِي كُلِّ صَيفٍ، وَيَقُولُونَ: إِنَّ الرَعدَ صَوتُ عَلِيٍّ علیه‌السلام».

۲. صدوق، *من لایحضره الفقیه*، ج۱، ص۵۲۶. البته در این روایت به نام ملک اشاره‌ای نشده است، بلکه بنا بر دیگر روایات «اسماعیل» نام ملکی است که «صاحب هواء» بوده. (ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص۸۷). یا برای راندن شیاطین از عالم بالاگمارده شده است. (قمی، *التفسیر*، ج۲، ص۴-۵).

۳. دِرّه: تازیانه.

۴. کلینی، *الکافی*، ج۱۵، ص۵۰۱: «قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام وَسُئِلَ عَنِ السَّحَابِ أَيْنَ يَكُونُ؟ قَالَ: يَكُونُ عَلَى شَجَرٍ عَلَى كَثِيبٍ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ، يَأْوِي إِلَيْهِ، فَإِذَا أَرَادَ اللهُ عزوجل أَنْ يُرْسِلَهُ أَرْسَلَ رِيحاً، فَأَثَارَتْهُ، وَوَكَّلَ بِهِ مَلَائِكَةً يَضْرِبُونَهُ بِالْمَخَارِيقِ -وَهُوَ الْبَرْقُ- فَيَرْتَفِعُ. ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: وَاللهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحاباً فَسُقْنَاهُ إِلى بَلَدٍ مَيِّتٍ... الْآيَةَ، وَالْمَلَكُ اسْمُهُ الرَّعْدُ».

[مطلب هشتم: بیان و نقد برخی از آرای شیخ احمد احسائی]

تنبیه

احمد احسائی در کتب خود بعضی عبائر نوشته که قول به آن‌ها در مذهب اسلام جایز نیست. و ما خواستیم که بعضی از آن‌ها را بنویسیم و ترجمه نماییم و جواب آن را بگوییم تا مستضعفین شیعیان فریفته نشوند، و من الله التوفیق.

[تقسیم علم الهی به ذاتی و حادث]

قال فی کتاب *حیاة النفس*:

وَعِلمُهُ قِسمان: عِلمٌ قَديمٌ هُوَ ذاتُهُ، وَعِلمٌ حادِثٌ، وَهُوَ أَلواحُ المَخلُوقاتِ كَالقَلَمِ وَاللَّوحِ. فَأَمّا العِلمُ القَديمُ فَهُوَ ذاتُهُ بِلا مُغايِرَةٍ وَلَو بِالإعتِبارِ؛ وَأَمّا العِلمُ الحادِثُ، فَهُوَ حادِثٌ بِحُدوثِ المَعلُومِ؛ لِأَنَّهُ لَو كان قَبلَ المَعلُومِ لَم يَكُن عِلماً؛ لِأَنَّ العِلمَ الحادِثَ شَرطُ تَحَقُّقِهِ وَتَعَلُّقِهِ أَن يَكُونَ مُطابِقاً لِلمَعلُومِ، وَإِذا لَم يُوجَد المَعلُومُ لَم تَحصُل المُطابِقَةُ الَّتي هِيَ شَرطُهُ. وَأَن يَكُونَ مُقتَرِناً بِالمَعلُومِ، وَقَبلَهُ لَم يَتَحَقَّق الإقتِرانُ. وَأَن يَكُونَ واقِعاً عَلَى المَعلُومِ، وَقَبلَهُ لَم يَتَحَقَّقْ الوُقُوعُ.[1]

یعنی: علم خدای ﷻ دو قسم است: یکی علم قدیم است [که] آن ذات خداست، و یکی دیگر علم حادث است و آن لوح‌های مخلوقات است مثل قلم و لوح. اما علم

---

۱. احسائی، *حیاة النفس*، ص۱۰۳-۱۰۴.

قدیم، پس آن ذات خداست بی‌جدایی در میان علم و ذات، اگرچه با اعتبار باشد. و اما علم حادث، پس آن حادث است با حدوث معلوم؛ زیرا که آن علم هرگاه باشد پیش از معلوم، نمی‌باشد علم؛ زیرا که علمِ حادث، شرط تحقق و تعلق آن، آن است که بوده باشد مطابق مر معلوم را. و هرگاه یافت نشد معلوم، حاصل نشد مطابقتی که آن شرط علم است. و [شرط دیگرِ تحقق علم حادث] اینکه بوده باشد علم، واقع بر معلوم؛ و پیش از وجود معلوم، وقوع علم بر معلوم متحقق نمی‌شود.

مترجم می‌گوید که: این عبارت صریح است در اینکه جناب اقدس الهی حوادث را پیش از حدوث نمی‌داند، و این اثبات جهل است از برای خدا نَعوذُ بِاللهِ مِن ذلِكَ! و اخبار ائمهٔ هدی علیهم‌السلام ناصّ است در اینکه خدای عزّوجلّ پیش از ایجاد، موجودات را می‌داند؛ چنان‌که شیخ بزرگوار صدوق علیه‌الرحمه در کتاب *توحید* روایت نموده از حسین بن بشّار که او گفت:

سؤال نمودم از حضرت امام رضا علیه‌السلام که: آیا می‌داند خدای عزّوجلّ چیزی را که نبوده، اینکه بشود چگونه خواهد شد، یا نمی‌داند مگر آن چیزی را که بوده؟

پس آن حضرت فرمود:

به‌درستی که خدای تعالی عالم است به اشیاء، پیش از بودن اشیاء. فرمود خدای عزّوجلّ: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛[1] یعنی: به‌درستی که ما بودیم بَرهم‌زنندهٔ آن چیزی را که بودید شما کنندهٔ آن. و فرمود از برای اهل جهنم: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ﴾.[2] و فرموده از برای ملائکه وقتی که گفتند ایشان: آیا می‌گردانی تو در زمین کسی را که فساد بکند در آن و بریزد خون‌ها را و ما تسبیح می‌کنیم با حمد تو و تقدیس می‌کنیم تو را: ﴿قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ﴾؛[3] یعنی: به‌درستی که من می‌دانم آن چیزی را که نمی‌دانید شما.

پس همیشه بوده است علم خدا سابق بر اشیای قدیم؛ پیش از اینکه خلق نماید اشیاء را.[4]

---

۱. سورهٔ جاثیه، آیهٔ ۲۹.

۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۲۸.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۳۰.

۴. صدوق، *التوحید*، ص۱۳۶-۱۳۷: «سَأَلْتُهُ: أَ يَعْلَمُ اللهُ الشَّيْءَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ أَنْ لَوْ كَانَ كَيْفَ كَانَ يَكُونُ أَوْ لَا يَعلَمُ ☜

و نیز روایت نموده از عبدالله بن مسکان، گفت:

سؤال نمودم از حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام از خدای تبارک‌وتعالی؛ آیا می‌دانست مکان را پیش از آن‌که بیافریند آن را، یا دانست آن را در وقتی که آفرید آن را، یا بعد از آن‌که آفرید آن را؟ پس فرمود: تَعالَی الله، بلکه همیشه عالم بود به مکان، پیش از آفریدن آن؛ مثل دانستن آن بعد از آفریدن آن. و همچنین علم خدا به جمیع اشیا، مثل علم او است به مکان.[۱]

و نیز روایت نموده از ایوب بن نوح که او نوشت به امام رضا علیه‌السلام و سؤال نمود از آن حضرت که:

آیا می‌دانست اشیاء را پیش از آفریدن اشیاء و تکوین آن، یا نمی‌دانست آن را تا آفرید آن را و اراده کرد خلق آن را و تکوین آن را، پس دانست آن چیزی را که خلق کرد در وقتی که خلق کرد؟ پس آن حضرت در جواب نوشت با خط خود: همیشه عالم بود خدا به اشیا، پیش از آفریدن اشیا؛ مثل عالم‌بودن خدا به آن، بعد از آفریدن آن.[۲]

مترجم می‌گوید که: اخبار در این باب مستفیض است، بلکه متواترالمعنی است. و این مسأله از ضروریات اسلام محسوب است و در فقرات ادعیهٔ ائمهٔ هدی علیهم‌السلام بیش از شمار وارد است؛ مثل قول جناب امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای صباحی که منسوب است به آن حضرت:

← إلّا ما يَكُونُ؟ فَقالَ: إنَّ اللهَ تَعالَى هُوَ الْعَالِمُ بِالْأَشْيَاءِ قَبلَ كَوْنِ الْأَشْيَاءِ، قَالَ اللهُ عزّوجلّ: ﴿إنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾، وَقَالَ لِأَهْلِ النَّارِ: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعادُوا لِما نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ﴾؛ فَقَدْ عَلِمَ اللهُ عزّوجلّ أَنَّهُ لَوْ رَدَّهُمْ لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ، وَقَالَ لِلْمَلَائِكَةِ لَمَّا قَالُوا: ﴿أَ تَجْعَلُ فِيها مَنْ يُفْسِدُ فِيها وَيَسْفِكُ الدِّماءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قالَ إِنِّي أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ﴾. فَلَمْ يَزَلِ اللهُ عزّوجلّ عِلْمُهُ سَابِقاً لِلْأَشْيَاءِ قَدِيماً قَبلَ أَنْ يَخْلُقَهَا». نک: صدوق، *عیون اخبار الرضا* علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۱۸.

۱. همو، *التوحید*، ص ۱۳۷: «سَأَلتُ أَباعَبدِاللهِ علیه‌السلام عَنِ اللهِ تَبارَكَ وتَعالى: أكانَ يَعلَمُ المَكانَ قَبلَ أن يَخلُقَ المَكانَ، أم عَلِمَهُ عِندَما خلَقَهُ وبَعدَما خَلَقَهُ؟ فَقالَ: تَعالَى اللهُ، بَل لَم يَزَل عالِماً بِالمَكانِ قَبلَ تَكوينِهِ كَعِلمِهِ بِهِ بَعدَ ما كَوَّنَهُ، وكَذٰلِكَ عِلمُهُ بِجَميعِ الأَشياءِ كَعِلمِهِ بِالمَكانِ».

۲. همان، ص ۱۴۵: «عَنْ أَيُّوبَ بْنِ نُوحٍ، أَنَّهُ كَتَبَ إِلى أَبِي الْحَسَنِ علیه‌السلام يَسْأَلُهُ عَنِ اللهِ عزّوجلّ: أَ كَانَ يَعْلَمُ الْأَشْيَاءَ قَبْلَ أَنْ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ وَكَوَّنَهَا، أَوْ لَمْ يَعْلَمْ ذٰلِكَ حَتّى خَلَقَهَا وَأَرَادَ خَلْقَهَا وَتَكْوِينَهَا، فَعَلِمَ مَا خَلَقَ عِنْدَ مَا خَلَقَ، وَمَا كَوَّنَ عِنْدَ مَا كَوَّنَ؟ فَوَقَّعَ بِخَطِّهِ علیه‌السلام: لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِماً بِالْأَشْيَاءِ قَبلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعِلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ». نک: کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۲۶۲.

وَعَلِمَ بِمَا كَانَ قَبْلَ أَنْ يَكُونَ؛[۱] یعنی: و دانست چیزی را که بود پیش از آن‌که بشود.

و مثل قول جناب سیدالشهداء ﷺ در دعایی که با[۲] عدیله مشهور و به آن جناب منسوب است. اگرچه سند آن‌ها در کتب معتبره به نظر نرسیده، و لکن فقرات آن‌ها مطابق اصول مذهب، و عبائر آن‌ها در کمال نبالت است:

وَكَانَ عَلِيماً قَبْلَ إِيجَادِ الْعِلْمِ وَالعِلَّةِ؛[۳] یعنی: و بود داننده، پیش از آفریدن معلوم و سبب.

الحاصل، قول به عدم علم خدا به حوادث پیش از حدوث، انکار ضروری دین و مخالف مذهب ائمهٔ طاهرین ﷺ است.

[باور به علل چهارگانه بودن اهل‌بیت ﷺ برای آفرینش]

قال فی کتاب *شرح الزیارة* عند شرح قوله ﷺ: السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللهِ الی آخره:

هُمُ العِلَّةُ الفاعِلِيّةُ؛ لِأَنَّهُم فِي ذٰلِكَ مَحالُّ مَشيَةِ اللهِ.

وَهُمُ العِلَّةُ المادِيَّةُ؛ لِأَنَّ جَمِيعَ الخَلقِ خُلِقُوا مِن شُعاعِ أَنوارِهِم، وَذٰلِكَ الشُّعاعُ قامَ بِأَنوارِهِم قِيامَ صُدورٍ.

وَهُمُ العِلَّةُ الصُّورِيَّةُ؛ لِأَنَّ كُلَّ فَردٍ مِنَ الخَلائِقِ مِنَ الغَيبِ وَالشَّهادَةِ وَالجَواهِرِ وَالأَعراضِ، فَصُورَتُهُ إِن كانَ طَيِّباً فَمِن أَنوارِ هَياكِلِهِم أَو مِن أَنوارِ هَياكِلِ هَياكِلِهِم وَهكذا؛ لِأَنَّهُم رَحمَةُ اللهِ وَمَظاهِرُ رَحمَةِ اللهِ. وَإِن كانَ خَبيثاً، فَصُورَتُهُ مِن عَكسِ أَنوارِ هَياكِلِهِم.

وَهُمُ العِلَّةُ الغائِيَّةُ؛ لِأَنَّهُ تَعالى إِنَّما خَلَقَ الخَلقَ لَهُم، وَإِيابُهُم إِلَيهِم وَحِسابُهُم عَلَيهِم.[۴]

یعنی: ائمهٔ هدی ﷺ علت فاعلیه‌اند؛ یعنی آفرینندهٔ تمامی مخلوقاتند؛ زیراکه ایشان محل‌های خواهش خدایند.

---

۱. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۹۱، ص ۲۴۳.

۲. در هر سه نسخه «با»، ولی صحیح «به» است.

۳. مجلسی، *زاد المعاد*، ص ۴۲۳.

۴. احسائی، *شرح الزیارة الجامعة الکبیرة*، ج ۱، ص ۱۴۰. با اندک اختلاف در تقدم و تأخر عبارات.

و ایشان علت مادیه‌اند؛ یعنی مادهٔ همهٔ مخلوقاتند و تمامی مخلوقات از ایشان آفریده شده؛ زیرا که جمیع خلق آفریده شده‌اند از روشنای انوار ایشان، و این روشنایی، قائم است به انوار ایشان با قیام صدور.

و ایشان علت صوریه‌اند؛ زیراکه هر فردی از مخلوقات از غایب و حاضر و جواهر و اعراض، پس صورت او هرگاه بوده باشد پاکیزه، پس از انوار جسدهای ائمه است، و با اختلاف مراتب خوبی و پاکیزگی از انوار جسدهای ایشان است؛ زیراکه ایشان رحمت خدایند و مظاهر رحمت خدایند. و اگر بوده باشد ناپاک و خبیث، پس از عکس هیاکل ایشان است.

و ائمهٔ هدی علیهم‌السلام علت غائیه‌اند؛ زیراکه خدای عزّوجلّ مخلوقات را از برای ایشان خلق نموده، و برگشت مردم به سوی ایشان است و حساب مردم بر ایشان است.

مترجم می‌گوید که: قول به علت فاعلیه و مادیه بودن ائمهٔ هدی علیهم‌السلام، کفر صرف است، چنان‌که در مسألهٔ اوّلی در این رساله گذشت.[1]

[باور به وحدت وجود]

قال فی شرح *الزیارة* في شرح: وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللهِ:

إنَّ مَرَاتِبَ التَّوحيدِ أَربَعَةٌ: تَوحيدُ الذّاتِ، وَتَوحيدُ الصِّفاتِ، وَتَوحيدُ الأَفعالِ، وَ(تَوحيدُ) العِبادَةِ.

فَمَعنی تَوحیدِ الصِّفاتِ، أَنَّ کُلَّ ما فِي الکَونِ صِفاتُهُ تَعالی مِنَ الذَّواتِ وَالصِّفاتِ [وَ] الجَواهِرِ وَالأَعراضِ.

وَتَوحيدُ الأَفعالِ كَقَولِهِ تَعالى: ﴿أَرُونِي ما ذا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّماواتِ﴾،[2] فَلَيسَ لَهُ شَريكٌ فِي فِعلِهِ. وَكُلُّ ما تَرَى مِن أَفعالِ خَلقِهِ فَهِيَ أَفعالُهُ تَعالى بِهِم كَما قالَ عَلِيٌّ علیه‌السلام: وَأَلْقَى فِي هُوِيَّتِهَا مِثَالَهُ فَأَظْهَرَ عَنْهَا أَفْعَالَه.[3] وَقالَ تَعالى: ﴿وَما رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ

۱. برای انگاره‌های مشابه در میان نصیریه و برخی دیگر از غالیان، نک: اکبری، *نصیریه*، ص۳۱۶-۳۱۸.
۲. سورهٔ احقاف، آیهٔ ۴.
۳. نک: آمدی، *غرر الحکم*، ص۴۲۳؛ ابن شهرآشوب، *المناقب*، ج۲، ص۴۹؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج۴۰، ص۱۶۵.

وَلٰكِنَّ اللهَ رَمى﴾.[۱] وَقالَ اللهُ تَعالى: ﴿وَتَحْسَبُهُمْ أَيْقاظاً وَهُمْ رُقُودٌ وَنُقَلِّبُهُمْ ذاتَ الْيَمِينِ وَذاتَ الشِّمالِ﴾.[۲] وقوله علیه السلام فِي الدُّعاءِ: لا يُسْمَعُ فِيهِ صَوْتٌ إِلَّا صَوْتُكَ".[۳][۴]

یعنی: به‌درستی که مراتب توحید چهار است: توحید ذات و توحید صفات و توحید افعال و توحید در بندگی. پس معنی توحید صفات این است که به‌درستی که هرچه آفریده شده است، همهٔ صفات خدایند از ذات‌ها و صفت‌ها و جوهرها و عَرَض‌ها.

و توحید افعال مثل قول خداست که فرموده: بنمایید به من چه چیز آفریدند ایشان از زمین، آیا از برای ایشان است شرک در آسمان‌ها؟ پس نیست از برای او شریک در فعل خدا. و هر چیزی که می‌بینی از افعال خلق خدا، پس آن افعال خداست که به سبب ایشان کرده؛ هم‌چنان‌که فرمود جناب علی علیه السلام که: انداخت خدا در اشیاء مثال خود را؛ پس ظاهر نمود از اشیاء افعال خود را. و فرمود خدای تعالی: نینداختی تو چون انداختی، و لکن خدا انداخت.

و فرموده خدای تعالی: و تو گمان می‌کنی ایشان را بیداران، و ایشانند خُفتگان، و می‌گردانیم ما ایشان را به جانب راست و چپ. و مثل قول امام علیه السلام در دعا: شنیده نمی‌شود در آن صدایی، مگر صدای تو.

مترجم می‌گوید که: این عبارت صریح است در وحدت‌وجود و در اینکه تمامی افعال عباد، افعال خدا است که با دست عباد خود کرده؛ هم‌چنان‌که قائل است که مخلوقات را جناب اقدس الهی آفریده با دست ائمه علیهم السلام. و این کفر و شرک است.

قال فی شرح: وَبَقِيَّةِ اللهِ... الی آخره:

فَكُلُّ الخَلقِ مِنهُم، وَكُلُّ الخَلقِ بِهِم، وَكُلُّ الخَلقِ إِليهِم، بَل الخَلقُ هُم، وَالخَلقُ عِبارَةٌ

---

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۱۷.

۲. سورهٔ کهف، آیهٔ ۱۸.

۳. طوسی، *مصباح المتهجد*، ج۲، ص۴۸۱. با ملاحظهٔ سیاق دعا روشن است که این عبارت ارتباطی با مدعای احسائی ندارد؛ بلکه ضمیر «فیه» به عرش الهی بازگشت دارد و این عبارت در مقام بیان اقتدار و عظمت الهی است.

۴. احسائی، *شرح الزیارة الجامعة الکبیرة*، ج۱، ص۱۵۹ - ۱۶۰. با اندک اختلاف.

عَنهُم. لا يُسمَعُ فِيها صَوتٌ إلّا صَوتُكَ، فَهُم بَقِيَّةُ الله بِهذا المَعنَى الّذي ذَكَرنا.[۱]

یعنی: همهٔ مخلوقات از ایشان است و کل مخلوقات به سبب ایشان آفریده شده، و همهٔ مخلوقات به سوی ایشان است. بلکه مخلوقات خود ایشان است، و مخلوقات عبارت از ایشان است. شنیده نمی‌شود صدایی مگر صدای تو، پس ایشان بقیةالله اند به همین معنی که ذکر نمودیم.

[تتمّه: لزوم پرهیز از غالیان و احکام فقهی ایشان]

مترجم می‌گوید که: این عبارت نیز از عباراتی است که صریح است در علت فاعلیه و مادیه بودن ائمهٔ هدی علیهم السلام، و در وحدت‌وجود مخلوقات با ائمهٔ هدی علیهم السلام. و سابق بر این ثابت شد که قول به این‌ها، مستلزم خروج از دین و مخالفت شریعت سید المرسلین و مذهب ائمهٔ طاهرین است. پس بر همهٔ شیعیان واجب است که از این طایفه تبرا نمایند و از مجالست و مخالطت ایشان اجتناب و احتراز نمایند، اگرچه آبا و اولاد و ازواج و ارحام باشند.

چنان‌که در بدو اسلام، مؤمنین به همین تکالیف مأمور شدند و حضرت باری تعالی فرمود:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا آباءَكُمْ وَإِخْوانَكُمْ أَوْلِياءَ إِن اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ﴾؛[۲]

یعنی: ای آنان که ایمان آورده‌اند، نگیرید پدران شما را و برادران شما را دوستان، اگر دوست بدارند ایشان کفر را بر ایمان. و هر که دوست بدارد ایشان را از شما، پس ایشان ظلم‌کنندگانند.

و نیز فرموده:

﴿لا تَجِدُ قَوْماً يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوادُّونَ مَنْ حادَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ أَوْ إِخْوانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ خالِدِينَ فِيها رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.[۳]

---

۱. احسائی، *شرح الزیارة الجامعة الکبیرة*، ج۱، ص۱۹۱.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۲۳.

۳. سورهٔ مجادله، آیهٔ ۲۲.

یعنی: یا محمد، تو نمی‌یابی قومی را که ایمان می‌آورد به خدا و به قیامت که دوستی نمایند ایشان کسی را که عداوت و مخالفت نموده خدا را و رسول خدا را، اگرچه بوده باشند پدران ایشان یا فرزندان ایشان یا برادران ایشان یا قبیلهٔ ایشان. ایشانند که ثابت کرده خدا در دل‌های ایشان ایمان را و محکم نموده ایشان را با روحی از نزد خدا، یعنی با روح ایمان. و داخل می‌نماید ایشان را به باغ‌هایی که جاری می‌شود از زیر آن‌ها نهرها، و همیشه می‌باشند در آن‌ها. راضی شده است خدا از ایشان و راضی شدند ایشان از خدا. ایشانند طایفهٔ خدا. آگاه باش به‌درستی که طایفهٔ خدا، ایشانند نجات‌یابندگان.

و روایت نموده شیخ کلینی در *روضهٔ کافی* از حارث بن مغیره، گفت:

ملاقات کرد به من جناب امام جعفر صادق ﷺ در راه مدینه، پس آن حضرت فرمود که: کیست این؟ آیا حارث است؟ عرض کردم: بلی. آن حضرت فرمود: آگاه باش هرآینه می‌گذارم گناهان سفهای شما را بر گردن علمای شما.

پس آن حضرت گذشت. پس آمدم به خدمت آن حضرت و اذن خواستم و داخل شدم. پس عرض کردم که: ملاقات نمودی مرا و فرمودی که: بار می‌کنم گناهان سفهای شما را بر علمای شما. پس داخل شد بر من از این سخن، امر عظیمی. آن حضرت فرمود: بلی، چه چیز منع کند شما را چون رسید به شما از مردی از شما چیزی که ناخوش می‌دارید آن را، و چیزی که داخل می‌شود بر ما به سبب آن چیز اذیت، اینکه بیایید به پیش او و مبالغه نمایید در توبیخ او و ملامت نمایید او را و بگویید به او قولی بلیغ؟!

عرض کردم که: فدای تو گردم، در آن وقت اطاعت نمی‌کنند ما را و قبول نمی‌کنند از ما. پس آن حضرت فرمود که: هجر نمایید ایشان را و اجتناب نمایید از مجلس‌های ایشان.[1]

---

۱. کلینی، *الکافی*، ج۱۵، ص ۳۸۶-۳۸۷: «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ، قَالَ: لَقِيَنِي أَبُوعَبدِاللهِ ﷺ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ، فَقَالَ: مَنْ ذَا، أَ حَارِثٌ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا لَأَحْمِلَنَّ ذُنُوبَ سُفَهَائِكُمْ عَلَى عُلَمَائِكُمْ، ثُمَّ مَضَى فَأَتَيْتُهُ، فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ، فَدَخَلْتُ، فَقُلْتُ: لَقِيتَنِي فَقُلْتَ: لَأَحْمِلَنَّ ذُنُوبَ سُفَهَائِكُمْ عَلَى عُلَمَائِكُمْ، فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ أَمْرٌ عَظِيمٌ! فَقَالَ: نَعَمْ، مَا يَمْنَعُكُمْ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مِنْكُمْ مَا تَكْرَهُونَ وَمَا يَدْخُلُ عَلَيْنَا بِهِ الْأَذَى أَنْ تَأْتُوهُ، فَتُؤَنِّبُوهُ وَتُعَذِّلُوهُ وَتَقُولُوا لَهُ قَوْلاً بَلِيغاً؟! فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ إِذاً لَا يُطِيعُونَا وَلَا يَقْبَلُونَ مِنَّا. فَقَالَ: اهْجُرُوهُمْ وَاجْتَنِبُوا مَجَالِسَهُمْ».

و نیـز در همـان کتاب به سـند دیگر از حارث روایت نموده که آن حضرت فرمود که:

هرآینه مؤاخذه خواهم کرد بی‌گناهِ شما را به سبب گناهِ گناه‌کار شما. و چرا نکنم و حال آن‌که می‌رسد به شما از کسی چیزی که ناخوش است شما را و مرا پس می‌نشینید[۱] با ایشان و حرف می‌زنید با ایشان، [پس عابری بر شما گذر می‌کند و می‌گوید: هؤُلاءِ شَرٌّ مِن هذا؛ یعنی این مجالست‌کنندگان با فاسقی که او را نهی نمی‌کنند، از آن فاسق بدترند]. پس چون به شما رسید از ایشان چیزی که ناخوش می‌دارید آن را، هرگاه منع و نهی نمایید ایشان را، می‌باشد بهتر از برای شما و از برای من.[۲]

و نیـز در همان کتاب روایـت نموده از طلحة بـن زید که حضرت امـام جعفر صادق عليه السلام در تفسـیر قـول خـدا: ﴿فَلَمَّا نَسُوا ما ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذابٍ﴾[۳] که:

ایشـان سه صنـف بودند: یکی امر می‌نمودنـد و عمـل هـم می‌نمودند، پس نجات یافتنـد ایشـان. و صنفـی دیگر عمـل می‌نمودند و امر نمی‌کردند، پس ایشـان به صورت مورچه‌هـا مسـخ شـدند. و صنفـی دیگـر امر نمی‌نمودنـد و عمـل هـم نمی‌کردنـد، پس هلاک شـدند ایشـان.[۴]

الحاصـل، بعـد از حکم علمای اسـلام به کفر غُلات و اصحاب این عقاید فاسـده، واجب اسـت کـه مؤمن احـکام مرتدّ فطری را بر این طایفـه جاری نماید؛ مثل اینکه به مجالس ایشـان حاضـر نشـود تـا سـبب کثـرت و قوت ایشـان نشـود. و لحـوم و جلـود و شـحوم از ایشـان نخرد و بـا ایشـان بـا رطوبـت ملاقـات نکند. و از ایشـان و بـه ایشـان تزویج ننمایـد، و با ایشـان صلهٔ

---

۱. ص: می‌نشیند.

۲. کلینی، *الکافی*، ج۱۵، ص۳۷۷: «لَآخُذَنَّ الْبَرِيءَ مِنْكُمْ بِذَنْبِ السَّقِيمِ؛ وَلِمَ لَا أَفْعَلُ؟ وَيَبْلُغُكُمْ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَشِينُكُمْ وَيَشِينُنِي، فَتُجَالِسُونَهُمْ وَتُحَدِّثُونَهُمْ، فَيَمُرُّ بِكُمُ الْمَارُّ، فَيَقُولُ: هَؤُلَاءِ شَرٌّ مِنْ هَذَا، فَلَوْ أَنَّكُمْ إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْهُ مَا تَكْرَهُونَ زَبَرْتُمُوهُمْ وَنَهَيْتُمُوهُمْ كَانَ أَبَرَّ بِكُمْ وَبِي».

۳. سورهٔ اعراف، آیهٔ ۱۶۵.

۴. کلینی، *الکافی*، ج۱۵، ص۳۷۷: «كَانُوا ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَأَمَرُوا، فَنَجَوْا، وَصِنْفٌ ائْتَمَرُوا وَلَمْ يَأْمُرُوا، فَمُسِخُوا ذَرّاً، وَصِنْفٌ لَمْ يَأْتَمِرُوا وَلَمْ يَأْمُرُوا، فَهَلَكُوا».

رحم و مؤاخات و مصافات ننماید. و در گفت‌وگو با ایشان ملاطفت ننماید؛ بلکه با ایشان غلظت نماید. و در صلوات یومیه و نماز میت به ایشان اقتدا ننماید. و شهادت ایشان را قبول ننماید. و به پیش ایشان مرافعه ننماید و فتاوا و روایات ایشان را عمل ننماید.

و در خصوص توبهٔ ایشان در میان علما خلاف است؛[1] بعضی برآنند که چون ایشان مرتدّ فطری‌اند، توبهٔ ایشان قبول نیست و ایشان واجب‌القتلند. و به مجرد اظهار این عقاید فاسده و ابراز تدین با آن، مال او را در میان مسلمینِ ورثهٔ او تقسیم باید نمود، و زوجه او از او بائن، و بعد از انقضای عدهٔ وفات به هر که بخواهد از افراد مسلمین شوهر نماید.

و بعضی برآنند که غالی از حکم مرتدّ فطری مستثنی است؛ زیراکه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام غُلات را استتابه می‌فرمود و هرکدام توبه می‌کردند، قبول می‌نمود و هرکدامی که امتناع می‌نمودند، ایشان را می‌کشت و بعضی را می‌سوزانید. و این قول، اقوی است، و قوت این قول، بر متتبعین کتب رجال مخفی نیست.

هَدانا اللهُ إلى سَواء السَّبيل[2] بِمُحمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيّبينَ الطّاهِرينَ.[3]

[ش:] بتاریخ شهر رجب المُرجّب، روز یکشنبه، سنهٔ ۱۲۵۹. هرکس بخواند و مرا دعا بکند؛ و هرگاه دعا نکند، اختیار دارید!

[ن:] تَمَّ هذه الرِّسالةُ الشَّريفةُ فِي يَومِ الخَميسِ عِندَ الظُّهرِ فِي شَهرِ شَعبانِ المُعَظَّمِ سَنَة ۱۲۶۲.

[ص:] حَرَّرَه الأَقلّ[4] الخليقة، بَل لا شَيءَ فِي الحَقيقةِ، محمدرحیم، خلف مرحمت وغفران‌پناه، علیین‌آرامگاه، حاجی ملا علی‌اکبر طاب ثَراه وَجَعَلَ الجَنَّةَ مَثواه، وَغَفَرَ لَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطّاهِرِينَ.

---

۱. نک: نجفی، *جواهر الکلام*، ج ۴۱، ص ۶۰۷.

۲. ص: سبیل الرشاد.

۳. ش و ن: «آله النبیل».

۴. الف و لام زائد است.

کتاب‌نامه

* *قرآن کریم.*

۱. ابن ابی‌الحدید، ابوحامد عبدالحمید بن هبة‌الله، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشی، چاپ دوم، ۱۳۸۵ق - ۱۹۶۵م.

۲. ابن اثیر، عزالدین، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق-۱۹۸۹م.

۳. ابن بابویه، محمد بن علی صدوق، *الاعتقادات فی دین الإمامية*، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۴. ــــــ، *الأمالی*، تهران: کتابچی، چاپ ششم، ۱۳۷۶ش.

۵. ــــــ، *التوحید*، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ق.

۶. ــــــ، *الخصال*، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ش.

۷. ــــــ، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ش.

۸. ــــــ، *عیون اخبار الرضا* علیه السلام، تصحیح مهدی لاجوردی، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.

۹. ــــــ، *کمال الدین و تمام النعمة*، تهران: اسلامية، چاپ دوم، ۱۳۹۵ق.

۱۰. ــــــ، *من لایحضره الفقیه*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

۱۱. ــــــ، *معانی الاخبار*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

۱۲. ابن حجر مکی، احمد بن محمد بن علی، *الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقة*، تحقیق عبدالرحمان بن عبدالله الترکی و کامل محمد خراط، بیروت: مؤسسة الرسالة،

۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م.

۱۳. ابن حمزه طوسی، محمد بن علی، *الثاقب فی المناقب*، قم: انصاریان، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.

۱۴. ابن حنبل، احمد بن محمد، *المسند*، تحقیق شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد، بی‌جا: مؤسسة الرسالة، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۱م.

۱۵. ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد: *دیوان المبتدأ والخبر في تاریخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوي الشأن الأکبر*، تحقیق خلیل شحادة، بیروت: دارالفکر، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.

۱۶. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، *تحف العقول*، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۱۷. ابن شهرآشوب مازندرانی، محمد بن علی، *معالم العلماء فی فهرست کتب الشیعة وأسماء المصنّفین قدیماً وحدیثاً*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۳۱ق.

۱۸. ــــــــ، *مناقب آل ابی طالب* علیهم‌السلام، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.

۱۹. ابن طاووس، علی بن موسی، *مهج الدعوات و منهج العبادات*، تحقیق ابوطالب کرمانی و محمد حسن محرر، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۱ق.

۲۰. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله، *الاستیعاب فی معرفة الأصحاب*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.

۲۱. ابن غضائری، احمد بن حسین واسطی بغدادی، *الرجال*، تحقیق محمدرضا حسینی، قم: دار الحدیث، ۱۳۶۴ش.

۲۲. ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *عدة الداعی و نجاح الساعی*، تحقیق احمد موحدی قمی، قم: دار الکتب الاسلامی، ۱۴۰۷ق.

۲۳. ابن قولویه، جعفر بن محمد، *کامل الزیارات*، تحقیق عبدالحسین امینی، نجف: دار المرتضویة، ۱۳۵۶ش.

۲۴. ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، *السنن*، تحقیق شعیب الأرنؤوط و عادل مرشد و محمد کامل قرة بللی و عبداللطیف حرزالله، دار الرسالة العلمیة، بی‌جا: ۱۴۳۰ق/۲۰۰۹م.

۲۵. ابوالصلاح الحلبی، تقی بن نجم، *تقریب المعارف*، تحقیق فارس تبریزیان (الحسون)، قم: الهادی، ۱۴۰۴ق.

۲۶. احسائی، احمد بن زین‌الدین، *حیاة النفس فی حضرة القدس*، تحقیق عبدالجلیل علی الامیر، بیروت: موقع الأوحد، چاپ دوم، ۱۴۲۱ق/۲۰۰۰م.

۲۷. ــــــ، *رساله خطابیه*، بی‌جا: نشر الکترونیک در پایگاه شیخیه الأبرار، بی‌تا.

۲۸. ــــــ، *شرح الزیارة الجامعة الکبیرة*، بیروت: دار المفید، ۱۴۲۴ق.

۲۹. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمّة فی معرفة الأئمة*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، تبریز: بنی‌هاشمی، ۱۳۸۱ق.

۳۰. اردبیلی، محمد بن علی، *جامع الرواة وإزاحة الاشتباهات عن الطرق والأسناد*، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ق.

۳۱. استرآبادی، علی، *تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة*، تصحیح حسین استادولی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۹ق.

۳۲. استرآبادی، محمد بن علی، *تلخیص الأقوال فی تحقیق أحوال الرجال* (مخطوط)، کتابخانه مجلسی شورای اسلامی، ایران، شماره بازیابی: ۴/۱۶۳۵۳.

۳۳. ــــــ، *منهج المقال فی تحقیق أحوال الرجال*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لإحیاء التراث، ۱۴۴۲ق.

۳۴. افندی، عبدالله بن عیسی بیک، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق سید احمد حسینی، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۳۱ق/۲۰۱۰م.

۳۵. اکبری، عمیدرضا، *نصیریه: تاریخ، منابع و عقاید*، قم: دانشگاه ادیان، چاپ اول، ۱۴۰۲ش.

۳۶. امام حسن عسکری علیه السلام، *التفسیر المنسوب الی الامام الحسن العسکری* علیه السلام، قم: مدرسة الامام المهدي عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.

۳۷. امین، محسن، *اعیان الشیعة*، بیروت: دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۳م.

۳۸. آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، *الذریعة إلی تصانیف الشیعة*، لبنان: دار الأضواء، بی‌تا.

۳۹. ــــــ، طبقات اعلام الشیعة، قم: اسماعلیان، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.

۴۰. ــــــ، *الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة*، مشهد: دار المرتضی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۴۱. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، حلیة الأبرار، قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.

۴۲. ـــــــ، *مدينة معاجز الأئمة الإثنى عشر*، قم: مؤسسة المعارف الاسلامية، ۱۴۱۳ق.

۴۳. بُرسی، رجب بن محمد، *مشارق الامان و لباب حقائق الایمان*، تحقيق عبدالرسول زين‌الدين، بيروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۳۹ق/۲۰۰۹م.

۴۴. ـــــــ، *مشارق انوار اليقين في اسرار اميرالمؤمنين* عليه السلام، تصحیح علی آشوری، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۲ق.

۴۵. برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، تحقیق جلال‌الدین محدث، قم: دار الكتب الاسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق.

۴۶. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ *ابجدی*، ترجمه: رضا مهیار، تهران: انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.

۴۷. البغدادی، عبدالقاهر بن طاهر، *الفرق بين الفرق وبيان الفرقة الناجية*، بيروت: دار الآفاق الجديدة، چاپ دوم، ۱۹۷۷م.

۴۸. بغوی، حسین بن مسعود، *تفسير البغوی/معالم التنزيل*، تحقيق عبدالرزاق مهدی، بيروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.

۴۹. بلاذری، احمد بن يحيى بن جابر، *جمل من أنساب الأشراف*، تحقيق: سهيل زكار و رياض الزركلي، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.

۵۰. شیخ بهایی، محمد بن حسین، *الأربعون حديثاً*، تحقیق و نشر: قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.

۵۱. ـــــــ، *مفتاح الفلاح في عمل اليوم والليلة من الواجبات والمستحبات*، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ق.

۵۲. بیدآبادی، مسعود، «نگاهی به خطبة الافتخار و خطبه تطنجیه»، مجله *علوم حدیث*، پاییز ۱۳۸۱، شماره ۲۵، ص۶۹-۸۱.

۵۳. پایگاه اینترنتی *فهرستگان نسخ خطی*: https://scripts.nlai.ir

۵۴. تستری، محمدتقی، *الاخبار الدخيلة*، تهران: مكتبة الصدوق، ۱۴۰۱ق.

۵۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، *غرر الحكم و درر الكلم*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم:

دار الکتاب الاسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.

۵۶. توران، امداد، «جریان‌شناسی راویان روایات خلقت نوری اهل‌بیت علیهم‌السلام در دو مدرسه کوفه و قم»، *دوفصل‌نامه کلام اهل‌بیت* علیهم‌السلام، سال اول، ش۲، ۱۳۹۴ش، ص۶۷-۱۰۰.

۵۷. ثعلبی، احمد بن محمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان/تفسیر الثعلبی*، تحقیق ابومحمد بن عاشور، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۵۸. ـــــــ، *یواقیت البیان فی قصص القرآن*، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، مخطوط ش۴۱۸۲.

۵۹. جلی، ابوالحسین محمد بن علی، *الأندیة*، سلسله تراث علوی، ابوموسی و الشیخ موسی، لبنان: دار لأجل المعرفة، ۲۰۰۶م.

۶۰. جهانبخش، جویا، *سه گفتار در غلوپژوهی*، تهران: اساطیر، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.

۶۱. ـــــــ، «هزارجریبی و دو رسالهٔ غلوستیزانه‌اش»، *مزدک‌نامه*، گردآورنده جمشید کیانفر و پروین استخری، تهران: اساطیر، ۱۳۹۱ش.

۶۲. حر عاملی، محمد بن حسن، *اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات*، بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ق.

۶۳. ـــــــ، *الجواهر السنیة فی الأحادیث القدسیة*، تهران، دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰ش.

۶۴. ـــــــ، *أمل الآمل*، تحقیق السید أحمد الحسیني، بغداد: مکتبة الأندلس، ۱۳۸۵ش.

۶۵. ـــــــ، *رسالة الإثنی عشریة فی الرد علی الصوفیة*، تحقیق عباس جلالی، قم: مؤسسة أنصاریان للطباعة والنشر، چاپ اول، ۱۴۳۲ق/۲۰۱۱م.

۶۶. حسینی اشکوری، سید احمد، *تراجم الرجال*، قم: مکتبة آیة الله العظمی المرعشي النجفي، ۱۴۱۴ق.

۶۷. حلی، حسن بن یوسف، *استقصاء النظر فی القضاء والقدر*، بی‌جا: دار الإنباء الغیب، بی‌تا.

۶۸. ـــــــ، *تهذیب الوصول الی علم الأُصول*، تحقیق سید محمدحسین رضوی کشمیری، لندن، مؤسسة الإمام علي علیه‌السلام، ۱۳۸۰ش.

۶۹. ـــــــ، *خلاصة الاقوال في معرفة الرجال*، تحقیق: جواد قیومی، قم: الفقاهة، ۱۴۱۷ق.

۷۰. حلی، حسن بن سلیمان بن محمد، *مختصر البصائر*، تصحیح مشتاق مظفر، قم: الاسلامی، ۱۴۲۱ق.

۷۱. حلّی، حسن بن یوسف، *أجوبة المسائل المُهَنّائیة*، قم، مطبعة الخیام، چاپ اول، ۱۴۰۱ق.

۷۲. حمیری، عبدالله بن جعفر، *قرب الإسناد*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۱۳ق.

۷۳. خازن، علی بن محمد، *تفسیر الخازن/لباب التأویل فی معانی التنزیل*، تصحیح محمدعلی شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

۷۴. خصیبی، حسین بن حمدان، *الرسالة الرستباشیة و فقه الرسالة*، سلسله تراث علوی، ابوموسی الحریری، لبنان: دار لأجل المعرفة، ۲۰۰۶م.

۷۵. ــــــ، *الهدایة الکبری*، بیروت: البلاغ، ۱۴۱۹ق.

۷۶. خـلّال، ابوبکر بغدادی، *السنة*، تحقیق عطیة الزهرانی، ریـاض: دار الرایـة، چـاپ اول، ۱۴۱۰ق/۱۹۸۹م.

۷۷. خوئی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقات الرواة*، بیروت: مرکز نشر الثقافة الاسلامیة فی العالم، ۱۴۱۳ق.

۷۸. خوروش، امیرحسن، «اعتبارسنجی حدیث "معرفت به نورانیت"»، مجله حدیث و اندیشه، دوره ۱۸، شماره ۳۶، اسفند ۱۴۰۲ش.

۷۹. دارمی، عبدالله بن عبدالرحمان، *مسند الدارمی*، تحقیق حسین سلیم اسد الدارانی، المملکة العربیة السعودیة: دار المغنی للنشر والتوزیع، ۱۴۱۲ق/۲۰۰۰م.

۸۰. درایتی، مصطفی، *فنخا (فهرست نسخه‌های خطی)*، تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی، ۱۳۹۰ش.

۸۱. دلیر، نیره، «تفویض غالیانه از جریان پیدایش تا سده ششم هجری؛ با تأکید بر منابع اعتقادی روایی و فرق‌نگاری»، *پژوهش‌نامهٔ تاریخ اسلام*، ش۱۹، ۱۳۹۴ش، ص۷۵-۱۰۰.

۸۲. دهلوی، عبدالعزیز، *تحفهٔ اثناعشریه*، دهلی: مطبع خدابخش، ۱۲۷۱ق.

۸۳. راوندی، سعید بن هبة‌الله قطب‌الدین، *الخرائج والجرائح*، تحقیق مؤسسة الإمام المهدی علیه السلام، قم: مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۹ق.

۸۴. ــــــ، *الدعوات/سلوة الحزین*، قم: مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، ۱۴۰۷ق.

۸۵. ــــــ، *قصص الأنبیاء علیهم السلام*، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی، مشهد: مرکز پژوهش‌های

اسلامی، ۱۴۰۹ق.

۸۶. رحمان‌ستایش، محمدکاظم و جدیدی‌نژاد، محمدرضا، *بازشناسی منابع اصلی رجال شیعه*، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۴ش.

۸۷. رشتی، سید کاظم، *خلاصه مواعظ ماه مبارك رمضان سال ۱۲۵۱* ق، بی‌جا: نشر الکترونیک در پایگاه شیخیه الأبرار، بی‌تا.

۸۸. رضی، سید ابوالحسن محمد بن حسن، *نهج البلاغة*، تحقیق صبحی الصالح، بی‌جا: دار الکتاب اللبنانی، چاپ چهارم، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م.

۸۹. رفاعی، عبدالجبار، *معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت* علیهم‌السلام، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.

۹۰. زبیدی، محمد بن محمد بن عبدالرزاق، *تاج العروس من جواهر القاموس*، بی‌جا: دار الهدایة، ۱۳۸۵ق.

۹۱. شعیری، محمد بن محمد، *جامع الأخبار*، نجف: مطبعة حیدریة، ، بی‌تا.

۹۲. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، *الملل و النحل*، تحقیق محمد بدران، قم: الشریف الرضی، چاپ سوم، ۱۳۶۴ش.

۹۳. شهید اول، محمد بن جمال‌الدین، *المزار*، قم: مدرسة الإمام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۱۰ق.

۹۴. ــــــــ، *ذکری الشیعة في أحکام الشریعة*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام لإحیاء التراث، ۱۴۱۹ق.

۹۵. صابری، محمدعلی، «نقد تصوف در روایات و آثار عالمان پیشین امامیه»، مجموعه مقالات همایش ملی تصوّف، قم: بوستان کتاب، چاپ اوّل، ۱۴۰۲ش.

۹۶. صدر، سید حسن، *تکملة أمل الآمل*، تحقیق سید احمد حسینی، به اهتمام سید محمود مرعشی، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.

۹۷. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد* صلّی‌الله‌علیهم، تصحیح محسن بن عباسعلی کوچه‌باغی، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، چاپ چهارم، ۱۴۰۴ق.

۹۸. صفری فروشانی، نعمت‌الله، *غالیان، کاوشی در جریان‌ها و برایندها*، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ش.

۹۹. طبرانی، ابوسعید میمون بن القاسم، مجموع الأعیاد *(سبیل راحة الأرواح ودلیل السرور والافراح)*، تحقیق اشترومان، هامبورگ: مجلة الإسلام، ۱۹۴۳م.

۱۰۰. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج علی أهل اللجاج*، تصحیح محمدباقر خراسانی، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.

۱۰۱. طبری، عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی‌القاسم، *بشارة المصطفی لشیعة المرتضی*، نجف، المکتبة الحیدریة، چاپ دوم، ۱۳۸۳ق.

۱۰۲. طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، *دلائل الامامة*، چاپ اول، تحقیق قسم الدراسات الإسلامیة قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳ق.

۱۰۳. طحاوی، احمد بن محمد بن سلامة، *شرح مشکل الآثار*، تحقیق شعیب الأرنؤوط،بی‌جا: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۴م.

۱۰۴. طوسی، محمد بن الحسن، *الأمالی*، تحقیق مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.

۱۰۵. ـــــــ، *تهذیب الأحکام*، تحقیق حسن الموسوی خرسان، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۱۰۶. ـــــــ، *الغیبة*، تصحیح عبادالله تهرانی و علی‌احمد ناصح، قم: دار المعارف الإسلامیة، ۱۴۱۱ق.

۱۰۷. ـــــــ، *مصباح المتهجد و سلاح المتعبد*، بیروت: مؤسسة فقه الشیعة، ۱۴۱۱ق.

۱۰۸. عادل‌زاده، علی، مجموعه *مقالات وبلاگ الآثار در نقد حدیقة الشیعة*، اسفند ۱۳۹۶ تا مرداد ۱۴۰۰ش، پایگاه آثار: https://alasar.blog.ir

۱۰۹. عاملی، سید جعفر مرتضی، *بیان الأئمة وخطبة البیان فی المیزان*، بیروت: المرکز الإسلام للدراسات، چاپ دوم، ۱۴۲۴ق.

۱۱۰. عرب، مرتضی، طباطبایی، سید کاظم، «آفریدگان یا پرورش‌یافتگان؟ بررسی تحلیلی روایت نحن صنایع الله»، *نشریه حدیث‌پژوهی*، ش۹، ۱۳۹۲ش، ص۲۲۵-۲۵۴.

۱۱۱. علوی، محمد بن علی بن الحسین، *المناقب (الکتاب العتیق)*، تحقیق حسین موسوی بروجردی، قم: دلیل ما، ۱۴۲۸ق.

۱۱۲. علی احمدی، سید قاسم، *وجود العالم بعد العدم عند الإمامية*، قم: تک، ۱۴۲۸ق/۱۳۸۶ش.

۱۱۳. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، تحقیق سید هاشم رسول محلاتی، تهران: المطبعة العلمیة، ۱۳۸۰ق.

۱۱۴. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضة الواعظین و بصیرة المتعظین*، قم: رضی، ۱۳۷۵ش.

۱۱۵. فرات بن ابراهیم کوفی، *تفسیر الفرات الکوفی*، تحقیق محمد کاظم، تهران: وزارة الإرشاد الاسلامی، ۱۴۱۰ق.

۱۱۶. فیض کاشانی، محمدمحسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ۱۴۰۶ق.

۱۱۷. ـــــــ، *تفسیر الصافی*، تصحیح حسین اعلمی، تهران: مکتبه الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

۱۱۸. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران: ناصر خسرو، ۱۳۶۴ش.

۱۱۹. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، قم: دارالکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.

۱۲۰. قمی، میرزا ابوالقاسم بن حسن، «رساله‌ای در بررسی اصالت خطبة البیان»، تحقیق و تصحیح محمدمهدی کرباسچی، *مجله سفینه*، ش۱۶، ۱۳۸۶ش، ص۱۳۵-۱۸۰.

۱۲۱. کاشف الغطاء، حسن بن جعفر بن خضر، *أنوار الفقاهة*، نجف: مؤسسه کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲ق.

۱۲۲. کرکی، حسین بن عبدالعالی، *جامع المقاصد في شرح القواعد*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۱۲۳. کشی، محمد بن عمر، *رجال الکشی (اختیار معرفة الرجال)*، مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۴۰۹ق.

۱۲۴. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی، *المصباح (جنّة الأمان الواقیة)*، قم: دار الرضی، چاپ دوم، ۱۴۰۵ق.

۱۲۵. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۹ق.

۱۲۶. لایقی، محمدرضا، «بررسی منظومه معرفتی رجب بُرسی و خاستگاه‌های آن در مسئله امامت»، *رساله دکتری*، رشته فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه قم، ۱۴۰۰ش.

۱۲۷. مازندرانی، محمدصالح بن احمد، *شرح الکافی: الأُصول والروضة*، تصحیح ابوالحسن شعرانی،

تهران: المكتبة الاسلامية، ۱۳۸۲ق.

۱۲۸. مامقانی، محمدتقی، *صحيفة الأبرار*، بیروت: دار المحجة البیضاء، چاپ دوم، ۱۴۲۵ق/۲۰۰۴م.

۱۲۹. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، *الاعتقادات*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم: مكتبة العلامة المجلسی، ۱۴۰۹ق.

۱۳۰. ــــــــ، *بحار الأنوار*، تصحیح جمعی از محققان، بیروت: دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۱۳۱. ــــــــ، *حياة القلوب*، تحقیق سید علی امامیان، قم: سرور، چاپ ششم، ۱۳۸۴ش.

۱۳۲. ــــــــ، *زاد المعاد - مفتاح الجنان*، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ۱۴۲۳ق.

۱۳۳. ــــــــ، *مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول*، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: دار الكتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۱۳۴. مجلسی، محمدتقی، *روضة المتقين فی شرح من لا يحضره الفقيه*، مصحح: حسین موسوی کرمانی و علی‌پناه اشتهاردی، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ق.

۱۳۵. مددی موسوی، سید احمد، *نگاهی به دریا*، قم: مؤسسه کتاب‌شناسی شیعه، ۱۳۹۳ش.

۱۳۶. مدرس تبریزی، محمدعلی، *ريحانة الادب في تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب*، تهران: خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹ش.

۱۳۷. مسعودی، علی بن الحسین، *اثبات الوصية*، قم: انصاریان، چاپ سوم، ۱۴۲۶ق.

۱۳۸. مفید، محمد بن محمد، *الارشاد فی معرفة حجج الله على العباد*، تصحیح مؤسسة آل البيت علیهم‌السلام، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱۳۹. ــــــــ، *المسائل السروية*، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.

۱۴۰. ــــــــ، *تصحیح اعتقادات الامامية*، قم: کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۱۴۱. ملکیان، محمدباقر، *الغلو فی مصطلح الملل و النحل و الرجال*، قم: معهد ادیب الفقه الجواهری، ۱۳۹۸ش.

۱۴۲. موسوی خوانساری اصفهانی، محمدباقر، *روضات الجنات في أحوال العلماء والسادات*، قم:

اسماعیلیان، ۱۳۹۰ش.

۱۴۳. میبدی، احمد بن محمد، *کشف الاسرار و عدّة الأبرار*، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.

۱۴۴. نجاشی، احمدبن علی، *رجالی النجاشی*، قم، مؤسسه نشر اسلامی، چاپ ششم، ۱۳۶۵ش.

۱۴۵. نجفی، محمدحسن، *جواهر الکلام في شرح شرائع الإسلام*، تحقیق محمود قوچانی، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲ش.

۱۴۶. نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: صدوق، چاپ اول، ۱۳۹۷ق.

۱۴۷. نوری طبرسی، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل*، قم: مؤسسة آل البیت علیهم‌السلام، ۱۴۰۸ق.

۱۴۸. ـــــــ، *نفس الرحمان في فضائل سلمان*، تحقیق جواد قیومی، تهران: الآفاق، ۱۴۱۱ق.

۱۴۹. هلالی، سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس الهلالی*، تحقیق محمد انصاری زنجانی خوئینی، قم: الهادی، ۱۴۰۵ق.

۱۵۰. یارمحمدیان، محمدتقی، *ازدیاد علم امام از دیدگاه کتاب و سنت*، قم: بنیاد فرهنگی امامت، ۱۳۹۹ش.